۴۱ تابستان ۱۳۷۴ش
ژوئن- سپتامبر ۱۹۹۵م

فصلنامه رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران-اسلام آباد

* مجلّهٔ سه ماههٔ «دانش» مشتمل بر مقالاتی پیرامون زبان و ادب فارسی و اشتراکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قارّه و آسیای مرکزی و افغانستان می باشد.

* بخشی از مجلّه به مقالات فارسی و بخش دیگر به مقالات اردو و انگلیسی اختصاص می یابد.

* مقالات ارسالی ویژهٔ «دانش» نباید قبلاً منتشر شده باشد.

* به نویسندگانی که مقالهٔ آنها برای چاپ در «دانش» انتخاب می شود، حقّ التحریر مناسب پرداخت می شود.

* مقاله ها باید تایپ شده باشد. پاورقی ها و توضیحات و فهرست منابع در پایان مقاله نوشته شود.

*«دانش» کتابهایی را در زمینه های زبان و ادب فارسی و فرهنگ اسلامی و ایرانشناسی و پاکستان شناسی معرّفی می کند. برای معرّفی هر کتاب دو نسخه از آن به دفتر «دانش» ارسال شود.

* آراء و نظرهای مندرج در مقاله ها، نقدها و نامه ها ضرورتاً مبیّنِ رای و نظر مسئوول رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران نیست.

* هر گونه پیشنهاد و راهنمایی خود را به آدرس زیر ارسال فرمائید:

* فصلنامه دانش در ویرایش مطالب آزاد است مطالبی که برای چاپ مناسب تشخیص داده نشود باز پس فرستاده نمی شود.

مدیر مسئوول *دانش*

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

خانهٔ ۲۵ — کوچهٔ ۲۷ — ایف ۲/۶ — اسلام آباد — پاکستان

تلفن: ۲۱۰۱۴۹ — ۲۱۰۲۰٤

فصلنامه رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران ـ اسلام آباد

مدیر مسؤول

رایزن فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

مدیر مجله

دکتر سیّد سبط حسن رضوی

مشاور افتخاری

دکتر سیّد علی رضا نقوی

جلسۂ معارفہ جناب آقای علی ذوعلم رایزن محترم فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

خانهٔ ۲۵ - کوچّه ۲۷ - ایف ۶/۲، اسلام آباد - پاکستان

تلفن: ۲۱۰۱۴۹ - ۲۱۰۲۰٤ - ۲۱۰۲۰٤

حروف چینی: بخش کامپیوتر رایزنی

چاپ خانه: آرمی پریس - راولپندی

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

دانش شماره ۴۱

باسم الحقّ

اگر انحطاطی در بین انسان ها رخ می دهد ، انحطاط فرهنگی است و اگر رشدی قابل تصور باشد ، رشد فرهنگی است. سخن آن پیر فرزانه ، که درد انسانیت و فرهنگ و خدا دوستی داشت ، هنوز بر جانمان روشنی افکنده است که " اگر فرهنگ ملتی اصلاح شود ، آن ملت اصلاح می شود " و چه زیبا، عمیق و قاطع در مکتب ما این باور، القاء شده است که "ارزش انسان ، به اندیشهٔ او است و عمل انسان ، ناشی از اندیشهٔ او."
پس :

ای برادر تو همه اندیشه ای — مابقی خود استخوان و ریشه ای

و دانش حقیقی ، نمی تواند ابزار استثمار و استعمار و استکبار خلایق باشد. دانش حقیقی ، آن نوری است که بر جان می تابد ، بلکه نوری است که از جان می تابد :

العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء من عباده

* * *

ده سال از نشر دانش می گذرد ، با همهٔ فراز و نشیب هائی که برای هر محصول بشری - چه محصول فکری و چه محصول مادی - امری طبیعی است.
ریشه و روح اصلی "دانش" حفظ شده و شیفتگانی در گوشه و کنار سرزمین پهناور اسلامی و فارسی گوی و فارسی دان ، و نیز تک نهال هائی سرسبز در دیگر سرزمین ها ، آن را به عنوان نسیمی روح بخش برای جان و دل خود ، تلقی می کنند و بدان دل سپرده اند. انسان هائی که والائی و رشد را در تعالی فرهنگی و باروری علمی می بینند و بدان باورند که :

ماهی از سر گنده گردد نی ز دم

* * *

اکنون پس از گذشت ده سال از آغاز ، این نهال ، باید به شجره‌ای تبدیل شده باشد که بر شیفتگان ادب اسلامی و فرهنگ ایرانی ، سایه افکنده و این "عشره" باید "دانش" را به مجله‌ای "کامل" رسانده باشد. ولی متاسفانه زمانی است که این نهال از بالندگی باز مانده و زردی و افسردگی بر برگ های آن نشسته‌است ، اگرچه

تلاش و مجاهدت همهٔ یاران و دست اندرکاران ، ریشه آن را حفظ کرده و همهٔ آن تلاش‌ها هم مأجور است ، ولی از فصلنامه‌ای به نام "دانش" ، از سرزمینی که سرزمین پاکان است و از مرکزی که به ام القرای اسلام تعلق دارد ، و از مجله ای که جمعی اندیش ور فاضل و علاقمند آن را می پردازند ، بیش از آنچه بوده ، انتظار است. و این بیان دل ، با مخاطبان و دردآشنایان ، سخن خویش نزد بیگانه بردن نیست بلکه طرح واقعیتی است و اقرار به نقصانی که همت و مشارکت جدی یاران خود را می طلبد و در حقیقت ، مخاطبان خود را هم در این نشیب ، قاصر می‌داند !

مدیریت مسئول نشریه ، برای رسیدن به آنچه شایسته شأن و منزلت "دانش" است ، از همهٔ مخاطبان ، بخصوص در پاکستان و ایران ، انتظار راهنمائی ، یاری ، مشارکت، نقد و ارائه مقاله و تحقیق دارد و دانش را ، فصلنامه‌ای برای حفظ و تحکیم ارتباط فکری و علمی اندیشمندان علاقمند به ادب و فرهنگ فارسی و ابزاری برای ارائه تحقیقات و پژوهش های محققان در زمینهٔ تاریخ و فرهنگ و تمدن اسلامی این بخش از خطهٔ گستردهٔ سرزمین اسلامی، و تبادل آراء و نظرات نقادان و پژوهشگران بشمار می آورد و از همهٔ این عزیزان برای باروری بیشتر "دانش" خودشان ، دعوت به همکاری می کند.

بدان امید که این فصلنامه بتواند انتظارات به حق مخاطبان خود را برآورده سازد و روز بروز در بالندگی و رشد باشد.

وماتوفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب

مدیر مسئول

سخن دانش

انتشار شماره ٤١ دانش مصادف میشود با عید میلاد پیامبر اکرم(ص) و امام جعفر صادق (ع) و هفته وحدت اسلامی که طبق فرموده رهبر فقید انقلاب اسلامی امام راحل حضرت امام خمینی (ره) برای تکمیل برنامه اتفاق و اتحاد قاطبه مسلمانان در سرتاسر دنیا برگزار می شود. بمناسبت روز میلاد مسعود رسول اکرم(ص) جلساتی در خانه های فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در پاکستان با شرکت عده کثیری از افراد مکاتیب مختلف ترتیب داده شد که در آن علما و دانشمندان سخنرانی و شعرای نامدار این کشور هدیه عقیدت و ارادت بصورت سخن منظوم در پیشگاه رسالت تقدیم کردند.

در این زمان، وحدت مسلمانان و یکجهتی عالم اسلام برای نجات عالم بشریت که دچار بلای فساد و تفرقه می باشد، بسیار لازمست و بمنظور نیل به این اهداف پیروی از فرموده های اقدس و سیرت طیبه آن محسن اعظم عالم بشریت بسی ضروری است.

در پایان با کمال خوشحالی باطلاع خوانندگان محترم می رسانیم که اخیراً جناب آقای علی ذو علم به عنوان رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی در پاکستان تشریف آورده اند. ایشان از مدیران و فرهنگیان ممتاز ایران و از دانش آموختگان حوزه و دانشگاه می باشند. ما ورود ایشان را گرامی داشته ، از خداوند متعال خواستاریم که همواره توفیق و تایید الهی شامل حال ایشان باشد و مجله دانش با راهنمائی ایشان قدمهای بهتر و مؤثرتری در راه رسیدن به اهداف خود بردارد.

مدیر دانش
تابستان ١٣٧٤
ژوئن - سپتامبر ١٩٩٥

دکتر عبدالجبار جونیجو
دانشگاه سند

روابط سند با ایران

سند یکی از چهار استان پاکستان بشمار می رودکه در قسمت جنوبی پاکستان واقع است. در دوره های مختلف تاریخ یک کشور مستقل بوده است.
اگر ما داستانهای قدیم ایران و تاریخ ایران را بخوانیم درباره بسیاری از حقائق پی میبریم. از زمان های قدیم سند با ایران روابط سیاسی ، لسانی ، فرهنگی و بازرگانی دارد. در رگ وید و زند نوشته شده است : " نیاکان پارسیها با هندیان پیوند و ارتباط داشتند .
دانشمند معروف سند شادروان بیروملی مهرچند آدوانی (المتوفی ۱۹۵۳ع) می نویسد : " نیاکان پارسیها آریا هستند و در سپت سندو زندگی می کرده اند.[۱] " پرفسور لیوی آنها را از نسل هند اروپائی می نامد."[۲]
دانشمند معروف پرفسور مکس میلر ویدها و زند اوستا را مطالعه کرده گفت "نیاکان پارسیها نخستین در هندوستان زندگی می کردند و پس از آن به ایران و قندهار هجرت کردند."[۳]
از اطلاعاتی پتاوالا می دانیم که "بسیاری از آریاها در سند متمکن شده بودند."[۴]
دانشمند معروف ایران آقای سعید نفیسی می گوید : " تمدن آریاهای هند و ایران در هفت هزار سال قبل مسیح یکی بود. اعتقادات و زبانشان با همدیگر ارتباط داشت". از رگوید و زنداوستا پی میبریم که در قدیم در دوره قبل تاریخ، آریاها در پامیر با هم زندگی کرده اند و از آنجا به جاهای مختلف هند و ایران رفتند. "[۵]
استاد نفیسی نیز می نویسد : " در سراسر ادوار تاریخی چه پیش از اسلام و چه بعد از اسلام هندوان و ایرانیان نزدیکترین روابط را با یکدیگر داشته اند و هرگز خللی در آن راه نیافته است." اکنون تاریخ ادبیات و نظم و نثر فارسی درمیان هند و ایران مشترک است. به همان اندازه که درین هزار سال گذشته نویسنده وسراینده زبان دری در ایران بوده ، در هندوستان نیز زیسته است از پایان قرن چهارم هجریست. "[۶]
مطابق نوشته دانشمند معروف آقای دکتر ذبیح الله صفا : " قبائل هند و ایرانی

که دو ملت ایران و هند از آنها بوجود آمده است، خود را "آری" یا ائیری" یعنی شجاع و نجیب می نامیدند و به همین سبب همه شعبه ای از آنها که بر دره های سند و گنگ استیلا یافتند آن را اری ورت" و دسته ای که بر فلات ایرانی مستولی شدند ، آنرا " ائیرین" یعنی سرزمین قوم آریا نامیدند."[7]

ایرانیان کشور سند را شش صد سال قبل از مسیح در فرمانداری خود آوردند.[8]

در سند اثر و نفوذ ایران خیلی قدیم است. گشتا سب مملکت سند را به فرزند خود بهمن اردشیر داد.[9] او برای ساختن شهر دستور داد و بهمن آباد را در ٤٧٠ قبل از مسیح آباد کردند.[10] شاپور ساسانی فرشاپور[11] و چند شهر دیگری را در سند بنیانگذاشت.[12] تمدن ایران چنان در هند رواج داشته که زبان فارسی پس از ایران در شبه قاره هند بیش از هر زبان دیگری رائج بوده و زبان درباری همه خانواده های شاهی هند[13] شده است. در قرن چهارم میلادی ساسانیان با فرمانروایان هند غربی (که اکنون نامیده می شود پاکستان) روابط خاصی داشتند.[14] نوشیروان عادل (٥٣١ - ٥٧٩ع) و پرویز (٥٩٠ - ٦٢٨ع) با فرمانروایان سند و هند غربی علاقه مند بودند و روابط محبت و صمیمیت داشتند.[15]

ساختمانهای قدیم در سند شاهد نفوذ ایران هم است. مسجد شاهجهانی در ته (١٦٤٤ع) یکی از آنها بشمار می رود.[16] بسیاری از آتشکده ها در سند هم وجود دارد.[17] در "فتح نامه سند" نوشته شده است که هندوها در آن آتشکده ها اصنام گذاشتند.[18]

شادروان بیرومل مهر چند می نویسد : "برخی از دانشمندان اروپائی نوشتند که سندیان و پنجابیان راجع به بازرگانی و کشتی رانی هیچ نمیدانستند". پروفسور ولسن از رگ وید توضیح داد که آن درست نبود. سندیان مخصوصاً کشتی رانی بلد بودند. ایشان کشتی رانان بودند وکشتی ها هم می ساختند.[19] دکتر چبلانی می نویسد "مردم سند هنرمند و صنعتگرند. پارچه نازک "ململ" و پارچه های مختلف سند در ایران و دیگر کشورهای خلیج فارس معروف شد و اهمیت داشت".[20]

کاروان ها برای تجارت از شاهراه های آبی و بری رفت و آمد داشتند. داریکتر اداره باستان شناسی پاکستان آقای دکتر خان دو شاهراه را نشان داده است[21].

این شاهراه ها از بلوچستان پاکستان می گذرد و خیلی دشوار گذار هست. یکی شاهراه بازرگانی از شهر جوهی سند شروع می شود و سلسله کوه های کیرتر، دره مولالک و بلوچستان پاکستان را عبور می کند. شاهراه دیگر از تنده رحیم ، پاندی

واهی ، لک روحیل ، لک پوسیاند، لک گاری را عبور می کند.
در قرن چهارم میلادی ابن بطوطه درباره لهری بندر تذکر داده است. به توسط

این لهری بندر تجارت سند با ایران قرار می گرفت.[۲۲]
در دوره های مختلف تاریخ ، مردم ایران به طرف سند مسافرت می کردند و از هنرهای ایشان اهل سند استفاده می کردند و با یکدیگر پیوند و ارتباط می داشتند. اطلاعاتی داریم که هزاران شاعر، علمأ دانشمندان و دیگر اهل هنر وارد سند شدند. بسبب غارتگری و کشت و خون که چنگیزخان کرد، بسیاری از مسلمانان از ایران مسافرت کردند.[۲۳] پیش ازین پارسیها به هند غربی هجرت کرده بودند.[۲۴] او انومی نویسد " داعیان و مبلغان فرقه اسماعیلیه به سند مسافرت کردند. پیر نورالدین و پیرصدرالدین و دیگر به سند رسیدند. آمد ایشان از قرن یازدهم میلادی شروع شد و تا سیصد سال طول کشید.[۲۵] در فرمانداری جام نظام الدین (۵۶۶ - ۹۱۴ هـ) بسیاری از خانواده ها به سند رسیدند. خانواده ها که به سند آمدند، یکی از آنها خانواده مولانا عبد العزیز ابهری و فرزندش مولانا اثیر الدین بود. ایشان مدرسه اسلامی تشکیل دادند.[۲۶] مردم گروه گروه وارد سند شدند. برخی از آنها در تته زندگی میکردند. اکنون در تته خانواده های کاشانی ، استرابادی ، مشهدی و شیرازی وجود دارند.[۲۷] ملا بلاول اهل مشهد بود.
فرزندش ملا طاهر و فرزند او ملا الهدته شاعر بود. سید یعقوب و سید اسحاق دو برادر بودند ایشان هم از مشهد در سال نهصد و یک هجری به سند رسیدند.[۲۸] سید احمد و سید محمد فرزندان سید محمد عابد مشهدی در سال نهصدو ده هجری به شهر تته وارد شدند.[۲۹] اهل الله معروف و درویش تته سید محمد حسین مراد شیرازی در تته در سال هشت صد و سی و یک هجری به دنیا آمد. پدرش از ایران در سال هفت صد و هشتاد و هفت هجری به تته آمد. سید یوسف از سادات رضوی بود و مرید سید مبارک و شاعر هم بود. وی هم از ایران به سند آمد.[۳۰] شاگردان جلال الدین بن اسعد دوانی میر شمس و میر معین از دوان به تته مسافرت کردند.[۳۱] بدین ترتیب روابط ایران و سند در زمینه تجارت ، فرهنگ و هنر قرار گرفتند. راجع به روابط ادبی بسیاری از کتابها داریم که سندیان در زبان فارسی نوشتند.
نویسندگان سند از فارسی به سندی ترجمه ها کردند. شادروان آقای دین محمد ادیب فیروز شاهی و شادروان آقای مخدوم امیر احمد مثنوی مولوی کتاب های ادبیات ایران و کتابهای تاریخ سند را ترجمه کردند. دانشمند سند و محقق بیمثال آقای دکتر سید حسام الدین راشدی ، مولانا پرفسور غلام مصطفی

قاسمی و دکتر نبی بخش خان بلوچ و پروفسور محبت علی چز و میرزا قلیچ بیگ و غلام محمد شهوانی و دیگر دانشمندان راجع به زبان فارسی می کوشند و کارایشان اهمیتی بسیار دارد.

منابع و مآخذ

۱ - آدوانی ، بیرومل مهرچند : قدیم سند (سندی).
سندی ادبی بورڈ حیدرآباد ، ۱۹۵۷ع ص ۱٤٤

2 - Levy , R : Persian literature, oxford University press, 1955, p:5.

3 - Max miller : science of language, vol 11, 5th Edition, p.170.

4 - Pithwala, M.B: A physical and Economic Geography of Sind, Sindhi Adabi board, Hyderabad, 1959, P.3

۵ - سعید نفیسی : دیوان کامل امیر خسرو دهلوی
کتاب فروشی محمد حسن علمی تهران
انتشارات جاویدان شاه آباد، ۱۳٤۳ خورشیدی ص ۷.

٦ - ایضاً ، ص ص ۷ ، ۸

۷ - صفا ، ذبیح الله : مرزهایی دانش :
انتشارات رادیو ایران ، تهران ، ۱۳۳۸ خورشیدی ، ص ص ٥٦ ، ٥٧

8 - Sadarangani , H.I:Persian poets of Sind, Sindhi Adabi Board, Hyderabad, 1956, p.,19

9 - Smith, J.W: Gazetteer of the Province of Sind, B Vol.V, Government Central press Bombay, 1920,pp,28,29.

10 - Cousens, Henery: Antiquities of Sind, Government of India Central Publications, Calcutta, 1929, p.63.

11 - Baloch, N.A: Daily Alwahid, Karachi, Aritcle: "Influence of Iranians on ancient Sind," 21.6.1953.

12 - Davar, Feroze. C: Iran and India, Through the ages, Asia Publishing House , Allahabad, 1962,p.78

14 - Billimoria, N.M: Sind Historical Jouranl, Vol.III, Ar ticle: The Iranians in ancient India, especially in Sind and Punjab,

pp.41, 42.

15 - Ibid. p.42.

16 - Op Cit. under ref´erence No: 12, p. 209.

۱۷ - علی کوفی: فتحنامه سند، سندی ادبی بورد حیدرآباد، ۱۹۵۴ع ص ص ۳۹۶، ۳۹۷.

۱۹ - قدیم سند، ص ص ۳۶۳، ۳۶۴.

۲۰ - چبلانی ، س پ : سند جی اقتصادی تاریخ (سندی) ، سندی ادبی بورد حیدرآباد، ۱۹۵۸ع ص ص - ۱۱۷، ۱۳۰

21 - Khan , F.A : The Indians Valley and Early Iran, Deptt. of Archeology, Govt. of Pakistan, Karachi pp. 12, 13,14,15,16,17.

۲۲ - چبلانی ، ص - ۳۴۱.

۳۲ - ایضاً ع ص ۶۸.

24 - Davar, p . 150.

25 - Ibid, p . 104.

26 - Ivanow, W: Pandyat-e-Jawanmardi , Ismailia Printing Press, Bombay , 1953, p.03.

۲۷ - قانع ، میر علی شیر : مکلی نامه ، (به حواشی حسام الدین راشدی) سندی ادبی بورد حیدر آباد ، ۱۹۷۶ ع -ص- ۹۵ (حواشی)

۲۸ - ایضاً ، ص ، ۹۴

۲۹ - قانع ، میر علی شیر: تحفته الکرام (سندی)
سندی ادبی بورد حیدر آباد ، ۱۹۵۷ع ص ص ، ۴۷۷ ، ۴۷۸ ، ۴۷۹-

۳۱ - معینیان ، نصرت الله : کارنامه بزرگان ایران ، نشریه کل اداره انتشارات رادیو ، تهران ، ۱۳۴۰ ، خورشیدی ص ص - ۳۷۵، ۶۷۲ -

از: دکتر حسین رزمجو
دانشگاه فردوسی مشهد
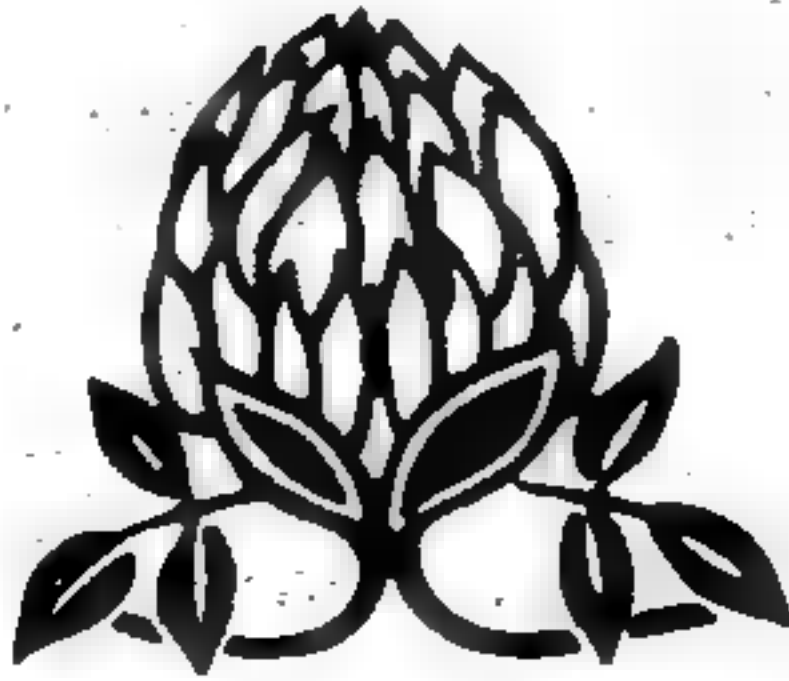
عشق شور انگیز فخر الدین عراقی
و نمودهای متنوع آن در آثار او

عشق در لغت:

"بسیار دوست داشتن چیزی یا محبت تام و شگفت دوست است به حسن محبوب" و گفته اند آن مأخوذ از عشقه است که خودنباتی است که چون بردرختی پیچد، آن را خشک کند: و همین حالت است عشق را که بر هر دلی طاری شود، صاحبش را خشک و زرد گرداند."[۱]

از لحاظ دانش روانشناسی "پسیکولژی" عشق علاقه بسیار شدید و غالباً نامعقول به چیزی است که گاه هیجانات کدورت انگیزی را باعث می شود، و از جمله مظاهر آن تمایل اجتماعی است ، این علاقه جزو شهوات به شمار می رود و شهوات یا خواهشهای نفسانی نیز امیالی است که شدت آنها - در انسان - از حد معمول تجاوزکند به طوری که خواهشهای دیگر را تحت الشعاع قرار دهد و تمام توجه شخص را منحصراً به خود جلب نماید[۲] و از جهت علم روان درمانی ، عشق : بیماری است از نوع جنون و وسواس که عاشق را به نیک و زیبا پنداشتن بعضی صورتها مبتلاً می سازد و از عوارض آن : کوری حس است از دریافت عیوب محبوب.[۳]

و از دیدگاه تصوف و عرفان عشق پدیده‌ای است روحانی که به قول احمد غزالی (متوفای ۵۲۰ هـ ق) " حدیث آن در حروف نیاید و در کلمه نگنجد. زیرا که معانی آن ابکار است و دست حیطهٔ حروف بردامن حذر آن ابکار نرسد. و عبارات در این حدیث اشارات است به معانی متفاوت ، و آنها را جز به بصیرت باطن نتوان دید."[۴]

شیخ فخرالدین ابراهیم همدانی متخلص به عراقی (۶۱۰ - ۶۸۸) که خود متاثر از مکتب عرفانی شیخ اشراق - شهاب الدین سهروردی (۵۴۹ - ۵۸۷) بویژه از رسالة العشق او ، همچنین از طریق استاد خود: صدر الدین قونوی (ف ۶۷۳) ملهم از آثار محی الدین عربی (۵۶۰ - ۶۳۸) یعنی فتوحات مکیه و فصوص الحکم وغیره می باشد نظرش در کتاب لمعات ، درباره عشق این است که: "عشق ، آتشی است که چون در دل افتد، هرچه در دل یابد همه را بسوزاند ، تاحدی که صورت معشوق را از دل محو کند[۵] ، و این که:

عشق مشاطه ای است رنگ آمیز / که حقیقت کند به رنگ مجاز
تا به دام آورد دل محمود / بترازد به شانه زلف ایاز[6]

و درباره چیستی عشق - همان طور که در دیباچه کتاب لمعات خود اظهار داشته است : "دانی که عشق - چه حدیث می کند درگوشم" گوید :

عشقم ، که در دوکون، مکانم پدید نیست / عنقای مغربم که نشانم پدید نیست
چون آفتاب در رخ هر ذره ظاهرم / از غایت ظهور عیانم پدید نیست
گویم به هر زبان و به هرگوش بشنوم / وین طرفه ترکه گوش و زبانم پدید نیست
چون هرچه هست در همه عالم همه منم / ماننده در دو عالم از آنم پدید نیست[7]

بنابر این از لحاظ عارفان صافی ضمیر-به گفته عراقی -:

عشق : سیمرغی است کو را دام نیست / در دو عالم زونشان و نام نیست
ره به کوی از هماناکس نبرد / کاندر آن صحرانشان گام نیست [8]

به طور کلی، عشق که به منزله سیمرغ یا عنقای مغرب است که نشانه ای از او پدیدار نمی باشد و در دو عالم همانندی ندارد، واژه ای است که تا کنون هر کسی متناسب به جهان بینی و طرز تفکر و آگاهیش از زندگی و طبیعت ، دریافتی خاص از آن پیدا کرده و در واقع مفهومی است ناشناخته و مجهول : که او را تا آن که یک حقیقت بیش نیست اما جلوه هایش گونا گون افتاده است و یا به تعبیر خواجه شیراز حافظ (۷۹۲ - ۷۲۶)

یک نکته بیش نیست غم عشق و وین عجب / از هر زبان که می شنوم نا مکرر است[9]

و بی گمان باوجود آنکه معلوم نیست که ماهیت و هویت عشق چیست ؟ و چرا این کلمه پر رمز دراز در زبان وحی استعمال نشده است ؟ و حتی در آثاری که خود صوفیه مستقلاً درباره عشق نگاشته اند ، اثر و نشانه روشنی از این موجود -که همیشه معارض خرد می باشد و حریمش را درگاه بسی بالاتر از عقل است[10] -ارائه نشده تا حقیقت جویان کنجکاو بتوانند از او خبری یابند اما آنچه مسلم است این که عشقورزی و ابراز محبت از نمودهای لطیف روح آدمی و مبین حساسیت او در برابر زیبائهای مادی و معنوی می باشد و ارزش

آن در فرهنگ متعالی بشر به پایه ای است که به قول عراقی:

هر دلی کان به عشق مایل نیست — حجره دیو دان، که آن دل نیست
دل بی عشق ، چشم بی نوراست — خود ببین ، حاجت دلایل نیست
بیدلان را جز آستانه عشق — در ره کوی دوست منزل نیست
هر که از عشق بی خبر باشد — اندرین ره ، بسان خرباشد
..ویحک ای بی خبرز عالم عشق — ناچشیده حلاوت غم عشق
خر صفت ، بارکاه و جو برده — بی خبر زاده ، بی خبر مرده
از صفاهای عشق روحانی — بی خبر در جهان، چو حیوانی
هر حرارت که عقل شیدا کرد — نور خورشید عشق پیدا کرد
هر لطافت که در جمال افزود — اثر عشق پاکبازان بود
عشق ذوقی است همنشین حیات — بلکه چشمی است بر جبین حیات
آب در میوه خرد عشق است — بلکه آب حیات خود عشق است [11]

با این تفصیل ، علایق شدید یا عشقورزیهای آدمی را به موجودات عالم، درارتباط با ارزشهای موقتی یا دائمی معشوقها و محبوبهای که در گذرگاه عمر، به آنها دل می بازد و برای دست یابی به وصال و تصاحبشان می کوشد، می توان به دو نوع "مجازی" و "حقیقی" تقسیم کرد:

اما "عشق مجازی " از پی رنگ ، دلبستگی به چیزهای زودگذر فنا شونده و علاقه مندی به ظواهر و پوست های فریبا و عوارض دلرباست، که برای مدتی مانند بتی تند و سوزان وجود عاشق را گرم و شعله ور می کند ، و موجب جذب و انجذاب دو دلداده می گردد و زمانی که عامل و انگیزه آن که دراغلب موارد غریزه جنسی و قوایی واهمه و تخیل می باشد -از بین برود ، به سردی می گراید و با زائل شدن شادابی و آب و رنگ و طراوت معشوق التهاب عاشق، عاقبت آتش عشق در دل عاشق و معشوق خاموش می شود و حتی در بسیاری موارد با آشکار شدن عیبهای معشوق که تا این هنگام از نظر عاشق پوشیده است چهره محبوب در نظر محب کریهه و زشت می گردد و وجودش برای او غیر قابل تُحمل.

شاهد برای این نوع از عشقهای مجازی از پی رنگ عاقبت توام باننگ، و مثال آموزنده آن "فرجام داستان زرگر و کنیزی است که مولانا جلال الدین مولوی (۶۰۴ - ۶۷۲) سرگذشت عبرت آموز آن دو را در دفتر اول مثنوی خود ارائه کرده و خلاصه آن قصه پر غصه این است که هنگامی که کنیزک با

محبوب زرگر سمرقندی پس از عملی شدن نقشه پادشاه در بیمار نمودن او - به بستر ابتلا می افتد و سلامت و ترو تازگی خود را از دست می دهد ، آتش محبت او در قلب دلباخته اش ، به سردی می گراید و به تدریج مهر به نفرت و دوستی به بیگانگی مبدل می گردد ، و برای آن دو دلداده حاصلی جز ننگ و بدنامی به بار نمی آورد :

چون که زشت و ناخوش و رخ زرد شد	اندک اندک در دل او سرد شد[۱۲]

و از این رویداد عبرت آموز ، مولانا چنین نتیجه می گیرد که :

عشقهایی کز پی رنگی بود	عشق نبود عاقبت ننگی بود
کاشکی آن ننگ بودی یکسری	تا نرفتی بر وی آن بد داوری
هرچه جز عشق خدائی احسن است	گر شکر خواری است آن جان کندن است[۱۳]

و عشق حقیقی حاصل رشد فکری و کمال جویی انسان است که با تکامل قدرت شعور و گسترش جهان بینی او ، جلوه هایی مختلف پیدا می کند ، سیرش تدریجی است و از سطوح نازل و سافل به عالی و اعلی ارتقاء می یابد. و بدین دلیل است که برخی "مجاز" را به عنوان پل و معبری در گذرگاه "حقیقت" دانسته و گفته اند " المجاز قنطرة الحقیقة"

جلوه های متنوع عشق حقیقی ، که در مراحل نخستین تکوّن ، خود را در اشکال نیمه مجاز نشان می دهد و بتدریج به مدارج عالی و اعلیٰ حقیقت می رسد و سرانجام به کمال مطلق منتهی می گردد، شامل دلبستگی های بی شائبه چون محبت مادر به فرزند، وطن دوستی ، علاقه به فضیلت و علم ، دوستداری مذهب و ارادت به پیامبران و اولیاء و صلحاء وبالآخره عشق به شهادت و لقاءالله است.[۱۴] و مهرورزی به خداوند متعال که ذات اقدس مبرا از عیبش سرچشمه جلال و کمال بوده و به واقع : "هرجا جمال زیبائی است شاهدی است که از دست مشاطه عنایت او آراسته شده و هر جاقامت رعنائی است سروی است که از چمن قدرتش برخاسته غمزه غماز ترکان ختائی را به جز او که خونریزی آموخته و عشوهٔ دلفریب شوخان را غیر از او که شیوه دلربائی داده ؟!:

گر غالیه خوشبو شد، درگیسوی او پیچد	ور وسمه کمانکش شد در ابروی او پیوست

صورت هر محبوبی رشحه ای از رشحات جمال بی عیب اوست و چهره هر مطلوبی نمونه‌ای از عکس حسن بی نقص او[15] و مآلا عاشقان واقعی نیز آنانند که به تعبیر قرآن کریم : "الذین آمنوا اشد حباالله" [16] عشاقی که قبله گاه عشقشان خداوند مهربانی است که ، " جمیل است و یحب الجمال[17] و در سایه چنین عشق مقدس حیات بخشی است که قدرت آفریدگاری ، میان تمامی کائنات، علقه و هماهنگی و کشش برقرار ساخته و همه چیز را تسبیح و عبودیت خود فراخوانده است که : "ان من شی الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم "[18] و بدین عشق است که به گفته نظامی گنجوی :

همه هستند سرگردان چوپرگار پدید آرنده خود را طلبگار[19]

در ادبیات عرفانی فارسی، خصوصاً از آثار گویندگان عارفی نظیر عطار نیشابوری (٥٤٠ - ٦١٨) سینای غزنوی (ف ٥٤٥) جلال الدین مولوی ، خواجه حافظ شیرازی و فخر الدین عراقی و.. از عشق حقیقی ، به عنوان مهم ترین عامل در خود سازی و تکامل انسان و وسیله اصلی در تهذیب روح و رام کردن نفس اماره یاد گردیده است. چنان که مولوی آن را مامن حیرتها و طبیب شفا بخش جمله علتها و زداینده همه عیبهای فرزندان آدم معرفی کرده است[20]

هر که را جامه ز عشقی چاک شد او ز حرص و عیب کلی پاک شد[21]

بنا بر مقدمه ای که گذشت ، با مطالعه اجمالی درباره زندگانی فخرالدین عراقی و بررسی گذشت او از معبر پر نشیب و فراز عمر، که شامل : کودکی ، نوجوانی، جوانی و کهولت و پیری وی است، مستحضر می گردد : که سیر منحنی صعودی عشق شور انگیز او از مجازی تا حقیقی بدین گونه طی می شود که : پس از تولدش که به سال ٦١٠ هجری در قریه "کمجان" از نواحی شهر همدان اتفاق می افتد -و نزدیک به یک ماه جلوتر ازین رخ داد، پدرش شبی امام علی (ع) را در خواب می بیند که با جمعی از ابرار درباغی هستند و در این هنگام طفلی را می آورند و در حضور ایشان بر زمین می نهند و آن امام همام طفل را پیش خود فرا می خوانند، او را به پدرش می سپارند و می فرمایند : "بستان عراقی ما را و نیکو محافظت نمای که جهانگیر خواهد بود "[22] تا آن زمان که در سن پنج سالگی به مکتب گذارده می شود و از مدت نه ماه

مجموع کلام الله مجید را حفظ می کند ، و به نقل امین احمد رازی صاحب تذکره معروف هفت اقلیم : " او در صغر سن به قرآن و حفظ و تلاوت آن علاقه ای وافر داشته و کلام خداوند را آنگونه زیبا می خوانده است که جمله اهل همدان شیفته آواز وی اند، و بعد از آن به تحصیل دانشها مبادرت می ورزد و در هفده سالگی مهمش به جای می رسد که در یکی از مدارس همدان به افاده مشغول می گردد و در خلال این احوال ، جمعی از قلندران به همدان می رسند و با ایشان پسر صاحب جمالی بوده که مرغ دل عراقی به دام و دانه زلف و خال او گرفتار می شود. و در صحبت ایشان به هندوستان می رود. تا در مولتان ، شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی مشهور به بهاء الحق (و ۵۶۵ هـ ق) پیشوای طریقه سهروردی ، او را از آن جماعت جدا می سازد و در خلوت می نشاند و به ریاضت چله نشینی وا می دارد ، تا سیر و سلوک او به آنجا منتهی می شود که شیخ در حق وی می فرماید: که کار او کامل گشته است. و ز آن پس خرقه ارشاد از تن خود می کشد و در وی پوشاند. و بعد از بیست و پنج سال که وقت استرداد امانت شیخ فرا می رسد ، عراقی را نزد می خواند و او را خلیفه خویش می سازد. و شیخ فخر الدین پس از زیارت حرمین شریفین زاد هماالله تعالی شرفاً به جانب روم حرکت می کند و به صحبت شیخ صدرالدین قونوی مشرف می شود ، و در خدمت او استماع "فصوص" می نماید و در اثنای آن "لمعات" را می نویسد ، و معین الدین پروانه که از امرای عظام و والی روم بوده ، مرید وی می گردد و برایش خانقاهی می سازد و شیخ در آنجا به حسن قوالی میل به هم می رساند. و اشعاری را از این دوران ، از خود به یادگار می گذارد. چنانکه این مطلع از آن جمله است :

ساز طرب عشق چه داند که چه ساز است   کز زخمه او نه فلک اندر تک و تاز است

و پس از فوت معین الدین ، عراقی متوجه مصر می شود و سلطان مصر معتقد و مریدش می گردد و شیخ الشیوخ مصرش می گرداند. و در مصر نیز با پسر کفشدوزی عشقبازی آغاز می کند ،[۲۳] و مدتی با اصحاب بر در دکان او اشعار می خواند و می گرید و پس از آن به جانب شام روان می شود ، تا در سال ۶۸۸ هجری عارضه ای از مزاجش استیلا می یابد و پسرش (کبیرالدین) را با اصحاب به بالین خود فرا می خواند. و وصیتهای می فرماید و ضمن بر زبان آوردن این رباعی :

در سابقه چون قرار عالم دادند | مانا که نه بر مراد آدم دادند
ز آن قاعده و قرار کان روز افتاد | نه بیش به کس قسمت و نه کم دادند

در این هنگام بدرود این جهان بی بود، می نماید و در قفای مرقد شیخ معین الدین اعرابی مدفون می شود.[24]

بی گمان شیخ فخر الدین ابراهیم همدانی متخلص به عراقی شاعر عارف و صاحبدل ما، در سایه سیر و سلوک و ریاضتها و عبادتهای پیوسته خود و همراهی کردن با پیران طریقت و برخورداری از فرهنگ قرآنی و معارف اسلامی، مراحل تدریجی عبور از وادی عشقهای مجازی را طی می کند. و به سه منزل "عشق حقیقی" نایل می شود، و از خامی به پختگی و از پختگی به سوختگی می رسد و حاصل این سیر منحنی صعودی اش را در عالم عشق، به صورت غزلیات پرشور و عشاقنامه و لمعات نغز و عمیق خود، برجای می گذارد به نظر عراقی: عشق، لازمه جوهره وجودی انسان و موهبتی است الهی، که خداوند آن را به صاحبدلان با صفای درد آشنا عطا فرموده، چنانکه در عشاقنامه گوید:

روز اول، چو جوهر انسان | مایل عشق بود و خالی از آن
واهب، اصل آلتی بخشید | که بدو، نیک را ز بد بگزید
چون شد اندر دلش صفا غالب | نشد او جز جمال را طالب
چون که حسن آمد از عدم به وجود | عشق در نور او ملازم بود[25]

معشوق عراقی در عشقورزیهای روحانی او، ظاهراً خداوند یکتاست که با چنین صفت هایی وصف شده است: همه جهات و سراسر جهان از وجود او آکنده است. چه: فاینما تولوا فثم وجه‌الله"[26] و عاشق چونان غریقی است در دریا که فیض وجود معشوق او را مانند آب احاطه کرده:

چو غرق آب حیاتم چه آب می جویم؟ | چو یامن است نگارم، چه می دوم چپ و راست؟
نگاه کردم و در خود همه تو را دیدم | نظر چنین نکند آن که او به خود بیناست[27]

و فضای عالم آنچنان از انوار هستی بخش وی پرشده است که ناگزیر هر چیزی را باید در پرتو نور وجود او مشاهده کرد:

ز روی روشن هر ذره شد مرا روشن | که آفتاب رخت در همه جهان پیداست
به نور طلعت تو یافتم وجود تو را | به آفتاب توان دید کآفتاب کجا ست[۲۸]

و حسن این معشوق ازلی که " جمیل است و یحب الجمال " و او تنها محبوبی است که دلباختگان خویش را مشفقانه دوست می دارد، چنان که خود فرموده است : "یحبهم و یحبونه" در همه مظاهر زیبای طبیعت و کائنات در جلوه گری و تجلی دائمی است.

به قامت خوش خوبان نگاه می کردم | لباس حسن تو دیدم به قد هر یک راست
شمایل تو بدیدم زقامت شمشاد | از این سپس کشش من همه سوی بالاست
به غمزه گر نربودی دل همه عالم | ز عشق تو دل جمله جهان چرا شیداست[۲۹]

این محبوب، وجودی است متعالی، که سکر باده، وام گرفته از چشم مست و لب میگون او ، و دو عالم رام حسن وی است. او در ازل، باعنایت عام خود نظری به کائنات افکنده و با نمودن جمال خویش ، به آنان نعمت وجود بخشیده و همه را شیفته و دلباخته خود کرده است :

نخستین باده کاندر جام کردند | ز چشم مست ساقی وام کردند
لب میگون جانان جام درداد | شراب عاشقانش نام کردند
چوگوی حسن در میدان فکندند | به یک جولان دو عالم رام کردند[۳۰]

یا

حسنت به ازل نظر چو در کارم کرد | بنمود جمال و عاشق زارم کرد
من خفته بدم به ناز در کتم عدم | حسن تو به دست خویش بیدارم کرد[۳۱]

باتوجه به مسئله "وحدت وجود" که از اصول اعتقادی عراقی است، و این اندیشه از جای جای آثار او - نظیر ابیات ذیل - هویداست:

اشیا اگر صداست وگر صد هزاربیش | جمله یکی است، چون به حقیقت نظر کنی[۳۲]
آفتابی در هزاران آبگینه تافته | پس به رنگ هر یکی تابی عیان انداخته
جمله یک نور است لیکن رنگ های مختلف | اختلافی درمیان این و آن انداخته[۳۳]

یا...

ای دوست تو را به هر مکان می جستم | دائم خبرت ز این و آن می جستم
دیدم به تو خویش را تو خود من بودی | خجلت زده ام ، کز تو نشان می جستم[۳۴]

مبرهن می شود که بادست یابی او به مرحله "عشق حقیقی" که لازمه اش خویشتن شناسی است - این راز سر به مهر را برایش آشکار می گرداند:

که همه اوست هر چه هست یقین · جان و جانان و دلبر و دل و دین [35]

و

در هر آئینه روی دیگر گون · می نماید جمال او هردم
گه برآید به کسوت حوا · گه در آید به صورت آدم [36]

و همنوا و هم آهنگ با عارفان روشن ضمیری چون خواجه شیراز - حافظ - که معتقدند: رخسار معشوق ازلی - خداوند - را جز با تصفیه باطن و زدودن دل از کدورتها و زنگارهای نفسانی نمی توان مشاهده کرد و یا به تعبیر لسان الغیب:

رویش به چشم پاک توان دید چون هلال · هر دیده جای جلوه آن ماه پاره نیست [37]

عراقی نیز همچنان اعتقاد دارد که:

دیده ای پاک بین همی باید · تا که حسنش جمال بنماید
حسن جانان به جان توان دیدن · نه به هر دیده آن توان دیدن
تا تو از خویشتن برون نایی · دیده دل به دوست نگشایی
چون برون آمدی، فدا کن جان · تا ببینی مگر رخ جانان [38]

او - ضمناً - بلاکشی و تحمل درد هجران را لازمه عاشقی می داند و بی پروایی از بیکرانه بودن دریای عشق و جانسپردن در کام امواج طوفانزای آن را از نشانه های عشاق پاک باخته واقعی می شناسد:

عاشقی با بلاکشی باشد · کار مجنون مشوشی باشد [39]

و همانطور که در غزل معروف خود با مطلع:

نخستین باده کاندر جام کردند · ز چشم مست ساقی وام کردند

فرموده است:

به گیتی هر کجا درد دلی بود | به هم کردند و عشقش نام کردند[۴۰]

به نظر وی جانکاهی درد عشق ، برابر با همه رنجها و دردهای موجود در عالم است. اما خاصیت و فایده این درد یا به گفته حافظ : " هنر عشق " چنانکه در بیت ذیل فرموده :

ناصحم گفت : که جز غم چه هنر دارد عشق؟ | برو ای خواجه عاقل هنری بهتر از این[۴۱]

در آن است که : عشق ، بمانند کیمیا ، مس وجود عاشق را به طلای ناب و "مجاز" را به "حقیقت" مبدل می کند :

عشق روزی که درد من افزود | شد حقیقی اگر مجازی بود[۴۲]

بنابر این ، فخرالدین عراقی، برجسته ترین خطوط سیمای عاطفی عاشقان واقعی را : رنج و غم و سوز و گداز می داند ، چنانکه در وصفشان اظهار داشته است :

آن غریبان منزل دنیا | آن عزیزان جنت الماوا
زنده جانان مرده در غم یار | مست حالان جان و دل هشیار
همچو پروانه ز اشتیاق رخش | خویشتن را فکنده در آتش
بار محنت کشیده چون ایوب | زهر فرقت چشیده چون یعقوب
جان " انا الحق" زنان و تن بردار | فارغ از جنت و گذشته زنار[۴۳]

وکوتاه سخن آنکه : از لحاظ شاعر عارف و عاشق شورانگیز ما - عراقی - که رحمت خداوند نثار روح پرفتوح اوباد - عشاق واقعی راکه شایستهٔ دیدار معشوق ازلی یا لقاالله شده اند ، نشانه های دیگری نیز هست ، که از جمله آنها ویژگیهای ذیل است :

جنت قرب جای ایشان است | نور رضوان صفای ایشان است
آفتابی که عرش ذره اوست | مطلعش بر سمای ایشان است
به ازل ، چون قبول یافته اند | ابد، اندر بقای ایشان است
همه در عشق خود فنا طلبند | که بقا، در فنای ایشان است
حلم و ترک و حیا نشانه شان | علم و تقوا ، لوای ایشان است[۴۴]

پی نوشتها و مآخذ:

۱ - لغت نامه دهخدا، فرهنگ فارسی دکتر محمد معین، ذیل واژه عشق
۲ - سیاسی، دکتر علی اکبر - روانشناسی تربیتی - تهران (بی تا) صفحات ۳۸۶، ۳۸۹.
۳ - فرهنگ عربی - فارسی: منتهی الارب فی لغته العرب. تالیف: عبدالرحیم بن عبدالکریم صفی پور، تهران (بی تا) انتشارات کتابخانه سنایی ج ۳ ص ۸۳
٤ - غزالی، احمد، مجموعه آثار فارسی احمد غزالی - به اهتمام: احمد مجاهد، تهران ۱۳۷۰ ش، انتشارات دانشگاه تهران، بخش سوانح - ص ۱۱۳
۵ و ٦ - عراقی، شیخ فخرالدین ابراهیم همدانی - کلیات - به کوشش، سعید نفیسی، تهران ۱۳۳۵ ش: انتشارات کتاب خانه سنایی بخش لمعات - صفحات ۳۳۵ و ۳۵۵
۷ و ۸ - ماخذ پیشین - بخش غزلیات - صفحات ۱۱۰ - ۲۲۸
۹ - حافظ شیرازی، خواجه شمس الدین محمد - دیوان اشعار - به اهتمام: محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، تهران (بی تا) انتشارات کتابفروشی زوار، ص ۲۸
۱۰ - ماخوذ است ازین بیت حافظ شیرازی:
حریم عشق را درگه بسی بالاتر از عقل است + کسی آن آستان بوسد که جان در آستین دارد
دیوان اشعار حافظ - به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی - همان - ص ۸۲
۱۱ - کلیات فخر الدین عراقی - همان - بخش عشاقنامه - صفحات ۲۹۷ - ۲۹۹
۱۲ و ۱۳ - مولوی، جلال الدین محمد - مثنوی معنوی - به اهتمام تصحیح: رینولد، الین نیکلسون، تهران چاپ سوم ۱۳۵۲ ش، انتشارات امیر کبیر، صفحات ۱۱ و ۱۸۲
١٤ - رزمجو، دکتر حسین - شعر کهن فارسی در ترازو نقد اخلاق اسلامی - چاپ دوم مشهد ۱۳۶۹ ش، انتشارات آستان قدس رضوی، ج ۲، ص ۲۹
۱۵ - عراقی، ملا احمد - معراج السعادة - با تصحیح تحقیق و تعلیق و ویرایش مؤسسه انتشارات هجرت، چاپ قم ۱۳۷۱ ش، ص ۷۱۸ -

۱۶ - آیت ۱۶۵ سوره مبارکه بقره /۲
۱۷ - نهج الفصاحه - مجموعه کلمات قصار حضرت رسول (ص) - مترجم و فراهم آورنده: ابوالقاسم پاینده ، چاپ سیزدهم تهران ۱۳۶۰ ش انتشارات جاویدان ، ص ۱۳۹

۱۸ - ایه ٤٤ سوره مبارکه اسرا / ۱۷
۱۹ - نظامی گنجوی ، حکیم ابو محمد الیاس - کلیات خمسه نظامی - تهران ۱۳۵۱ ش ، انتشارات امیر کبیر ، مثنوی خسرو و شیرین ، ص ۱۲۳
۲۰ - رزمجو ، دکتر حسین - مقاله : عشق و جلوه های آن در فرهنگ و ادب ایران اسلامی - مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی شماره سوم و چهارم سال بیست و ششم : پائیز و زمستان ۱۳۷۲ ش ، صفحات ۱۰۵۲ تا ۱۰۶۳
۲۱ - مثنوی معنوی ، به اهتمام و تصحیح : ر - ا - نیکلسون - همان - دفتر اول ، ص ۲
۲۲ - کلیات فخر الدین عراقی - همان - ص ۳
۲۳ - مشابه این گونه عشق ورزیهای مجازی ظاهری ، در زندگی برخی دیگر از بزرگان تصوف و عرفان ایرانی نیز مشاهده می شود. از جمله در احوالات احمد غزالی (ف ۵۲۰ هـ.ق) به شاهد بازی و امرد دوستی و جمال پرستی او اشارت شده است. رک : مجموعه آثار فارسی احمد غزالی - همان مقدمه ، بخش جمال پرستی او ، صفحات ٤٥ تا ٦٣. فخرالدین عراقی در عشاق نامه خود دو حکایت از شاهد پرستیهای احمد غزالی را - در تبریز و ری به سلک نظم در آورده است. رک : کلیات اشعار او - همان - صفحات ۳۰۶ - ۳۱۹. در شرح احوال سنایی غزنوی (ف ٥٤٥) نیز نگاشته اند که او هم در ابتدای کار شاعری که هنوز در راه سلوک و عالم عرفان گام ننهاده ، شیفته پسری قصاب بوده و با اونرد عشق می باخته است. رک : مقدمه دیوان حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی ، به سعی و اهتمام مدرس رضوی ، تهران ، ۱۳۲۰ ش ، انتشارات طبع کتاب ، صفحات : کط - ل
۲۴ - کلیات فخر الدین عراقی - همان - مقدمه ، صفحات : ح - ص
۲۵ - مآخذ پیشین - عشاقنامه ، صفحات ۲۹۹ ، ۳۰۰
۲۶ - آیه ۱۱۵ سوره مبارکه بقره / ۲
۲۷ تا ۳۶ - کلیات فخر الدین عراقی - همان - صفحات ۹۸، ۱٤٤، ۲٦۲، ۳٥٦، ٤٧، ۳٥٧، ٧٤ و ۳۳٤

۳۷ - دیوان اشعار حافظ - به اهتمام : محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی - همان ص ۵۱
۳۸، ۳۹ و ۴۰ - کلیات فخرالدین عراقی - همان - صفحات : ۳۱۵، ۳۰۴، ۴۰۳ و ۱۴۴
۴۱ - دیوان اشعار حافظ - همان - ص ۲۷۹
۴۲، ۴۳ و ۴۴ - کلیات فخر الدین عراقی - همان - صفحات : ۳۱۱، ۲۹۲ و ۲۹۴
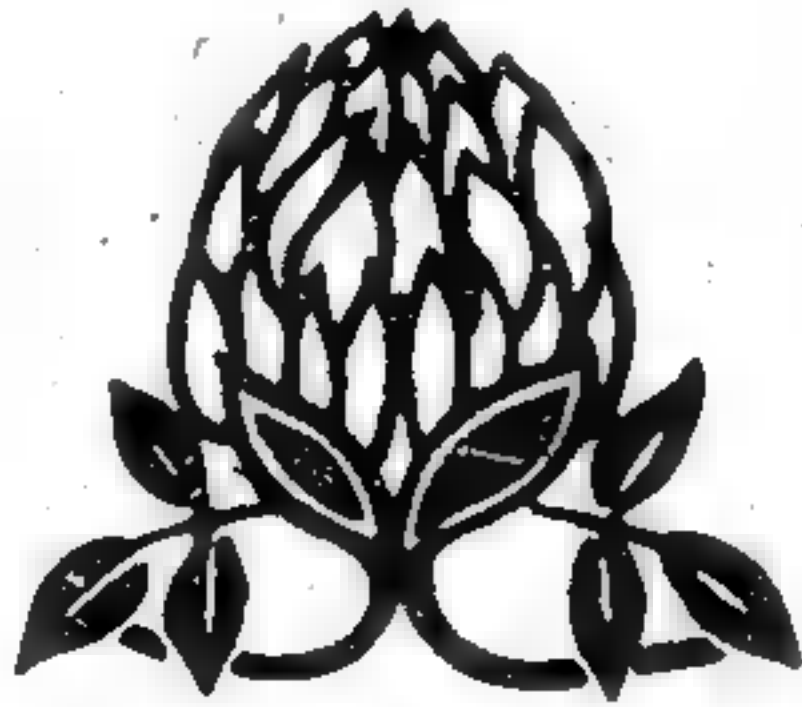
ابوالخیر زلاند کویته

ترجمه: بشارت محمود میرزا

علامه عبدالعلی کاکر، شخصیت و آثار او

سر زمین بلوچستان در هر زمان علما و ادبا و شعرای بزرگ را در مهد خود پرورانیده است. ولی بین آنها شخصیاتی مثل علامه عبدالعلی کاکر خیلی کم به نظر میخورند او نه فقط شاعر و نویسنده چیره دست عربی و فارسی و پشتو زبان بود، بلکه سخنور شکوهمند و خطیب بی بدل و سیاستمدار زیرک و داعی وحدت اسلامی و مبلغ شعائر اسلامی و مخالف سر سخت بدعات و عالم متبحر و مصلح اجتماعی و طبیب حاذق هم بود.

او در سال ۱۸۷۲ م در* یکی از دهکدهای بخش پشین در استان بلوچستان، بنام خانوزئی متولدشد، خانواده اش از قرنها مرکز علم و فضل بود که خدمات بزرگی را در گسترش فرهنگ اسلامی ایفا نموده است. علامه پنج سال داشت که پدرش عبدالخالق فوت کرد و عمویش مولانا عبدالقادر آخوندزاده پرورش و تربیت عبدالعلی رابعهده گرفت، علامه تحصیلات مقدماتی خود را از مولانا عبدالقادر آخوندزاده گرفت. ولی چون مولانا آخوندزاده برای بازرگانی عازم ترکستان و سری لانکاشد علامه را برای تداوم تحصیلات به قندهار فرستاد.

خلاصه بعد از چهار پنج سال توقف در قندهار بنا بر اصرار خانواده به خانوزئی برگشت. در این آوان دو علمای بزرگ مولوی محمد صدیق (خانوزئی) و مولوی دوست محمد (بلوزئی) بعد از تکمیل تحصیلات از دیوبند برگشته بودند. عبدالعلی شاگردشان شد و در ظرف بیست سال تمام علوم متداول را فرا گرفت.

عمویش ملا آخوندزاده که درسری لانکا سکونت داشت علاوه بربازرگانی شغل طب را نیز ادامه میداشت عبدالعلی را نزد خود فرا خواند. عبدالعلی پیش عموی خود طب و حکمت را نیز آموخت بعد از چند سال عبدالعلی شاگرد حکیم اجمل خان طبیب معروف طب یونانی شد و در مدت کوتاهی مدرک تکمیل در علم طب را دریافت نمود. در سال ۱۹۰۲م باز به سری لانکا رفت و عموی عبدالعلی دختر خود را با او ازدواج کرد.

نظری بر شعر علامه:

علامه یک شاعر مبتکر و قادر الکلام و اهل مطالعه بود نویسنده معروف

* فارسی گویان پاکستان از دکتر سید سبط حسن رضوی صفحه ۷۲۷ چاپ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، راولپندی ۱۹۷۴

عبدالرؤف بینوا می نویسد.
شعر عبدالعلی آخوندزاده از سلاست و سادگی و ابتکار برخورداراست ، دلش مظهر سوز و گداز بود. شعرش خیلی لطیف و نکته آفرین است و بربیان مضامین و مطالب مشکل و پیچیده در زبان آسان و ساده قدرت دارد. از میان شعرای فارسی بیشتر تحت تاثیر عبدالقادر بیدل ، صائب تبریزی ، حافظ شیرازی و سعدی شیرازی قرار گرفته بود. بیدل چون شاعری بود مشکل گو و مشکل پسند بدین سبب علامه بردیوانش شرح بزبان فارسی نوشته است.
فرزند دخترش عبدالصمد خان در یک نامه به نویسنده نوشته است.
روزی من از علامه شرح یک بیت بیدل را پرسیدم علامه در بزم علماء درنه ساعت آن بیت را شرح کرد فرزندش نصیر الحق میگفت.
"علامه یک بیت صائب را از صبح تا نماز ظهر شرح کرد"

اعتقاد مذهبی :

درباره اعتقاد مذهبی علامه بین علما اختلاف شدیدی وجود دارد علمای هم زمان علامه را با اسم (کافراعظم) و چهار شاگردش را با اسم (چهارکفار) یادکرده اند. ولی حقیقت این است که حضرت علامه برتوحید خدا و رسالت حضرت پیامبر(ص) ایمان قوی و غیر متزلزل داشت. ولی از رسومات خرافی و بیهوده و توهمات و بدعات مخالفت شدید میکرد او در یک شعر فارسی خود بعنوان یک آدم بیچاره از نارسی زبان و بیان و تفکر و تعقل و ازبی ارزشی و بی توقیری خویشتن و بزرگی خداوند متعال را چنین بیان میکند .

چه شکر گویمت ای کارساز بی سامان	چه حمد خوانمت ای ذوالجلال و الاحسان
دهان کجاست؟ که گویدثنای تویارب	زبان کراست؟ که خواند صفات تویزدان
دماغ کیست؟ که اسرار غیب توفهمد	خیال چیست که در ملک تو کند جولان
نماند تخت سلیمان که بر هوا میرفت	نه ماند ملک سکندر که بودشاه جهان

جای دیگری میگوید:

کی نگارد همچو تو صورت گری تصویر را	خامئه مانی کجا و کلک یزدانی کجا

علامه به خان "قلات" (نام ایالتی در بلوچستان) میر اعظم خان احمد زئی را که خزانه دار و قاضی القضاة در بار او بود بعنوان یک مشاور صالحی برای قدردانی از علما و دوری و مواظبت از مکرو فریب مشائخ ابن الوقت توصیه می نماید.

میخورند مال خلق را بگزاف	مکرو خدعه متاع شان باشند

دورر شواز مشائخ و پیران | مال و دین را چه رهزنان باشند

او مخالف سر سخت حزب گرایی مذهبی و نژادی در مسلمان بود او همچو علامه اقبال مخالف مرزهای ملی و میهنی بود او مسلمانان را به عمل و بیداری دعوت میکند.

بیدار شوای مسلم و سرگرم عمل باش | پس منتظر سابقه حکم ازل باش
بردار همان پرده غفلت از نظر باز | در امر انسداد خرابی و خلل باش

علامه عبدالعلی آخوندزاده ، امیر امان الله خان ، شاه اسبق افغانستان را از سفر اروپا که در سال ۱۹۲۸م اتفاق افتاده بود از زرنگی و مکراروپایی ها و احساسات مردم کشور آگاه کرده از این مسافرت چنین منع میکند.

از زبان کوه شنیدم بلسان نطق طیری | مفروش خاک ملت به طلای ملک غیری
به وطن نشسته برجا به ترقی اروپا | اگرم بپا نباشد بکنم بفکر سیری
زعلوم گشته برپا به جهان وجود اشیا | زفنون شده بجیبم همه نار و نور و نیری
نشود اگرقوایم زصناعت و تجارت | نه یمین ما به امن است نه یسارما بخیری

سپس به خان قلات چنین توصیه میکند.

کشاز مدرسه ها طول و عرض دروطنت | بخواه اهل صناعت زگوشه اوطان
بخواه زمره اهل کمال و فضل و هنر | به ده به اهل سیاست حکومت بلدان
بخواه کان شناسان و ماهران زمین | بکوه های تو بسیار است معدن و کان
بساز کار تجارت ، بساز چرخه کار | بساز معبر و پلها، رباط و مسجد و خوان

علامه مخالف سر سخت اشتغال انگلیس در هند بود. وقتی مردم هند غیر منقسم برای استقلال کشور مساعی را آغاز کردند، علامه نیز شریک و سهیم این جدوجهد شد . و بالاخره چون مسلمانان برای دفاع از ملیت و حقوق ملی خود یک حزب جداگانه ای را تشکیل دادند و بالاخص وقتیکه حضرت قائد اعظم ریاست مسلم لیگ را بعهده گرفت ، علامه نیز عضویت این حزب را اختیار نمود او دوست صمیمی حضرت قائد اعظم بود . قائد اعظم هر وقت به بلوچستان میرفت با علامه عبدالعلی ملاقات میکرد خود قاید اعظم درباره علامه عبدالعلی گفت.

مادر هند غیر منقسم فقط یک ابوالکلام آزاد داریم و او هم از جبه حزب کنگره علیه مسلمانان در جنگ است ولی بشما در این جمعیت مختصر خداوند یک ابوالکلامی اعطا کرده است که خوش بختانه در تمام زمینه جامعه و سیاست هم کار و هم رکاب ما است.

علامه عبدالعلی در جلسه ای در بلوچستان در وصف مولانا ظفر علی خان منظومه ای سروده بود بقرار زیر :

رسید مژده بما موسم بهار آمد — نوای مرغ سحر بلبل و هزار آمد
ظفر رکاب مبارک قدم ظفر علیخان — برای ملت اسلام غمگسار آمد
بناز طالع فرخنده بلوچستان — که با نیاز تو این لطف کردگار آمد

دربیت زیر علامه به حضرت قاید اعظم مسیحای مسلمانان قرار داده می گوید

اگرچه هست مرا صدر خود میخادم — ولی چه روح قد و مش شریک و یار آمد

او به ویرانی وکهنگی یک مسجد در شهر آگره (هند) و آبادانی و زیبائی و تازگی قصری راکه در برابرش بنا شده بود وضع هر دو را چنین مقائسه میکند-

دیدم سرای شیخ مکلل به آب زر — وزمرمرو رخام بنای جنت نماست
در پهلویش یک مسجد ویران زخشت خام — آن هم شکسته ، ریخته ، فرسوده جابجاست
پرسیدم از خبیر بلد ، شان هر دو گفت — این منزل فقیر و آن خانه خداست

در آگره فواره ای را دیده میگوید.

بر زبان فواره همیشه این سخن جاریست — که اوج موج جهان آخرش نگونسار است

بدبختانه مردم بعلت نادانی وکوتاه نظری خوداز فیض بصیرت علامه محروم ماندند . چنانکه خودش میگوید:

بسی گفتنی بود کانرا نگفتم — بسی سفتنی بود کا نرا نسفتم
مرا آتشی هست در دل که جوشم — که آنرا ز آزر پرستان بپوشم

دریک شعر خود در ذکر تضادفات و واقعاتی راکه در جهان بی ثبات رخ میدهند اشاره کرده میگوید:

مدار چرخ فلک بر سحیق نقصان است — ثبات دررچه باشد که جایی دوران است
چه اشکهاست که از چشم خلق ریزان است — چه خونهاست که از قلب خلق افشان است

از جور و ستم روزگار شکایت کرده در برابر آن بیچارگی خود را چنین اظهار میکند.

تپیدم ، شعله بودم ، نارگشتم ، خاک گردیدم — ز انداز فریب آسمان آهسته آهسته
شرارم صورت گل پر فنانم صورت بلبل — چمن گشتم ز عشق گلرخان آهسته آهسته

عبدالحق (۱۹۰۳ - ۱۹۳۲) پسر عبدالعلی هم شاعر بود و زبور تخلص می کرد. به زبان فارسی و اردو شعر می سرود و این بیت از اوست :

ز فروغ روی خوبت چه رسد نگاه ما را — که هنوز چشم بسته به جهان جلوه داریم

(بحوالۀ فارسی گویان پاکستان از دکتر سید سبط حسن رضوی
چاپ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ص ۲۳۰ ، راولپندی ۱۹۷۴ م)

سید اختر حسین

سفرنامهٔ جام جام هندوستان

سید علی تبریزی در نیمهٔ قرن نوزدهم در ایران به دنیا آمد. او دربارهٔ خانوادهٔ خود چنین اظهار دارد: " پدر و اجداد من از سادات جلیله حسینی هستند. پدرم از سادات حجاز است که به حجازی معروف هستم " (۱) سید علی در زمان ناصر الدین شاه قاجار به سال ۱۸۷۱ م. به هند آمد و در کنسولگری ایران در بمبئی مشغول کار شد. خود در سفرنامهٔ جام جم هندوستان می گوید: "این بنده در کارپردازخانهٔ دولت علیه ایران در بمبئی سمت نیابت داشتم ". (۲) او در آن زمان جوانی سی ساله بود و شوق سفر هند در دل داشت. اما کنسولگری با گردش او در هند موافقت نمی کرد. بهر جهت با مخالفت کنسولگری او سفر ده ساله هند را از بمبئی آغاز کرد و تا آوه در برما ادامه داد و در این سفر هند، بقول سعدی: " از نزهت خاطر و جر منافع و دیدن عجائب و شنیدن غرائب و تفرج بلدان و مجاورت خلدان و تحصیل جاه و ادب و مزید مال و مکتب و معرفت یاران و تجربت روزگاران " بهرهٔ کافی یافت، زیرا بر این باور بود که:

"تا بدکان و خانه در گروی   هرگز ای خام آدمی نشوی
برو اندر جهان تفرج کن   پیش از آن روز کز جهان بروی" (۳)

پس از سیر در آفاق هند و پیمودن طول و عرض هند، سید علی تبریزی به اتفاق یک کارمند دولت انگلیس بنام ادوارد استاک که در دوران مأموریتش در هند با او دوست شده بود، در ۲٤ ژانویه سال ۱۸۸۱ م. از بریلی در استان اتراپردیش هند عازم ایران گردید. (٤) آنان از کراچی به بوشهر رفتند و سپس شش ماه در ایران به سیاحت پرداختند. سید علی در سفر ایران آقای ادوارد استاک را قدم به قدم یاری کرد و آقای استاک با کمک او توانست از بوشهر، شیراز، تخت جمشید، فیروزآباد، لار، حیدرآباد، کرمان، یزد، شاهرخ، اصفهان،

زرد پکوه، تهران، دماوند، مشهد سار و مناطق مختلف ایران دیدن کند. سرانجام آقای استاک در ۱۳ اوت ۱۸۸۱ سوار کشتی بنام "زار ویتز الکساندر" شد و با دوست خود با حسرت خدا حافظی کرد و عازم لندن گردید. لحظهٔ بدرودی به نقل او چنین بود:

" نزدیک ساعت پنج ، طرفهای عصر، من سوار زاروتیز الکساندر شدم و پس از خدا حافظی با سید علی متأسف گردیدم. وقتی او با من خدا حافظی کرد، اشک در چشمش بود. من پنج سال است که با او آشنایی دارم و همیشه او را دوست خوبی یافتم. در سیاحت ایران او مرا مشغول صحبتهای گرم خود داشت و به من راحت و آرام بخشید و در اقامت و معرفی من به استانداران ایرانی و افرادی از آن دست برایم بسیار ارزش داشت. من برای موفقیت او در شغل تازه‌اش در ایران از خداوند مسئلت دارم." (۵) در زمان آقای ولاسف سرکنسول روسی در خراسان، سید علی تبریزی در آن کنسولگری مشغول کار شد (۶). پس از کشته شدن ناصر الدین شاه در سال ۱۸۹۶ م. مظفرالدین شاه قاچار به تخت ایران نشست. سید علی تبریزی منشی حضور و مترجم دربار مظفرالدین شاه گردید (۷) و از آن پادشاه لقب "وقارالملک" یافت. (۸) در آغاز قرن بیستم وقارالملک پیشکاری سیستان، قائن و طبس را در تهران به عهده داشت. (۹) سید علی تبریزی شخصی خوش قلم بوده و علاوه بر "سفرنامه جام جم هندوستان" اثر دیگر نیز بنام "تاریخ عالم، مختصر" به زبان فارسی از خود به یادگار گذاشته است. (۱۰) او برای روزنامه فرهنگ در اصفهان که حکیم باشی ظل سلطان مدیر آن روزنامه بود، مرتب مقاله هایی از هند می فرستاد. (۱۱)

هندوستان همیشه سرچشمهٔ الهامی برای سفرنامه نویسان بوده است. در طول تاریخ، سفرنامه نویسان یونانی، چینی، عرب، ایرانی، انگلیسی و فرانسوی از هند دیدن کرده، آثار گرانبهایی دربارهٔ هند از خود به یادگار گذاشته اند. کتاب تحقیق ماللهند از ابو ریحان بیرونی، الرحلهٔ ابن بطوطه، سفرنامه های سرتوماس

رو و تاورنیه و دیگران از ذخایر ادبی و تاریخی است که سیمای هند را در ادوار مختلف می نمایاند. گذشته از کتابهای یاد شده، سفرنامه‌های زیادی در پیرامون هند بقلم خود هندیان نوشته شده مانند سفرنامه آنندرام مخلص و سفرنامه عبداللطیف و دیگران که هنوز هم در سطح جهانی تقریباً ناشناخته مانده است. شادروان هادی حسن استاد دانشگاه علی گر مقاله ای تحت عنوان "سیاحان ایرانی درخصوص مملکت و فرهنگ هندوستان" در کتاب خود بنام "مجموعهٔ مقالات" چاپ کرده و آثار ابو ریحان بیرونی، فرخی سیستانی، کمال الدین عبدالرزاق و امین احمد رازی را که دربارهٔ هند است با شرح و بسط مطرح فرموده‌اند. (١٢) ابو ریحان بیرونی و فرخی همرکاب سلطان محمود غزنوی در سفر هند بودند. ابو ریحان در کتاب "تحقیق ماللهند" و فرخی در قصیده ای تحت عنوان "لشکرکشی سلطان محمود به سومنات" اطلاعات سودمندی مبنی بر مشهودات خود از خود به جا گذاشته‌اند.

پس از ابو ریحان بیرونی، سفرنامه نویس معروف دیگری که از هندوستان دیدن کرد ابو عبدالله محمد بن عبدالله محمد بن ابراهیم طنجی معروف به ابن بطوطه می باشد. ابن بطوطه سفر سی سالهٔ خود را به شوق کعبه در ١٣ ژوئن ١٣٢٥م. از طنجی آغاز نمود (١٣) و در زمان محمد بن تغلق به دهلی آمد، او هفت سال در دربار سلطان بود و سمت قاضی داشت و سپس بعنوان سفیر سلطان عازم چین گردید. (١٤) او از جمله چیزها که در هند مشاهده کرده، سنت ستی هندوان بوده است که در آن باره چنین اظهار نظر می کند: "این که زن بعد از مرگ شوهر، خود را بسوزاند در مذهب هندوان واجب نیست اما از مستحبات شمار است و عملی است که مایهٔ افتخار خانوادهٔ زن می شود و دلیل وفاداری زن نسبت به شوهر خود می باشد." (١٥) دیگر نکتهٔ قابل توجه در سفرنامهٔ ابن بطوطه این است که در آن زمان زبان فارسی در شبه قارهٔ هند ریشه گرفته بود. (١٦).

عبدالرزاق سمرقندی یکی از مشاهیر دربار شاهرخ بوده است که در سال

۸۸۷ هـ‌ق در هرات وفات یافت. ۱۷) او در سال ۸۴۵ هـ‌ق بعنوان سفیر شاهرخ پادشاه تیموری به هندوستان آمد و سه سال در بیجانگر جنوب هند ماند و شرح این سفر را در جلد دوم اثر خود "مطلع السعدین" با کمال دقت نوشت. (۱۸) او جزئیات بیجانگر را با تمام شکوه و عظمت آن مو به مو بیان می کند. وصف دیوانخانه بیجانگر در کتاب یاد شده چنین آمده است: "بر دست راست ایوان سلطان، دیوانخانه ای ساخته بغایت معظم، بصورت چهل ستونی و دفترخانه و نویسندگان آنجا باشند و نوشتن ایشان دو نوع است: یکی بر برگ جوز هندی که دو گز درازی دارد و دو انگشت پهنا، بقلم آهن نقش کنند و این مکتوب بی رنگ، کم بقا باشد و دوم جنس سفیدی را سیاه کنند و سنگ نرمی دارند، همچو قلم تراشند و به آن می نویسندو از آن سنگ رنگ سفید بر این جنس سیاه می آید و بسیار می ماند." (۱۹)

امین احمد رازی در زمان اکبر شاه به هند آمد و پس از برگشت به ایران تذکرۀ "هفت اقلیم" را به سال ۱۰۰۲ هـ‌ق نوشت. علاوه بر شرح حال بزرگان و رجال ادب، قسمتی از این کتاب به مناطق مختلف هند اختصاص دارد. امین احمد رازی مثل یک فیلمبردار استان بنگال را می نمایاند: "هوای بنگال نهایت اعتدال را دارد و حاصلش برنج و نیشکر و ابریشم و فوفل و دار فلفل است و از میوۀ انبه و کیله و انه ناس (عین الناس) خوب می شود و از غایت بارندگی تمام آن مملکت یک دریا می شود و مدار آن دریا برکشتی است و سکانش نساجی را نیک تتبع کرده‌اند و ململ آن مملکت با نام است، چنانچه سلیمان افغان حاکم بنگاله جهت مولانا غزالی مندیلی فرستاده بود که ۲۷ ذرع طول و یک و نیم ذرع عرض داشت. هر گاه درمشت گرفتندی، پنهان شدی و در شهر هیرپورکان الماس می باشد و در سلیم آباد فیل بسیار است." (۲۰) بعقیده پرفسور هادی حسن "امین احمد رازی هندوستان را بنظر دقت مشاهده کرده، بنابراین طبع و انتشار آن قسمتی از هفت اقلیم که از هندوستان سخن می راند، بزرگترین خدمتی خواهد شد هم به فرهنگ هندوستان و هم به فرهنگ ایران." (۲۱)

سرتوماس رو سفیر پادشاه انگلیس جیمس اول بود و برای بستن قرارداد تجارتی با پادشاه مغول در سال ۱۶۱۲ م. عازم هندوستان شد. او یادداشتهای سفر هند را بنام " سفارت سرتوماس رو به دربار مغول بزرگ" از خود به یادگار گذاشته است. در آن زمان، پادشاه مغول، جهانگیر، در اجمیر بود لذا سفیر انگلیس پس از ورود به بندر سورت راهی اجمیر شد و به حضور پادشاه گورگانی شرفیاب گردید. او در سفر به "ماندو" و "احمدآباد" همرکاب جهانگیر بود و وضع هندوستان را از سال ۱۶۱۵ الی ۱۶۱۹ م. درکتاب خود ذکر نمود. (۲۲) او جشنهایی مثل عید نوروز و سال تولد پادشاه هندوستان و بسیاری از چیزهای دیگر را همانطور که مشاهده کرد نوشت. تاریخ نویس معروف وینسنت اسمت دربارهٔ این سفرنامه چنین اظهار نظر می نماید : "کتاب که سرتوماس رو نوشت، شرح جالبی از شخصیت و دربار جهانگیر می دهد." (۲۳) خلاصه، کتاب یاد شده به انگلیسی ساده سیمای هند پهناور را تا حدی می نمایاند و کتاب مرجعی در مطالعات تاریخ هند بشمار می رود.

ژان باتیست تاورنیه به سال ۱۶۰۵ در پاریس به دنیا آمد. (۲٤) او بازرگانی بوده و به غرض تجارت به هندوستان، ایران و دیگر کشورها بکرات سفر کرده است و پادشاهان، مشتریان جواهرات و سنگهای قیمتی او بوده‌اند. شاه عباس صفوی پادشاه ایران خلعت به او بخشیده است. نخستین سفر او به هند در زمان شاهجهان رخ داد. بنابر نوشته او در آن زمان آرامش کامل در هند حکمفرما بوده است. او جواهراتی به پادشاه مغول اورنگ زیب و دیگر اشراف دربار مغول مانند استاندار بنگال شایسته خان نیز فروخته است. بهر جهت تاورنیه جواهر فروشی بود که ضمن تجارت و گردش در مناطق مختلف هند مشاهدات خود را صادقانه در سفرنامه‌ای بنام " مسافرتهای تاورنیه در هند" گنجانیده است. بنظر ادوارد گیبون، مؤلف تاریخ نزول و سقوط امپراتوری روم: "آن جواهر فروش بی سواد اما خوب جهان گشته بود." (۲۵)

آنند رام مخلص در سال ۱۶۹۹ م. در سیالکوت چشم به جهان گشود، افراد

خانواده‌اش وکیل دربار بودند و او نیز به همان شغل پرداخت. منزل او بیرون شهر دهلی در محلهٔ وکیل پوره قرار داشت. (۲۶) مخلص شاعر برجستهٔ سبک هندی در ادبیات فارسی بشمار می رود. آثار او، بدائع وقائع و سفرنامه شامل اطلاعاتی دربارهٔ هند در زمان محمد شاه می باشد و سفرنامه او قسمتی از هند شمالی را در بر می گیرد. در سال ۱۶۰۸ م. ابوالحسن خان بعنوان استاندار بنگال مأمور شد. شخصی بنام عبداللطیف نیز به دنبال سرور خود از گجرات به بنگال شتافت و سفرنامه‌ای نوشت که در آن همه جزئیات این سفر بیان شده است. (۲۷) میرزا ابوطالب از هندیان ایرانی نژاد بوده است. او به سال ۱۱۶۶ هـ ق در شهر لکهنؤ به دنیا آمد و مدتی در مرشدآباد بسر برد و در سال ۱۲۱۳ هـ ق به لندن مسافرت کرد و یادداشتهای سفر خود را بنام "مسیر طالبی" فراهم آورد. (۲۸) در این سفرنامه علاوه بر گزارش سفر انگلیس، فرانسه وغیره سخنهایی از شهرهای معروف هند مثل بمبئی و کلکته نیز رفته است. سفرنامه‌های یاد شده که بقلم هندیها نوشته شده، گرچه تعداد آنها بسیار است اما از جهت کیفیت سفرنامه های مفصل و مبسوطی نیست و سیمای کامل هند را با خدوخال آن نمی نمایاند. با این وصف آنها در باب هند شناسی اهمیت خاصی دارد. اینجا باید یادآوری گردد که بسیاری از آثار فارسی که تحت عنوان تذکرهٔ شعرا، ملفوظات اولیا که در هند فراهم آمده بدلیل داشتن محتوای مربوط به شفر، نوعی سفرنامه محسوب می گردد. با این تفاوت که سفرنامه نوعی اثر ادبی است که منحصراً دربارهٔ سفر نوشته شده (۲۹) اما آنها سفرنامهٔ محض بشمار نمی رود ولی مطالب زیادی را در این باره به همراه دارد که بطور مستقیم یا غیر مستقیم به سفر ارتباط پیدا می کند و در پاره ای موارد می تواند نقش یک سفرنامه را ایفا کند.

سیاحت نامه وقارالملک موسوم به "جام جم هندوستان" به تمام معنی سفرنامه مفصلی دربارهٔ هندوستان می باشد. وجه تسمیهٔ جام جم هندوستان بر اهل فضل روشن است جام جم جامی بود که احوال دنیا در آن منعکس می شد. تعریف جام

جم در فرهنگ تألیف خانم دکتر خانلری (کیا) چنین آمده است: "جام جم... یا جام جهان بین یا جهان نما بنابر داستانهای ایرانی جامی بود که جمشید همه جهان را در آن می دید، بنابر روایت شاهنامه کیخسرو برای آگاهی یافتن از کار بیژن هنگام نوروز در آن نگریست و بیژن را در بن چاهی دید. و رستم را به رهانیدن او فرستاد..." (۳۰) چون احوال تمام هندوستان را در این سفرنامه می توان دید، بدین مناسبت وقارالملک اسم سفرنامهٔ خود را "جام جم هندوستان" گذاشته است.

کتاب جام جم هندوستان دارای ۲۸ فصل است. در فصل اول مقدمه ای است که با "بسم الله الرحمن الرحیم" آغاز می گردد، نویسنده از اهمیت سفر سخن به میان می آورد و به این امر نیز اشاره می کند که سیاحت در هند با سفر در اروپا بسیار فرق دارد، اروپا یک نواخت است و هند متنوع و رنگارنگ و بقول او در هند: "اگر شخصی سیاح از شهر به شهری برود تازهٔ تازه تری که در آن شهر ندیده باشد می بیند" (۳۱) سید علی تبریزی در فصل دوم کتاب اجمالاً تاریخ هندوستان را بازگو می کند که پیش از ورود انگلیسها پادشاهان گورگانی در هند پهناور حکومت داشتند و از مقتدر ترین پادشاهان این سلسله اسم جلال الدین اکبر و اورنگ زیب را می برد. او دربارهٔ انقراض این سلسله تذکر می دهد که تن پروری و بی عرضه بودن رجال هند، سبب شد که انگلیسها قدرت اقتصادی و سیاسی را در هند به دست آورند و فرمانروای هند پهناور شوند. نویسنده پس از آن اصل سفرنامه را شروع می کند و سیاحت بمبئی، سورت، بروده تا برمه یعنی تمام نقاط عمدهٔ هند را در فصلهای جداجدا با بیان شیرین و شرحی دلنشین می نویسد. او در سه فصل آخر صمیمانه مسائل شرق و غرب را مطرح می کند که: زمانی بود که کشورهای شرق گهوارهٔ تمدن و فرهنگ بود و در آن زمان اثری از تمدن و فرهنگ در غرب نبود. اما با گذشت زمان مردم غرب از تمدن شرق الهام گرفته، مشرق را در پیشرفت علوم و فنون تحت الشعاع خود قرار دادند. انگلیسها

دام حیله و سیاست را در تمام جهان انداختند و هند و ایران را آماجگاه استعمار ساختند. در عصر حاضر وضع ایران رو به انحطاط گذارده و باوجود همه منابع و نیروهای خود کشور ایران در رکود سیاسی، اقتصادی و فرهنگی قرار گرفته است. وقارالملک از کم بود امکانات چاپ و نشریات در ایران سخت متأسف می شود و از مظفرالدین شاه قاجار و وزیر اعظم ایران میرزا علی اصغر بسیار ستایش می کند و چاپ کتاب سیاحت نامه جام جم هندوستان را در سال ۱۳۱۶ هـ ق برلطف و مرحمت آنان حمل می کند.

ورود وقارالملک به هندوستان مصادف بازمانی گردید که تجدد خواهی در سرزمین هند ریشه دوانیده و آغاز گردیده بود. آن زمان از یک سو سیستم ملوک الطوایفی قرون وسطی از بین می رفت و از سوی دیگر ابتکارات و نو آوریهای قرن ۱۹ م. به هندوستان راه می یافت. تحولات سیاسی، احداث صنایع و کارخانه‌ها، گسترش فرهنگ و تمدن غرب و تسلط کامل دولت انگلیس بر هند از ویژگیهای آن عصر بوده است، سیاحت نامه جام جم هندوستان به همهٔ این مسائل و مطالب اشاره دارد. تحولات و دیگر گونیها بیشتری در شهرهای معروف هند مانند بمبئی، کلکته و مدراس وغیره رخ می داد که سفرنامه جام جم هندوستان شاهد آنها است.

در سال ۱۸۵۷ م.شورش بزرگی علیه قدرت انگلیس در هند رخ داد که پس از سرکوبیء آن شورش ملکه انگلیس مستقیماً هند را زیر سلطهٔ خود در آورد. اما خاطرات و تاثیرات بلوای ۱۸۵۷ م. تا مدت مدیدی باقی ماند و سید علی تبریزی مفصلاً در فصل دوازدهم و با اشاره در فصل پانزدهم ازآن سخن به میان می آورد. او می نگارد که: "القصه چون انگلیسها شاه (واجد علی شاه) را از خرد بیگانه و وزیر را با خود یگانه دیدند به سرافت تسخیر مملکت افتادند. ده فوج سرباز و چند باطری توپخانه تهیه دیده به طرف لکهنؤ فرستادند..." (ص:۱۴۷)

"... پسرش (حضرت محل پسر خود برجیس قدر) را با معدودی خدمه و

جواهرات بسیار برداشته شبانه راه جنگل پیش گرفت. با کمال زحمت و مشقت روزگار خود را به ریاست نیپال رسانیده و به مهاراجهٔ آنجا پناه برد. حال مدت چندین سال است که مادر و پسر در نیپال زندگانی می کنند...» (ص:۱۵۶).

«خلاصهٔ کلام انگلیسها در مدت سه ماه تمام شهرهای ممالک مغربی و شمالی و سایر جاها که آتش فتنه افروخته بود از آب تیغ تیز فرونشاندند... تمام را انگلیسها گرفته ضبط کردند» (ص: ۱۵۷). «آخرین پادشاه گورکانیه بهادر شاه بود که در بلوای لکهنؤ و دهلی او را گرفته با کمال ذلت و فلاکت سه پسر او را در دهلی کشته و خودش را به رنگون ممالک برمه برده حبس کردند تاوقتی که آنجا مرحوم شد» (ص:۱۸۳). در سفرنامه وقارالملک نظرش دربارهٔ بلوای ۱۸۵۷ م. بطور قطعی مشخص نمی شود و بنابر گزارشهای او نمی توان شورش ۱۸۵۷ م. را اولین جنگ آزادی هند خواند. البته از بیانات او این قدر روشن می شود که پادشاهان هندوستان در شورش مذکور علیه اشغالگری و تجاوز انگلیسها به خاک هند پافشاری کردند و موقتاً پیروز نیز گردیدند. متأسفانه رسد از انگلیس به هند بسیج شد و قوهٔ هند خود را به انگلیس تسلیم کرد. باری گزارشهای سید علی تبریزی راجع به بلوای ۱۸۵۷ م. بر ارزش این سفرنامه می افزاید.

برگزاری جشن دربار دهلی معروف به «دلی دربار» در فوریه ۱۸۷۷ م. از معروفترین واقعات هند به شمار می رود. شاهزادگان، نوابها و دیگر رجال هند در آن شرکت کردند. اتفاقاً وقارالملک نیز در آن جشن با شکوهی که در دهلی برگزار می شد، شرکت کرد و دربارهٔ آن چنین نوشته است که : «در شاهجهان آباد دهلی دربار بود. انگلیسها می خواستند از برای ملکه انگلستان لقب «قیصر هندوستان» بدهند. جمیع حکام انگلیس و فرمانفرمایان کل، راجگان در دربار دهلی جمع شد (ند). این بنده نیز با کارپرداز دولت علیه ایران در این دربار موعود بودیم و منزل در خانهٔ یکی از شاهزدگان دهلی بود....» (ص: ۳۵۳). در همان سال چنان قحطی اندر هندوستان افتاد که بعبارت سعدی «یاران عشق را

فراموش کردند". برگزاری آن جشن در زمانی که قحط سالی بود، باعث شد که مردم عامه نسبت بدان بی تفاوت بمانند و از آن هیچ استقبال نکنند. (۳۲) اما سید علی تبریزی هیچ حرفی از آن قحطی مهلک نمی زند و چنین به نظر می آیدکه او به احوال توده مردم توجه نداشته و سروکار او بیشتر با طبقهٔ اشراف هند بوده است. بهر جهت ذکر دربار دهلی یا بقول معروف "دلی دربار" اعتبار تاریخی سفرنامه را بالا می برد و خواننده را نسبت به اوضاع و احوال آن زمان مطلع می گرداند.

نیمهٔ دوم قرن نوزدهم میلادی شاهد گسترش شهرها در هند بوده است. هند نفوذ غرب و غربزدگی را زود می پذیرفت تا شهرهای هندوستان با شهر و دیار انگلیس همسری کند. همه امکانات شهر نشینی مانند لوله کشی، گاز، برق، بیمارستان، راه آهن، کارخانه‌ها، اداره ها وغیره در شهرهای کلکته، بمبئی، مدراس وغیره فراهم می شد و پیشرفتهای شهر نشینی در نقاط مختلف هند بروز می کرد. سید علی تبریزی در جام جم هندوستان به این ترقیات و پدیده های قرن نوزدهم میلادی چندین جا اشاره کرده است. او دربارهٔ لوله کشی شهر کلکته می نویسد: "آب خوراک شهر را از لوله های آهنین کشیده، بسیار تمیز و گوارا است" (ص: ۳۵۸) و دربارهٔ بیمارستانهای شهر کلکته می نویسدکه: " مریضخانه های شهر کلکته که از برای عموم ناس مفتوح است... که فقرا و مساکین راحت باشند" (ص: ۳۶۱). نویسنده تصویر بسیار روشن و دقیقی از قلعهٔ کلکته که سمبول قدرت انگلیسها و انبار اسلحهٔ شان در هند بود، می کشد :... "قلعه‌ای است در کلکته درکنار دریا موافق نقشهٔ جمیع مهندسین انگلیسها طرح این قلعه ریخته و جلوخان این قلعه بیرق دولت افراشته شده است.." (ص: ۳۶۱). روی هم رفته نظر او در پیرامون کلکته چنین است: "امروز شهر کلکته لندن کوچک است... تماشاخانه های بسیار و کارخانه جات بی شمار دارد. شب کلکته از برای عیش و طرب بهترین ممالک فرنگستان است. چراغ و روشنائی این شهر تمام گاز والکتریسی است. واقعاً شب چون روز می شود..." (ص:۳۶۷). و همچنین

دربارهٔ شهرسازی بمبئی اظهار می دارد که : "بمرور ایام از همت بلند انگلیسها در اندک زمان امروز شهری شده است که تعداد نفوس آن به نهصد هزار خلق با ترتیب رسیده است و دارای هزار قسم کارخانه جات و صنایع و بدایع آنجا برابری با لندن می کند..." (ص : ۸).

قطار اولین بار در هند در سال ۱۸۵۳ بین بمبئی و پونا به مسافت ۲۱ میل حرکت کرد. (۳۳) انگلیسها برای تسلط کامل و بسیج ارتش خود در هند به اهمیت گسترش شبکهٔ راه آهن پی بردند و زود خط راه آهن را در تمام هند کشیدند. تا سال ۱۸۷۱ م. سه شهر معروف هندوستان یعنی مدراس، بمبئی و کلکته بوسیلهٔ راه آهن مرتبط بود. (۳٤) همان زمان وقارالملک تازه به هند وارد شده بود. او گزارشی از خطوط راه آهن هند در اوراق مختلف سفرنامهٔ خود بِدین قرار داده است : "سورت در سمت شمال بمبئی واقع است. از بمبئی تا سورت به خط راه آهن سه ساعت و نیم فاصله است..." (ص:۲۵). "کالسکه بخاری دولت انگلیس تا دو ساعت راه که به شهر کمبایج می رود منقطع می شود..." (ص : ۷۱). بنگلور یکی از شهرهای قدیم هندوستان است. از پونا تا بنگلور با خط راه آهن ده ساعت راه است..." (ص: ۹۰). این گزارشها برای ما بسیار جالب است و میزان گسترش راه آهن را در هند در سالهای ۱۸۷۱ روشن می سازد اما سید علی تبریزی هیچ اطلاعی از رفتار دولت انگلیس با مسافران هندی به ما نمی دهد. از کسی پنهان نیست که در آن زمان دولت انگلیس نسبت به مسافران هندی راه آهن تبعیض قائل می شد و " مردم هند فقط به درجهٔ سه قطار اجازه ورود داشتند." (۳۵)

وقتی شهرهای هندوستان به سبک شهرهای انگلیس بنا شد مردم از گوشه و کنار هند در جستجوی شغل و به هوای برخورداری از امکانات شهر نشینی بیشتر به سه شهر هند یعنی کلکته، بمبئی و مدرس ریختند و ماندگار شدند. با گذشت روزگار جمعیت آن شهرها روزا روز افزایش می یافت. مردم شهرنشین دارای ادیان و فرهنگ و نژاد و زبانهای مختلف بودند و در اندک زمانی جامعهٔ مخلوطی

را در شهرهای یاد شده تشکیل دادند. جامعه ای که در آن با یکدیگر هم می جنگیدند و نیز همزیستی داشتند. در لابلای سفرنامهٔ جام جم هندوستان تصویرهایی از آن جامعهٔ مخلوط موجود است. اینک تصویر مختصری از پارسیان بمبئی که در سفرنامه کشیده شده است : "مردهای این طایفه جلیله تجار معتبر و دارای ادارات دولتی هستند. در دیوانخانهٔ عدلیه و تلگرافخانه و در بانک و نیز در راه های آهن ریاست دارند. تعداد نفوس اینها در تمام هندوستان قریب هشتاد هزار هستند" (ص:۱۷).

سفرنامه جام جم هندوستان دارای بعضی از کاستیها نیز می باشد که باید به آنها نیز اشاره شود. بزرگترین نقص آن این است که سید علی تبریزی به هرکجای هند رفته زمان و تاریخ سفر را یاد نکرده است. سفرنامه‌های معروف مانند الرحلهٔ ابن بطوطه و سفرنامه ناصر خسرو که زبدهٔ سفرنامه ها است، نویسندگان آنها تاریخ و زمان سفر خود را روز به روز و لحظه به لحظه ذکر کرده اند و این نکته یکی از امتیازات آن کتابها شده است و از جملهٔ شاهکارهای سفرنامه نویسی به شمار می رود. حیف است که نویسنده جام جم هندوستان تمام هند را گردیده منتها هیچ جا در اثر خود تاریخ یا تاریخهای سفر را ذکر نکرده است. لذا این نقص بزرگی در سفرنامه جام جم هندوستان می باشد و در غیر این صورت سفرنامه در تألیف تاریخ هند قرن نوزدهم میلادی جایگاه بالاتری می داشت.

هندوستان مهد ادب فارسی و مرکز یک سبک خاص فارسی بنام "سبک هندی" بوده که در این کشور ادب پرور بروز کرده و توسعه یافته است. پس از نابود شدن زبان رسمی فارسی در شبه قارهٔ هند باز هم در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم میلادی شاعران و نویسندگان ادبیات فارسی در هند زیاد بودند. اسد الله خان غالب، خواجه الطاف حسین حالی و دیگر دانشمندان فارسی در قلمرو ادب معروف بوده‌اند. اما سید علی تبریزی از هیچ کدامشان در سفرنامه خود یاد نکرده است. ناصر خسرو در سفرنامهٔ خود می نویسد : " و در تبریز قطران نام شاعری را

دیدم، شعری نیک می گفت اما زبان فارسی نیکو نمی دانست. پیش من آمد. دیوان منجیک و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و هر معنی که او را مشکل بود از من بپرسید. با او بگفتم و شرح آن بنوشت و اشعار خود بر من خواند". (٣٦) اگر وقارالملک نیز در سفرنامهٔ خود سخن از شاعران و دانشمندان و دیگر علمای هند به میان می آورد، بر ارزش ادبی و علمی سفرنامه خود می افزود و اهمیت سفرنامه او دو چندان می گردید.

در سفرنامه جام جم هندوستان اسامی بعضی از اشخاص و مکانها و رودخانه‌ها وغیره اشتباه شده است. بطور مثال: اسم بانوی نواب واجد علی شاه بلقیس قدر آمده است. در جایی که اسم او حضرت محل افتخارالنساء بیگم بوده و نام پسرش برجیس قدر بوده است. همچنین، نویسنده اسم یکی از پسران میرزا الهی بخش را نیرجاه بهادر نوشته است ولی در واقعیت اسم او ثریا جاه بهادر می باشد. وقارالملک در صفحه ٥ سفرنامه نوشته است که : "پایتخت جلال الدین اکبر در شهر دهلی بود". معلوم است که هیچ وقت اکبر دهلی را پایتخت سلطنت قرار نداد و مرکز حکومت او فتح پور سیکری، بود. سید علی تبریزی در صفحه ١٨٦ کتاب می نویسد که : "روضه تاج بی بی قریب یک فرسنگ از شهر اکبرآباد و آن طرف کنار رود گنگ واقع است." باید دقت کرد که رودخانهٔ جمنا از پهلوی تاج محل می گذرد و نویسنده سهواً رودخانه گنگ را نوشته است. بهر جهت در نوشتن نامهای رودخانه‌ها و جاها و اسامی اشخاص تنها سید علی تبریزی مرتکب اشتباه نشده بلکه دیگر سفرنامه نویسان نیز اشتباهات از این دست کرده اند که به آسانی می شود این گونه اشتباهات را بر طرف کرد.

تا کنون دو نسخه خطی از جام جم هندوستان بدست آمده که یکی در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران و دیگری در موزهٔ کاخ گلستان تهران نگهداری می شود. نسخهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران به شمارهٔ ٩٩٥٣ و بخط حاج میرزا سید احمد تفرشی است که به سال ١٣٢٤ هـ‍ق نوشته شده اما نسخه ای ناقص است.

(۷۳) نسخه موزهٔ کاخ گلستان بشمارهٔ ۳۷ و بخط نویسنده سید علی حجازی است که در تاریخ ۱۳۱۰ هـ‌ق استنساخ شده و نسخهٔ کاملی می باشد. (۳۸) اولین بار کتاب جام جم هندوستان بدون ویرایش در سال ۱۳۱۶ هـ‌ق در دارالفنون تهران به چاپ رسیده و بار دوم در سال ۱۳۲۲ هـ‌ق در تهران با زیور چاپ آراسته گردیده است.

بدون شک توجه به ادبیات فارسی در زمان قاجاریه نسبت به دورهٔ صفویه بیشتر بوده است. در دورهٔ قاجار نسبت به شعر، نثر فارسی بیشتر رشد کرد و انواع نثر فارسی و از جمله سفرنامه نویسی بیش از هر دورهٔ دیگر توسعه یافته است. بقول ایرج افشار: "در عصر قاجاری سفرنامه نویسی نشر و بسط خاص پیدا کرد و عده‌ای کثیر از مأموران دولتی و مسافران صاحب ذوق کتابها و رساله ها در شرح منازل سفر و چگونگی ابنیه و آثار و اخلاق و رفتار مردم و طوایف نوشتند که ظاهراً بدون استثنا هر یک متضمن فواید تاریخی و ادبی و جغرافیایی است". (۹۳) سفرنامه جام جم هندوستان وقارالملک سید علی تبریزی نیز حلقه‌ای از همین زنجیر سفرنامه‌ها می باشد و نگارنده امیدوار است پس از مقابلهٔ نسخه هایی که در اختیار دارد با نسخهٔ کاخ گلستان تهران بتواند آن را همراه با فهرستهای لازم به چاپ برساند و در اختیار اهل علم و تحقیق قرار دهد.

مأخذ

(۱) ر.ک به سفرنامه جام جم هندوستان چاپ ۱۳۱۶. ص ۲۸۲

(۲) همان مأخذ: ص ۳۰۹

(۳) کلیات سعدی. محمد علی فروغی و عباس اقبال آشتیانی گلستان ص: ۱۰۴

(٤) Six months in Persia By Edward Stack. S. Low Morston, Searles Rivington, London, 1882. Page.1

(٥) Ibid. Vol II, Page 202

(٦) ر.ک. به وقارالملک، در فرهنگ رجال قاجار از م. بامداد

(۷) مولفین کتابهای چاپی فارسی و عربی از آغاز چاپ تاکنون. خانبا بامشار. چاپ تهران. جلد چهارم. ص ۱۹۲

(۸) الذریعه الی تصانیف الشیعه : محمد حسن الشهیر بالشیخ آغا بزرگ تهرانی. چاپ تهران. جلد ۵. ص ۲۴.

(۹) ر.ک. به وقارالملک در فرهنگ رجال قاجار. از م. بامداد

(۱۰) فهرست کتابهای چاپی فارسی. گرد آورنده خانبا بامشار چاپ تهران. جلد دوم. ص : ۱۴۸۴

(۱۱) Six Months in Persia, By Edward Stack., Vol. I, Page 256.

(۱۲) مجموعه مقالات تألیف هادی حسن چاپخانه مرکزی دولتی حیدرآباد دکن ۱۹۵۶. ص : ۱۷۳

(۱۳) Ibn Battuta-Prince of Travellers, By Thomas J. Abercrombie. National Geographic Vol. 180, NO.6, December 1991, Page 8.

(۱۴) Ibid, Page 32

(۱۵) سفر با سفرنامه ها. از خسرو شاهانی. چاپ انتشارات تهران سفرنامه ابن بطوطه ترجمه محمد علی موحد. ص : ۹۹

(۱۶) همان مأخذ ص: ۱۰۰

(۱۷) فرهنگ ادبیات فارسی دری. تالیف دکتر زهرا خانلری (کیا) انتشارات بنیاد فرهنگ ایران. ص : ۳۳۷

(۱۸) مجموعه مقالات. تألیف هادی حسن. چاپخانه مرکزی دولتی حیدرآباد دکن ۱۹۵۶. ص: ۱۷۹

(۱۹) همان مأخذ. ص: ۱۸۲

(۲۰) همان مأخذ. ص: ۱۸۴

(۲۱) همان مأخذ. ص: ۱۸۵

عنوان کتاب به زبان انگلیسی بدین قرار است:

The Embassy of Sir Thomas Roe to the Court of the Great Moghul. (۲۲)

Early English Travellers in India. By Ram Chandra Prashad (Delhi 1965) Page 133. (۲۳)

Ibid, Page 169. (۲٤)

Travernier's Travels in India, Vol I, translated by V. Ball and edited by William Crooke, Published by Oriental Book New Delhi in 1977. Introduction Page:X (۲٥)

Ibid, Page xxxiii.

(۲٦) سفرنامه مخلص تصحیح و تحشیه دکتر سید اظهر علی هندوستان پریس. رامپور ۱۹٤٦ ص : ۷

A Biobibliography of Moghul India By Sita Ram Sharman. Karnataka Publishing House. Bombay. Page 78. (۲۷)

(۲۸) مسیر طالبی. حسین خدیوجم تهران ۱۳٦۳. ص ۲۳-۲۲

(۲۹) اردو سفرنامه کی مختصر تاریخ ڈاکٹر میرزا حامد بیگ ناشر مقتدره قومی زبان ص : ۹

(۳۰) فرهنگ ادبیات فارسی دری. تألیف دکتر زهرا خانلری (کیا) انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ص : ۱٥٤

(۳۱) جام جم هندوستان. چاپ ۱۳۱٦ ص: ۳

(۳۲) Delhi Between Two Empires, By Narayan Gupta. Oxford University Press Delhi 1981 Page 106. (۳۲)

India and Pakistan by O.H.K. Spate. Methune & Co. Ltd. London, Page. 313. (۳۳)

British India, By R.W. Frazer, Ashish Publishing House, New Delhi 1974. Page. 374. (۳٤)

Train Journey A Tokture During the Raj, By Atul Cowshish, The Statesman, Delhi Edition, dated 18th October 1992. (۳۵)

(۳۶) راه آورد سفر تصحیح و توضیح : دکتر سید محمد دبیر سیاقی، انتشارات سخن : ۱۳۷. ص : ۵

(۳۷) فهرست کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران نگارش : محمد تقی دانش پژوه. مجلد هفدهم ص : ۵۱۳

(۳۸) فهرست کتابخانه سلطنتی تألیف بدری اتابایی ص : ۷۹

(۳۹) سه سفرنامه باهتمام قدرت الله روشنی "زعفرانلو" انتشارات دانشگاه تهران شماره ۱۲... (ص:۱-ب)

دکتر عبدالقادر جعفری
دانشگاه اله آباد
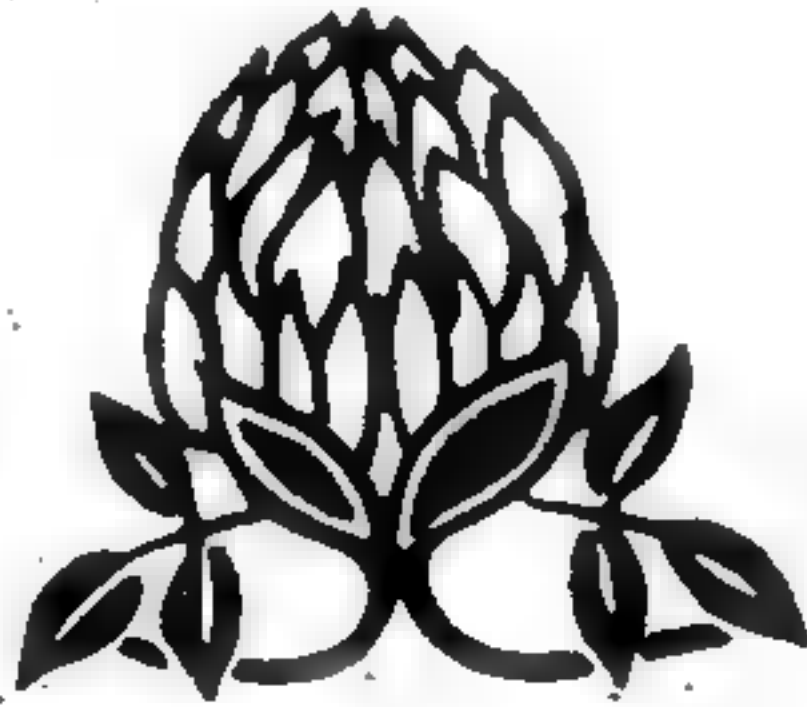
پیام انسانیت و بشر دوستی در شعر حافظ

حافظ شاعری است چند بعدی و جامع الاطراف: از هر زاویه ای که در کلامش نظر افکنیم جلوه ای تازه و ابعاد کشف ناشده ای در یابیم که در خور مطالعه ویژه و بحثی جداگانه می باشد. او مفاهیم و مطالب دشوار و پیچیده را بنحو احسن ادا می کند و می کوشد که بیشترین معنی و لطیف ترین نکته را در یك لفظ گنجانیده خواننده را مفتون و مجذوب سازد، حتی بر شعرش مفتون شده آن را خیال انگیز گفته:

هرکو نکند فهمی زین کلك خیال انگیز
نقشش بتراش ارخود صورتگر چین باشد

دانشمندان حافظ را شاعر محبت، صوفی، رند، قلندر و شاعر طنز و انتقاد گفته اند، و در بسیاری از موارد چنین و چنان گفته اند. امّا به نظر بنده حافظ هر که باشد در کلامش تموج انسانیت و بشر دوستی صراحتاً پیدا است. پیام انسانیت در سخنش می جوشد. عشق و انسانیت که مایه ای است شریف و جاودانی در کلامش هرجا دیده می شود. مهم ترین چیزی درباره شعرش بخاطر می رسد و باید آن را نکته ای عروج از شعر وی دانست این است که در اندیشه های وی آمیزش لطیف از پیام انسانیت و بشر دوستی است، زیرا که:

یك قصه بیش نیست غم عشق و این عجب
از هر کسی که می شنوم نامکرّر است

چون که حافظ شاعر انسانیت بوده ازین جهت مانند صوفیاء به مقام اوج

معرفت الهی رسیده مشاهده از «همه اوست» می کرد و در انسانیت و بشر دوستی گم شده می گفت.

چنان پرشد فضای سینه از دوست   که فکر خویش گم شد از ضمیرم

در شعر وی کلمه عشق وسیله ای برای ابراز احساسات انسانیت می باشد زیرا او اساساً الهام انسانیت و بشر دوستی را از روز اوّل بارث برده در نظرش عشق مایه آرایش عالم وجود است و انسان در آن در حال تجلّی و شهود می گوید:

در ازل پرتو حسنت ز تجلّی دم زد   عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

احساسات شور انگیز انسانیت و بشر دوستی حافظ را در مجسمه ای واحد ریخته بود. او اندیشه های خود را با عواطف انسانیت پیوند ناگسستنی داده ازین جهت عظمت و بزرگ وی بیشتر روشن شد او عقیده داشت:

از دم صبح ازل تا آخر شام ابد
دوستی و مهر بر یک عهد و یک میثاق بود

به نظر بنده حافظ در این زمینه شاعر بی همتا است چه از لحاظ زبان و چه از لحاظ بیان. این شاعر پرستار انسانیت و بشر دوستی به منتهای لطافت رسیده از مطالعه کلامش بر می آید که هنرش کسبی نیست بلکه وهبی یعنی خدا داد است، چنانکه خودش گفته:

حسد چه می بری ای سست نظم بر حافظ
قبول خاطر و لطف سخن خدا داد است

حق این است به همین سبب وقتی او مسائل پیچیده و دشوار را می خواهد به شعر خود بگنجاند این طور بیان می کند که نظیرش محال می باشد. مشخّصاتی که در کلامش دیده می شود کوشش ارادی و کسبی نیست، بلکه جزوی است از ضمیر وجودش چنانکه همین انگیزه وجدان را به نحو غیر ارادی

بیان می نمایدکه "خیر الکلام ما قلّ و دلّ" می گردد. می گوید:

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است
با دوستان تلطف با دشمنان مدا را
هنگام تنگدستی در عیش کوش و مستی
کاین کیمیای هستی قارون کند گدا را

ملاحظه شود در این اشعار هیچ آرایش و زیبایش مصنوعی پیدا نیست بلکه برای ابراز عواطف پرسوز و آتشین و احساسات شور انگیز از جمال انسانیت و بشر دوستی فرا گرفته به کمك اعجاز تخیل و اندیشه خود فقط به صورت شعر آورده است بدین سبب شیرینی و لطافت و ایجاز بیان این اشعار از حد گذشته . همین مشخصّات در سراسر کلام وی پراگنده است. این اعجاز و لطافت که حافظ در یافته بود به سبب صفای دلش بوده که مانند صوفیای بزرگ در همه چیز جلوه حق می دید و می دانست که حقیقت جز عشق و محبت و انسانیت چیزی نیست و حق این است:

طفیل مستی عشقند آدمی و پری   ارادتی به نما تا سعادتی ببری

تا آنجا که می گوید:

هر آن که جانب اهل خدا نگه دارد   خداش در همه حال از بلا نگه دارد

و جای دیگر می گوید:

یار مردان خدا باش که در کشتی نوح   هست خاکی که بآبی نخرد طوفان را

ازین رو شاعر ما که پیکر انسانیت بوده گفته که در راه انسانیت تفریق مذهب و ملت نیست بلکه اساس انسانیت و بشر دوستی فقط مبنی بر عشق است:

همه کس طالب یار اند چه هشیار و چه مست
همه جا خانه عشق است چه مسجد چه کنشت

محرّك این شعر حتماً آن حدیث نبوی است «و الناس بنوا آدم فهم لاب وام»
یعنی همه انسان اولاد آدم هستند و برادر حقیقی یك دیگر چون که حافظ
حافظ قرآن بـوده بدین سبب این نکته را فراموش نباید کرد که عشق او به
فریاد رسـیده بـود و پیام انسـانیت کـه می داد از قـرآن گرفته بود وقتـیکه
می گوید «با دوستان تلطف با دشمنان مدارا» ما را به یاد آیة کریمه «لکم
دینکم ولی یدین» می اندازد.
مگرهمین سبب بوده که حافظ خودش گفته«هرچه دارم همه ازدولت قرآن دارم»
گذشته ازین خواجه در مصاحبت بزرگان آن زمان می بود و مخصوصاً
حاجی قوام الدین حسن تمغاجی که از بزرگان سرشناس آن زمان بوده خواجه از
مصاحبت ایشان حظ معنوی داشت چنانکه خودش درین باره گفته:

نکته دانی بذله گو چون حافظ شیرن سخن
بخشش آموزی جهان افروز چون حاجی قوام

راجع به فیض درویشان حافظ غزل مستقلی دارد. می گوید:

آنچه زر می شـود از پـرتـو آن قلب سیـاه
کیمیایی است که در صحبت درویشان است
روی مقـصـود کـه شاهـان جهـان می طلبند
مـظهـرش آئیـنـه طلعت درویشـان اسـت
حـافـظ اینجا بادب باش که سلطان و ملك
هـمـه در بـندگی حضـرت درویـشـان اسـت

پس همین عوامل است که شاعر ما را از شاعران اروپایی که او مانیسم و بشر
دوستی را تبلیغ نموده اند جدا می سازد. نکته ای است قابل توجه که چونکه
شعرای اروپایی بشریّت و بشر دوستی را فقط مادی دانسته اند ازین جهت
مکتب آنها نتوانست ادامه داشته باشد و زود از بین رفت ولی شاعر ما که در

خدا و رسول اعتقاد راسخ داشت و انسانیت و بشر دوستی را جزو ایمان می دانست زنده جاوید گشت و تا جهان باقی است اشعارش به گوش های مردم طنین انداز خواهد شد. حافظ خدای عزّوجل را قادر مطلق می دانست لذا تعلیم رضا و تسلیم چنین می دهد.

رضا بداده بده و ز جبین گره بگشای   که بر من و تو در اختیار نگشاده است

خواجه در عهدی زندگی می کرد که بسیاری از فضائل اخلاقی و انسانی رو بزوال نهاده بود ازین جهت او خواسته که اصول و مبادی اخلاق را در قالب زیبا عرضه نموده، ترغیب توکل و رضا و استغنا بدهد، زیرا که همین چیزها برای انسان بهترین وسائل است از نجات مصائب خویش و برای دستیاری دیگران. ملاحظه شود چطور به الفاظ زیبا و دلنشین می گوید:

خوشا آندم که ز استغنای مستی

فراغت باشد از شاه و وزیرم

بنیاز باده که در بارگاه استغنا

چه پاسبان وچه سلطان چه هوشیار وچه مست

پس ملاحظه می کنیم که حافظ انسان را چنان درس انسانیت می دهد که باید انسان از شاه و گدا فارغ باشد، و از سعادت دیگران رنج نبرد، و با آزادگی و بلند همتی علو مقام انسانی را پی برد و درمیان خلق با همه صفات انسانیت و بشریت آزاده و سر بلند باشد.

سر به آزادگی از خلق بر آرم چون سرو

گردهد دست که دامان ز جهان بر چینم

پس خواجه با این بلند نظری و آزادگی آدمی را نیروی حیات و بیدار دلی می بخشد تا او را از غفلت و مستی های زندگی بیدار نموده، حیات انسانی و

بشر دوستی که ضامن زندگی جاودان است، بخشد تا آنجا که می گوید.

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش
وه که بس بیخبر از غلغل و بانگ جرسی

پس ■ر کلامش یك قسمت معتدبه یافته می شود که در آن سخن درباره انسانیت و بشر دوستی رفته و خواجه به سبك های گوناگون احساسات و عواطف انسانیت را بیان نموده و زبان به توصیف و تصویر آن گشاده است. در عین حال خواجه این دیدة ها و شنیده ها را ساده و روان در کلامش گسترده، و برای ترویج انسانیت از مطالب عارفانه و عاشقانه چنان استفاده نموده که حتماً حیرت انگیز است.

آسمان بار امانت نتوانست کشید ۞ قرعه فال بنام من دیوانه زدند

این بار امانت همان عطیه خداوندی است که روز آفرینش خدای بزرگ و برتر از همه مخلوق پرسید، آیا شما این امانت را یعنی عشق و محبت یکدیگر را می توانید حمل کنید همه از عهده اش عاجز گشتند ولی انسان این امانت را قبول فرمود و به لقب خلیفة الارض ملقب شد ازین جهت چنانکه قبلاً گفتیم حافظ عقیده داشت که این امانت یعنی عشق و محبت و انسانیت را ما از روز ازل بارث برده ایم و به علت همین عاطفه صمیمانه زنده جاوید هستیم و بوقت رحلت ازین دارفانی باهمان امانت می رویم:

بار امانتش به دل و جان خریده ایم   در بارگاه عزتش با بار می رویم

پس از بررسی کلامش بدین نتیجه می رسیم که برای درد های اخلاقی، روانی و اجتماعی این داروی جان بخش را که نامش انسانیت و بشر دوستی است به شکلهای گوناگون تجویز نموده از آن جمله این است.

حافظ در کلامش ظریفترین و دقیق ترین عوامل بشر دوستی را با احساسات و عواطف آمیخته به شعرش آورده از وفا و محبت حرف زد و بجای جفا و

رنجیدن درس صبر و وفا داد و از لذایذ جهانی روگردانی نموده، راه معرفت و سلوك اختیار کرده بشعر و ادب فارسی چاشنی عرفان زد. بصدای دلنشین خود می گوید:

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق　　ثبت است برجریده عالم دوام ما

باغبان گر پنج روزی صحبت گل بایدش　　برجفای خار هجران صبر بلبل بایدش

صبر کن حافظ به سختی روز و شب　　عاقبت روزی بیابی کام را

در نظرش عشق آیتی است لایزال و ابدی و انسان از پرتو آن زنده جاوید است. می گوید:

نبود نقش دو عالم که رنگ الفت بود　　زمانه طرح محبت نه این چنین انداخت

راستی و صفا: راستی و صفا مهم ترین پله انسانیت و بشر دوستی است حافظ همین مضمون عادی را با موسیقی و آهنگ و لطف بیان خویش که اعجازش توان نامید می گوید.

بصدق کوش که خورشید زاید از نفست
که از دروغ سیه روی گشت صبح نخست

حافظ لطف و مهر و وفا را یکی از عوامل صمیمانه انسانیت می دانست ازین جهت تلقین این چیزها می کند.

روی خوبت آیتی از لطف بر ما کشف کرد
زان سبب جز لطف و خوبی نیست در تفسیر ما

دامنی گر چاك شد در عالم رندی چه باك
جامه در نیك نامی نیز می باید درید

حافظ جایی که مهر و وفا نمی دید مضمحل و پریشان خاطر شده گفته.

نشان مهر و وفا نیست در تبسم گل　　بنال بلبل مسکین که جای فریاد است

دل آزاری و دل شکنی را یکی از موانع انسانیت می دانست ازین جهت درباره اش می گوید:

مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن　　که در شریعت ما کافری ست رنجیدن

بر خلاف این اتفاق و دوستی را مورد تحسین و ستایش قرار داده می گوید.

حسنت به اتفاق ملاحت جهان گرفت　　آری بـه اتفاق جهان می توان گرفت

ما قصه سکندر و دارا نخوانده ایم　　از ما به جز حکایت مهر و وفا مپرس

حافظ در خدا و رسول عقیده راسخ داشت ازین سبب هرچه از جانب خدا و رسول منع فرموده شد حافظ آن را مورد ملامت قرار داده و برای انسان و انسان دوستی آن را از مانعات شمرده، حاسد را ملامت می کند محسود را تشویق می نماید.

غمناک نباید بود از طعن حسود ای دل　　شاید که چووا بینی خیر تو در این باشد

آخرین و مهم ترین عامل که برای ترویج انسانیت و بشر دوستی است درباره اش می گوید.

مکن ز غصه شکایت که در طریق طلب　　براحتی نرسید آنکه زحمتی نکشید

بالاتر از همه چونکه حافظ ایمان محکم داشته، بدین جهت حدیث شریف «السّعی منّی ولا تمام من اللّه» را پیش چشمش نهاده گفت که:

آنچه سعی است من اندر طلبت بنمایم　　این قدر هست که تغییر قضا نتوان کرد

پس به اختصار توان گفت که درمیان شعراء بزرگ کمتر کسی دیده می شود که مانند حافظ اصول انسانیت و بشر دوستی را بزبان شیرین، ساده، شیوا و محققانه مورد تجزیه و تحلیل قرار داده باشد. حافظ چنانکه از اشعارش

بر می آید به مقتضای فطرت طبیعی بشر دوست و خیر خواه مردم بوده و تا آخرین دم این صفات پسندیده عشق و انسانیت را در شعر خود گنجانید. همین مایه پرافتخار است که او را میان ایران و ایرانیان سربلند و زنده جاوید گردانید بلکه بگفته خود وی.

منم آن شاعر ساحر که به افسون سخن   ازنی کلک همه قند و شکر می بارم

حافظ پیاپی انسانها را به دوستی می خواند و از نغمه های خوش آهنگ و لبریز از شور و شوق انسانیت مردم را پیغام می داد که دین نه ملّی است و نه شخصی، بلکه صرفاً انسانی است، و هدف آن با وصف کلیه امتیازهای طبیعی این است که جهان بشریت را متّحد و منظم سازد. بدین جهت ندایش، اندرزش، سروده های صمیمانه و بی ریایش که از اعماق دل و جانش برخاسته بر دلها ریخته است.

پس معلوم گشت که حافظ بوسیله شعر خود ایران و ایرانیان و همه ادب دوستان فارسی را سر بلند و سرشناس گردانیده بدین درجه رسانید که پیامش که محور انسان دوستی و بشر دوستی است به فارسی شکرین به سائر جهان بسپاریم و وظیفه صمیمانه خود بدانیم زیرا که:

خلل پذیر بود هر بنا که می بینی
مگر بنای محبت که خالی از خلل است

****

خانم نزهت اصغر

در جهان زندگان شام و سحر

دکتر سید اکرام حسین عشرت روز دوم ژوئیه سال ۱۹۲۰ م در شهر بتاله در خانوادهٔ ادب دوستی چشم بجهان گشود. جداعلی وی سید بدیع الزمان سید حسنی بود که در زمان همایون شاه تیموری هند جزو لشکریان ایرانی وارد خاک هند شد. سید محمد مراد جد بزرگ دکتر عشرت پس از حمله نادر شاه از دهلی به بتاله منتقل شد. جد دکتر عشرت سید تصدق حسین بعد از ورود انگلیسیها به هند در ۱۸۵۰ م بدنیا آمد و پس از تحصیلات از دانشسرایعالی لاهور در دبیرستانی در شهر بتاله شروع به کارکرد و تعداد شاگردان وی از هزاران نفر تجاوزکرده بود. سر فضل حسین رئیس اسبق دانشگاه لاهور و مولانا عبد المجید سالک شاعر و ادیب و روزنامه نویس و غلام احمد پرویز بانی مجلهٔ معروف "طلوع اسلام" از جمله شاگردان رشید وی بودند.

دکتر عشرت پس از تکمیل دورهٔ پزشکی به سال ۱۹۴۳ م مسافرتی به ایران نمود و در آنجا در بیمارستان شرکت نفت ایران و انگلیس بعنوان پزشکی عمومی شروع بکار کرد و در حدود ده سال تا سال ۱۹۵۲ م با موفقیت تمام انجام وظیفه کرد. در سال ۱۹۵۲ به وطن مالوف خود پاکستان مراجعت کرد. فعلاً در لاهور مشغول کار هست.

دکتر سید اکرام حسین متخلص به عشرت از آن طایفه پزشکانی هست که غیر از مهارت کاملی و اشتغال به رشته پزشکی بزبانهای فارسی، اردو و پنجابی شعر هم می سراید و شعرش به هر سه زبان کاملاً محکم و استادانه می‌باشد. وی از کوچکی به زبان و ادبیات فارسی علاقه وافری داشته و عشق به این زبان شیرین از نیاکان خود بارث برده است. از رودکی و فردوسی گرفته تا علامه اقبال لاهوری و ملک الشعرا بهار آثار اکثر شعرای فارسی را با دقت مطالعه کرده و با اینکه علاقهٔ فراوانی به شعر اقبال داشته، هیچگاه تعمداً از وی تقلید نکرده ولی بطور ناآگاهانه گاهگاهی تحت تأثیر سبک و افکار وی قرار گرفته است.

شعر دکتر عشرت از احساسات و جذبات واقعی و صمیمی وی سرچشمه می گیرد و وی هیچوقت به سرودن شعر تشریفاتی و ساختگی نپرداخته‌است وی شعر را در اثر حس طبیعی بشر دوستی و دلسوزی با مردم زحمتکش و مظلوم و طبقهٔ محروم مستضعفین سروده ، و بوسیلهٔ شعر آتشین خود مردم را به شکستن طلسم غرب و استبداد وا می دارد. به عقیدهٔ وی حضرت محمد مصطفی ﷺ بزرگترین خدمتگزاران عالم بود و تمام زندگانی او عبارت بود از خدمات گرانبهایی بخاطر

اعلای کلمۀ حق و دفاع از مظلومین علیه ستمکاران و مستبدان آن زمان. از آثار دکتر عشرت کتابی بنام "سخن ناشنیده" که مجموعۀ اشعار اردو و پنجابی وی است در سال ۱۹۸۹ چاپ شده است و مجموعه اشعار فارسی بعنوان "رزم خیروشر" در سال ۱۹۹٤ از طرف رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران از اسلام‌آباد منتشر گردیده است.

ای جوانان عجم
(تضمین بر شعر معروف اقبال لاهوری)

دوست دارم مشهد و شیراز و تهران شما — مثل فردوس است هر دشت و گلستان شما
شد جوان تر زندگی از علم و عرفان شما — "چون چراغ لاله سوزم درخیابان شما
ای جوانان عجم جان من وجان شما"

از کمال عشق پیر روم شیر بیشه ام — نام فریاد ستمکش هست برهر تیشه ام
بادۀ خیام و سعدی دارم اندر شیشه ام — "غوطه‌ها زد در ضمیر زندگی اندیشه ام
تا بدست آورده ام افکار پنهان شما"

وقت شاه و شهریار و آمریدین گذشت — دور تخت مرمرین و افسر زرّین گذشت
روز استبداد و شام ظلم و اهل کین گذشت — "مهرومه دیدم نگاهم برتر از پروین گذشت
ریختم طرح حرم در کافرستان شما"

مست سوی دار میرفت و بحیرت دیدمش — بهرچه کردی گوارا درد جان پرسیدمش
گفت حریت که نقد زندگی بخشیدمش — "تاسنانش تیز تر گردد فروپیچیدمش
شعلۀ آشفته بود اندر نیستان شما"

پستی و ذلّت شده سرنامۀ دیوان شرق — از دوای غربیان بیمار ترشد جان شرق
من نمیبینم بجز کیش علی در مان شرق — "فکر رنگینم کند نذر تهی دستان شرق
پارۀ لعلی که دارم از بدخشان شما"

اهرمن از خوار سازد گرز شیطان بشکند — دشنۀ اسکندر و شمشیر خاقان بشکند
زور ایمان آورد طوق مسلمان بشکند — "میرسد مردی که زنجیر غلامان بشکند
دیده ام از روزن دیوار زندان شما"

گفته ام با حرف و معنی داستان آب و گل — باخبر هستم زاسرار جهان آب و گل
میشناسم منزل این کاروان آب و گل — "حلقه گرد من زنیدای پیکران آب و گل
آتشی در سینه دارم از نیاکان شما"

رنگ فردا

زمانه آشنای عظمت آدم شود فردا — دگرگون رنگ روی پیکر عالم شود فردا
زبان عاشقان ناتوان غوغا کند آخر — سلاح آتشین بردیدۀ پرنم شود فردا
شکوه اهل تاج و تخت بی نام و نشان گردد — بساط بندۀ بیدادگر برهم شود فردا
طلسم پیروان اهرمن باقی نخواهد ماند — که دیو ظلم و عفریت ستم بیدم شود فردا
فغان شام و فریاد سحرگاهی مجوای دل — بزلف عنبرین او علاج غم شود فردا
بمن گفته است حرف محرمان ساقی محفل — درون میکده هر ظرف جام جم شود فردا
نیامد ساغر می گر بدست تشنگان عشرت — بپا درخانۀ پیرمغان ماتم شود فردا

شاعر مشرق علامه دکتر محمد اقبال

یاد ایامیکه از هندوستان بودیم ما — تختهٔ مشق جفای دشمنان بودیم ما
در جهان لاله و گل خانهٔ صیّاد بود — مثل مرغان قفس بی آشیان بودیم ما
دوستان رفتند دنبال امیر کاروان — دریابان همرکاب این وآن بودیم ما
شیخ یاوه گو بدین مصطفی کاری نداشت — صید افسون نگاه ناکسان بودیم ما
روز در مسجد زایسان گفتگوها داشتیم — شب شریک محفل پیرمغان بودیم ما
هرگهی از قصهٔ زلف و کمر فارغ شدیم — شوکت گم کرده را افسانه خوان بودیم ما
بی خبر گشتیم از خمخانهٔ ویران خویش — غرق درجام شراب دیگران بودیم ما
پی به پی از گرمی سوز نهان میسوختیم — در تلاش چارهٔ درد نهان بودیم ما
ناگهان در بزم ما مردی جوان سالی رسید — بهر خاور از حریم عشق اقبالی رسید
گفت"ای یاران مراکاری بچنگ و تارنیست — عشق من پابند زلف و کاکل ورخسار نیست
شهر دین رونق نگیرد از دکان وعظ و پند — شوخیء گفتار عکس عظمت کردار نیست
گاه روی دار باشد گاه بر اوج سریر — منزل مردان حر در کوه و دشت و غار نیست
مرغ خوش صورت که در کنج قفس دارد مقام — نیست از گلزار ماگردیده اش خونبار نیست
اینکه در آویزش دین و وطن گم گشته ای — کاروبار برهمن جزجادوی گفتار نیست
جان چسان بازد برای حفظ ملک دیگران — بندهٔ مومن اگر در شهر خود مختار نیست
از فروغ علم و عقل و مال میتابد فرنگ — ورنه جنس آدمیت اندرین بازار نیست
خویش را بشناس و درس از حکمت قرآن بگیر — دفتر ملا علاج ملت بیمار نیست
داد این پیغام و سر در زیر خاکستان نهاد — در گلستان غلامان طرح پاکستان نهاد

پند ابوذر غفاری (رض)

ابوذر گفت :"ای یاران زروسیم امتحان ماست
بدانی حرص ملک و مال ها از دشمنان ماست
خدا هر طفل را عور آفرید وشیرمادر داد
لباس وقوت در دنیا برای حفظ جان ماست
حکومت بهر آرام و سکون آدمی باشد
خلافت ناقهٔ امّت، خلیفه ساربان ماست"
شود انسان بزرگ و ارجمند از ارزش کارش
که این حق است و فکر ماسوا وهم وگمان ماست
اگر حاکم زبیت‌المال بیجا یک درم گیرد
نبی(ص) فرمود این توهین قانون و زیان ماست
وگر ظالم زند تیر ستم بر سینهٔ مردم
خلاف ظلم برخیزید کاین شایان شان ماست
رضای حق رضای دوستان حق بود عشرت
همین حکم خداوند و رسول(ص) راهدان ماست

نجم الرّشید
استاد زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه بلوچستان - کویته

عــرفی شیــرازی

(۹۶۳هـ. ق- ۹۹۹هـ. ق)(۱)

سیّد جمال الدین محمد عرفی شیرازی، از بزرگترین شاعران قرن دهم بود، نام پدرش را خواجه بلو ساکن محله کوچه سختویه دانسته اند.(۲) در شیراز ولادت یافت و قسمتی از زندگی را در آنجا گذراند و تا سال ۹۸۹ در وطن بود و سپس از آنجا در ۹۹۰ بدکن رفت(۳) و از آنجا عازم فتحپور شد و در آنجا با فیضی شاعر معروف آشنا گشت. فیضی او را در خانه خود نگاه داشت و منتهای مهربانی را درباره اش کرد و بوسیله او با مسیح الدین حکیم ابوالفتح که از دانشمندان معروف بود آشنا شد و پس از مرگ او بخدمت عبدالرحیم خانخانان سپه سالار معروف هندوستان پیوست و چندی با او در حیدرآباد بودوسپس بدربار جلال الدین اکبررفت ودر سال ۱۵۸۹م/۹۹۷هـ .ق در التزام رکاب او به کشمیر رفت.(٤) سر انجام در ۹۹۹هـ. ق در لاهور درگذشت(۵) و همانجا او را بخاك سپردند. گویند آخرالامر استخوان او به نجف اشرف بردند و مرقد او در نجف معروف بوده است.(٦)

بکاوش مـژه از گـور تـا نجف بـروم
اگر به هند بخاکم کنی وگر به تتار(۷)

دربـارهٔ وجه تسمیه عـرفی نوشته انـد چون پـدرش در شـیراز بـدعاوی حقوقـی و جزائی مردم رسیـدگی می کرده و تصـدی دیوان محاکمات را داشـته، باین مناسبت این اسم را برای خود انتخاب کرده

است. صاحب مآثر رحیمی می نویسد:

«چون پدرش در دیوان حکام فارس به امر داروغه دارالافاضل شیراز مشغول بود، مناسبت شرعی، عرفی را منظور داشته، تخلص خود را عرفی کرد». (۸)

غیر از رساله درباره تصوف به نام «نفسیه»، که منثور است بقیه آثارش منظوم بود، و بنا بقول شبلی نعمانی عبارت بود از دو مثنوی به تقلید مخزن الاسرار و خسرو و شیرین نظامی، و دیوان مشتمل بر ۲۶ قصیده، ۲۷۰ غزل و ۷۰۰ قطعه و رباعی که به سال ۱۵۸۸م/۹۹۶هـ.ق، یعنی فقط سه سال قبل از مرگش جمع آوری گردیده است. ماده تاریخ زیر تاریخ گرد آوری این دیوان را بدست می دهد. (۹)

این طرفه نکات سحری و اعجازی   چون گشت مکمل برقم پردازی
مجموعه طراز قدس تاریخش یافت   اوّل دیوان عرفی شیرازی (۱۰)

عرفی باوجود داشتن فرصت های بی شمار و ذوق و قریحه شاعری به علّت کبر و گستاخی غیر قابل تحمل نتوانست مورد پسند عامّه قرار بگیرد و لذا دشمنان زیادی برای خود بوجود آورد. رضا قلی خان در این باره می گوید: «سیاق اشعارش پسندیده اهالی این عهد نیست» (۱۱)

کسی که بیت زیر را می گوید در واقع انتقاد و سرزنش مردم را به سوی خود جلب می کند. (۱۲)

نازش سعدی به مشت خاک شیراز از چه بود   گر نمی دانست باشد مولد و مأوای من (۱۳)

این تنها نمونه ای از تکبر او نمی تواند باشد، زیرا که به همین طریق در مورد برتری خود بر انوری، ابوالفرج (۱٤)، خاقانی (۱۵) و دیگر شاعران نامدار ایران لاف می زند، و همین کار ناشایست باعث عدم محبوبیت او درمیان هم میهانش شده که چنین ناسپاسی هایی را درباره بزرگان ادب ملّی

خود تحمل نمی کنند.(۱٦) از سوی دیگر، نفوذ و شهرت او در ترکیه و هندوستان بسیار بوده است.(۱۷)

ازین فخر و غرور او تمامی همعصران شکوه داشتند و نالان بودند و حتی نظیری نیشاپوری که یك شاعر بی آزار و صلح جوی بود، نتوانسته ازین، خود را بازدارد(۱۸).بعد از مرگ عرفی قصیده ای که درجواب او گفته می گوید:

درین قصیده به گستاخی ارچه عرفی گفت بداغ رشك پس از مرگ، سوخت خاقانی

کنون بگور چنان او برشك می سوزد که در تنور نتوان گوسفند بریانی(۱۹)

مولانا شبلی نعمانی درباره مصاحبت او با فیضی دکنی می نویسد:

«فیضی بعلّت نخوت و غرور عرفی ناچارشد از و قطع تعلق کند".(۲۰)

ولی تعجّب است که فیضی که حریف بزرگ وی بشمار می آید از شریف النفسی او بسیار تعریف کرده است. چنانکه در این واقعه که همه عبارت آن بعد می آید، می نویسد:

«از تهذیب اخلاق او چگوید، که در خاکی نهاد شیراز ذاتی می باشد نه کسبی»(۲۱) در این مورد شبلی می گوید:

«شاید این مربوط به ملاقات ابتدائی باشد که هنوز تجربه دوستی از اخلاق او به دست فیضی نیامده بود و الاّ با او طرح دوستی نمی ریخت».(۲۲)

عرفی برخلاف شاعران دیگر، رند و اوباش نبوده، چه اینکه یکی او را متّهم بفسق کرده و او رنجیده است. در یك قطعه آن را اظهار کرده و در خاتمه قلبش را بدینسان تسلّی می دهد:

اهل دنیا، همگی تهمت گیرند و فساد عیسی این متحمل شد و مریم برداشت(۲۳)

عرفی با همه بد خلقی و نخوت، زبانش را به هجو کسی آلوده نکرده است، یا کسی را قابل ندانسته که هجو کند. او وقتیکه بیمار شد، مردم بعیادت او آمدند، ولی چون قلبهای شان صاف نبوده، در لحن غمخواری

سخنانی می گفتند که در آن جنبه دل آزاری بوده است. عرفی همه را می فهمیده و در دل پیچ و تاب می خورده است. عرفی در جواب همه اینها با غیظ و خشم گفته:

خدای عزّ و جل، صحتّم دهد، بینی که این منافقان را، چه آورم برسر (٢٤)

ابوالفضل در «آئین اکبری» راجع به عرفی می نویسد:

"عرفی شیرازی، شایستگی از ناصیه گفتار او می تابد، و فیض پذیری از سخن او پیدا. از کوتاه بینی در خود نگریست و در باستانیان زبان طنز گشود، غنچه استعداد نشگفته پژمرد". (٢٥)

عرفی، بکمال فضل و دانش و لطیفه گوئی و حاضر جوابی موصوف بود. روزی بدیدار ابوالفضل رفت. دید قلم بدندان گرفته در فکر است. سبب پرسید گفت دیباچه تفسیر بی نقطه برادرم را در همان صنعت یعنی غیر منقوط می نویسم. در یکجا بنام والد (شیخ مبارک) برخورده می خواهم این نام هم در صنعت مزبور آمده باشد.

عرفی فوراً گفت مطلبی نیست آنرا در همان لهجه و زبان خود (ممارک) بنویسید. (٢٦) (روستائیهای هند مبارک را ممارک تلفظ می کنند).

وقتی فیضی بیمار بود و عرفی بعیادت وی رفت چون فیضی بسگ علاقه می ورزید. عرفی سگ توله هائی چند دید که با طوق طلا می گردند. پرسید: مخدوم زاده ها بچه اسمی موسوم اند؟ فیضی در جواب گفت بهمین اسمهای عرفی (یعنی متعارف و معمول) عرفی گفت: مبارك باشد (چون اسم پدر فیضی شیخ مبارك بودم. . ٢٧)

باظهوری اکثر مکاتبات دوستانه داشت. باری ظهوری طاقه شالی مال کشمیر برایش هدیه فرستاد. اتفاقاً شال مزبور پست و معمولی بود. عرفی نامه ای در جواب مشتمل بر سه رباعی در هجو شال نوشت که یك رباعی

آنها این است (۲۸):

این شال که وضعش ز حد تقریر است آیات رعونت مرا تفسیر است

نامش نکنی قماش کشمیر کزو صد رخنه بکار مردم کشمیر است(۲۹)

عرفی دشمن عافیت است، چون محرومیت را اصل موفقیت و سوز هجران را بشکر خواب وصال ترجیح می دهد، و این چاشنی در تمام اشعار بخصوص عزلیات او هست:

خلاف عهد نخواهی بغم مصاحب شو

که عافیت بنسیمی ملول می گردد(۳۰)

همان طور که غم را بشادی و حرمان را به امید وصل ترجیح می دهد.

فیض حضور در ترک ادب می داند:

در صحبتی که شرم و ادب هست فیض نیست

زانرو مرا بصحبت بیگانه خوشتر است(۳۱)

غم نصیبی در مشرب عرفی بزرگترین توفیق و موهبت است:

ما کسی را نشناسیم که غم نشناسد هست بیگانه ما هر که الم نشناسد

یارب آنکس که نهد تهمت شادی برمن تا ابد کام دلش لذت غم نشناسد(۳۲)

در مقام مجاهده با نفس فتحها می کند و زخمها بر می دارد، بدون اینکه قطره ای خون، دامن کسی را رنگین کند:

زخمها برداشتیم و فتحها کردیم لیک

هرگز از خون کسی رنگین نشد دامان ما (۳۳)

در شناسائی، او ترک تعلق را یك نوع تعلق می شمارد، و بت شکنی را عین بت شکنی می پندارد:

آن راهروی که شاد بترك تعلق است

بت سنگ راه و بت شکنی سنگ راه اوست(۳۴)

عرفی استنادات فلسفی خود را عیناً در آثار خود منعکس نمی کند بلکه نکات فلسفی و حکمت آمیز را بزبان عاشقانه بیان می دارد:

فقیهان دفتری را می پرستند حرم جویان دری را می پرستند
بر افکن پرده تا معلوم گردد که یاران دیگری را می پرستند(۳۵)

آنان که وصف حسن تو تفسیر می کنند خواب ندیده را همه تعبیر می کنند(۳۶)

مائیم و لبالب شدن از یار و دگر هیچ منصور و اناالحق زدن از دار و دگر هیچ
به سنگ مزارم بنویسید پس از مرگ ای وای به محرومی دیدار و دگر هیچ(۳۷)

عرفی شیرازی، شاعر شهد کلام شیرین سخن بوده. نظمش عذوبت سلسبیل، نثرش خاصیت فرات و نیل دارد. جزالت با سلاست آمیخته، لطافت با متانت انگیخته. نظمش اندر هر عبارت جنتی آراسته، نثرش اندر هر اشارت عالمی پیراسته. چندان ابداع معانی غریبه و مضامین عجیبه و ابیات عارفانه عاشقانه، که او سروده، هیچکس نسروده، و این طور شهرتی، که او را بهم رسیده، هیچ یك از امثال و اقران او را نرسیده و نخواهد رسید. شهرت او بجائی رسیده بود که دیوان غزلیات او را، سخن سنجان و نکته دانان، تعویز وار بر بازوی خود بسته شب و روز با خود همراه می داشتند.

عرفی برای حسب و نسب خود امتیاز خاصی قائل است در زمینه سخن هم مزیت های مخصوصی دارد، به طوری که تمام شعراء و گویندگان همدوره او این حقیقت را تصدیق داشتند. حتی فیضی که ملك الشعرای دربار و سخن شناس توانائی بود، نمی توانست طرز جدید و ابتکار عرفی را منکر شود، مکرّر در مکاتبات خود او را بوسعت فکر و قدرت ایجاد می ستود و حتی

معتقد بود که:

«فقیر کسی را چون او ندیده و نشنیده است». (۳۸)

شیخ ابوالفضل برادر فیضی در دو تذکره آئین نامه و آئین اکبری با این که نیش های زهر آگینی باوی زند باز نمی تواند قدرت و توانائی او را در شعر و سخن کتمان و پنهان کند(۳۹). نظیری نیشابوری که از سخن سرایان مسلّم است و قدرت را در قصیده همسنگ انوری گرفته‌است.در استقبال یکی از قصاید عرفی شکست خورده و در پایان بعد از عجز و اقرار به ناتوانی، خود را به پیروی ازو ملزم می کند:

بطرز وی دو سه بیتی دگر ادا سازم　　که بهر دعوی او قاطع است برهانی(۴۰)

صائب بزرگترین شاعر نکته یاب نظیری را باستادی قبول دارد. ولی وقتی می خواهد از خود و نظیری ستایش کند قرینه بزرگترین از عرفی پیدا نمی کند:

صائب چه خیال است شوی همچو نظیری　　عرفی، به نظیری نرسانید سخن را(۴۱)

در تاریخ ادبیات ایران کسی را سراغ نداریم که در عنفوان جوانی تا این حد صیت سخنش بلند شده و روش او مورد بحث و تقلید قرار گرفته باشد. هنوز در دانشکده ها و کلاسهای عالی شبه قارّه پاک و هند قصاید عرفی را جز و برنامه های ادبی تدریس می کنند. عبدالباقی نهاوندی در تذکره شعرای دستگاه خانخانان می نویسد:

«مخترع طرز تازه ایست که الحال درمیانه مستعدان و اهل زمان معروف است و سخن سنجان تتبع او می نمایند». (۴۲)

شهرت عرفی بیشتر روی قصاید اوست، چون قدرت خود را در قصیده بحدّ کمال رسانده، و طرز عرفی در قصیده آنقدر اهمیت و رواج پیدا کرده که سالها مورد تتبع و سرمشق گویندگان معاصر و متأخّر بر او قرار گرفت. ولی

عرفی خودش روی همان نبوغ و تتبعی که در تمام فنون شعر دارد و از طرفی حرفت مداحی را مذموم می شمارد. این عقیده را از خود سلب می کند:

قصیده کار طمع پیشگان بود عرفی

تو از قبیله، عشقی، وظیفه ات غزل است(۴۳)

در یکی از قصاید مفاخره آمیز در نعت رسول اکرم(ص) طبع توانائی خود را ما فوق اصل و نسب می داند و از تفاخرات نژادی خویش ابراز بی نیاز می کند:

المنة الله که نیازم بنسب نیست اینك بشهادت طلبم لوح و قلم را(۴۴)

از قصاید معروفش یکی آنست که در نعت حضرت علی(رض) سروده و مطلعش این است:

جهان بگشتم و دردا که هیچ شهر و دیار ندیده ام که فروشند بخت در بازار(۴۵)

مدیحه سرائی عرفی از حمد خدا و نعت رسول(ص) ومنقبت علی(ع) گذشته از مدح: خانخانان، ابوالفتح اکبر شاه، شاهزاده سلیم تجاوز نمی کند و بقیه آثار او بحکم و نصایح و مسائل حکمت آمیز چندی خاتمه می یابد. حکیم ابوالفتح گیلانی از مشاهیر مکابر زمان و عمده اعیان روزگار بود. قصاید غرا در مدح او پرداخت، و بدولت تربیت و راه نمونی آن عالیجاه، منظور نظر کیمیا اثر این دانش پژوه گردیده، و در سلك زمره مداحان و مصاحبان و مجلسیان منتظم گردید. و باندك فرصتی، بیمن تربیت شاگردی و مداحی این دانای رموزالنفسی و آفاقی، پختگی تمام و ترقی مالاکلام در منظوماتش بهم رسید. چنانکه او در قصیده، که بمدح آن سپه سالار گفته، بیان نموده:

ز یمن مدح تو، آن نغمه سنج شیرازی رسید صیت کلامش بروم از خاور

بطرز تازه ز مدح تو آشنا گردید چو خوبروی که یابد ز ماشطه زیور(۴۶)

خلاصه عرفی، از مداحی صرف تقرب بدستگاه و اخذ صله نبوده بلکه

آنها را شعر شناس تشخیص داده، بخصوص مبالغه هائی که درباره میر ابوالفتح کرده، روی حق شناسی و توجّه او باهل سخن بوده است. قصیده ای که در سوگ میر ابوالفتح گفته نمایشگر تأسف واقعی او بر مرگ ممدوح است تا آنجا که خانخانان را مخاطب ساخته و می گوید:

خدایگانا راز دلم تو می دانی　　چه گویمت که دلم چون ز غم گران آمد

چه احتیاج که گویم برفت و عرفی را　　چه برسر از خبر مرگ ناگهان آمد

تو آگهی که مرا از غروب آن خورشید　　چه گنجهای سعادت زیان جان آمد

من آگهم که گر آن شب چراغ گم کردم　　چه گوهرم بتلافی آن زیان آمد

بهار باغ مرا گر قضا بجنت برد　　بهار باغ بهشتم ببوستان آمد(۴۷)

عرفی بعد از مرگ میر ابوالفتح به خانخانان پیوست(۴۸) و در تمام ایام عمر بجز او از دیگری مدح نگفت. چون معتقد بود که منت یکی و شکر یکی. چون روحاً از تعریف و تمجید و مداهنه و مدّاحی ناراحت بوده است و میل نداشته که او را مداح شخص یا دستگاهی بدانند چون عزّت نفس او را مخدوش می کرده است:

من مدحگرم لیک نه هرجائی و طامع　　گردن ننهم منت هر بذل و کرم را

یک منعم و یک منت یک نعمت و یک شکر　　صد شکر که تقدیر چنین رانده قلم را(۴۹)

ولی وقتی به ممدوح یگانه خودارادت می ورزد پا را از حد غلوهم فراتر می نهد بطوری که او را از سطح عادیات برتر وحتی از نوع انسان ممتاز تر می شمرد. اظهار عجز و انکسار او در مقابل میر ابوالفتح که عاشق فضائل و مکارم اخلاقی او بوده به آنجا می رسد که:

حکیم عهد ابوالفتح آفتاب هنر　　که از دمش رود اعجاز عیسوی برباد

رماد را شرر قهر او کند شنجرف　　جماد را اثر لطف او کند شمشاد(۵۰)

عرفی در قصیده سبکی خاص و طرزی مخصوص بخود دارد که هرچند

اصل آن یکی از افراد کلی سبک عراقی است. امّا در اسلوب بیان و بکار بردن الفاظ و ابتکار معانی و تلفیق عبارات خصوصاً استعارات طرزی بدیع و بی سابقه بوجود آورده است:

مریمی کن تو که فرزند مسیح است و مسیح حاتمی کن تو که توفیق گدای است و گدای

من بصد ناز و کرشمه همه رنگ و همه بوی برسر جمله ازکان نهم از خلوت پای(٥١)

شیوع فنّ استعاره و تشبیه آنهم برنگی خاص که مناسب فکر دقیق و ذوق خیال پرور و فلسفی شعرای ایندوره است، از خواص عمده سبک هندی بشمار می رود. شبلی نعمانی در کتاب معروف خود «شعرالعجم» درباره عرفی می نویسد: «ترکیبات و استعارات نو در شعر عرفی هر قدر که طرفه و بدیعند همانقدر در مضمون و معنی وسعت و نیرو ایجاد می کند»(٥٢) باز می نویسد (در این هیچ شبه نیست که قوه تخیل عرفی نهایت درجه عالیست) (٥٣) تشبیهات و استعاراتی که در شعر عرفی می بینیم اغلب تازه و غیر مأنوس و در عین حال گیرا و محرک و جالب است، در ابیات زیر دقت کنید:

دلم چو رنگ زلیخا شکسته درخلوت غمم چو تهمت یوسف دویده در بازار(٥٤)

پرچم رمح تو در آشوب گاه معرکه

لیلة القدری ست در هنگامه روز حساب(٥٥)

بزم گاه تو حجله یوسف رزم گاه تو شانه ضحاک

دست مظلوم را چو کرد دراز صد شبیخون به شعله زد خاشاک(٥٦)

در بیت زیر نیز نمونه جالبی از روش عرفی در آوردن مجاز و استعاره است:

مشت سوزن بدلم زان مژه تاریخته اند گریه از پاره دل دوخته پیراهن چشم(٥٧)

عرفی توجّه خود را بیافتن مضمون تازه و فکر بدیع مبذول داشته است، و شخص در مطالعه اشعار او خود را در وادی جدیدی از شعر و ادب می بیند، و به نکات و دقائق و معانی و مضامین تازه و بیسابقه ای برخورد می کند. عرفی در اشعار زیر خود را باختراع مضامین غریب نشان داده است.

در اینجا نمونه هائی از شعر عشقیه عرفی را نقل می کنیم:

در دل ما غم دنیا غم معشوق شود   باده گر خام بود پخته کند شیشه ما (۵۹)

دهن خویش ببوسند و لب خویش مکنند
چون در آئینه ببینند بتان صورت خویش (۶۰)

بملک هستی ما رو نهاده سلطانی
که ما بصلح دهیم او بجنگ می گیرد (۶۱)

عشق می گویم و می گریم زار   طفل نادانم و اوّل سبق است (۶۲)

می روی باغیر و می گوئی بیا عرفی تو هم
لطف فرمودی بروکین پای را رفتار نیست (۶۳)

قبول خاطر معشوق شرط دیدار است
بحکم شوق تماشا مکن که بی ادبی است (۶٤)

برخی تك بیت های عرفی برسر زبانها افتاده و جزو ضرب المثل هایی شده است:

از نقش و نگار در و دیوار شکسته ... آثار پدید است صنادید عجم را (٦٥)

غم نباشد گر بود سامان عیشم ناتمام ... عیب باشد سفره درویش را ثانی تمام (٦٦)

عرفی تو میندیش ز غوغای رقیبان ... آواز سگان کم نکند رزق گدا را

عرفی به اقسام شعر دست زده و تمام آنها را باهمان چاشنی خاص خود خوب از آب در آورده است. مثنوی و قطعه و غزل و رباعی حتی نثر او مثل قصیده اش همان صلابت و استحکام را دارد. غزلیات روح افزایش زبان طعن بر آب حیات گشوده. پختگی معانی و شکستگی الفاظ، عذوبت کلام، نازکی ادا و تازگی مضمون را، باهم جمع نموده است. مثنوی عرفی جذبه و حال زیاد دارد.

گویند این رباعی در حالت نزع گفته:

(عرفی) دم نزع است و همان مستی تو ... آخر بچه مایه، بار بستی تو

فرداست که، دوست نقد فردوس، بکف ... جویای متاع است، و تهی دستی تو (٦٧)

عرفی با جلال الدین اکبر در سال ٩٩٧هـ.ق سفری بکشمیر کرد. (٦٨) وقتیکه در کشمیر بوده، قصیده ای گفته است، و در آن وصف کشمیر و مدح شاه است، اینجا چند بیت از آن قصیده نقل می کنیم:

هر سوخته جانی که بکشمیر در آید ... گر مرغ کباب است که با بال و پر آید

بنگر که، ز فیضش بشود گوهر یکتا ... جائیکه خزف گر رود آنجا گهر آید

وانگه بچنین فصل، که در ساحت گلزار ... از لطف هوا، چاشت نسیم سحر آید

از بلبل خاموش، دل باغ گرفته است ... او را چه کند، محمل گل دیر تر آید

این سبزه و این چشمه و این لاله و این گل ... آن شاخ ندارد که بگفتار در آید (٦٩)

مآخذ و حواشی :

۱- ادب نامه ایران، از مرزا مقبول بیگ بدخشانی، نگارشات تمپل رود، لاهور، سال ندارد، ص ٦٤٤

۲-۳- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی (جلد اول)، سعید نفیسی، کتابفروشی فروغی، مهر ماه ۱۳٤٤ ص ٤۱۷،

٤- تذکره شعرای کشمیر (بخش دوم)، سیّد حسام الدین راشدی، اقبال اکادی پاکستان، لاهور، ۱۹۸۲، ص ۸۳۱

٥- تاریخ ادبیات ایران (از صفویه تا عصر حاضر)، تألیف ادوارد براون، ترجمه فارسی از دکتر بهرام مقدادی، انتشارات مروارید تهران، ۱۳٦۹، ص۲۲۳

٦- شعرالعجم (جلد سوم)، علامه شبلی نعمانی، نیشنل بك فاؤندیشن، اسلام آباد، ۱۹۷۲م، ص ۸۱

۷- دیوان عرفی، بکوشش جواهری «وجدی»، از انتشارات کتابخانه سنائی، به تاریخ ۱۹-۲-۵۷، ص ٥۹

۸، ۹، ۱۰- شعرالعجم، ج۳، همان، ص ۷۳، ص ۸٥، ص ۸٥

۱۱ ۱۲- تاریخ ادبیات ایران، همان، صص ۲۲٦-۲۲۷

۱۳- دیوان عرفی، همان، ص ۱۲٥

۱٤- «انصاف بده بوالفرج و انوری امروز بهر چه غنیمت نشمارند عدم را

بسم الله از اعجاز نفس جان دهشان باز تا من قلم اندازم و گیرند قلم را

(دیوان عرفی بکوشش جواهری وجدی، ص ٦)

و «میان انوری و عرفی ار جوید کسی نسبت

حدیث ماه نخشب عرضه دارد ماه تاپانش»

(دیوان، ص ۹۷).

۱۵- در قصیده عمّان الجواهر که به استقبال قصیده مرآت الصفای خاقانی ساخته است گوید:

«دم عیسی تمنا داشت خاقانی که برخیزد   به امداد صبا اینك فرستادم بشروانش»

۱۶- عبدالنبی فخرالزمانی می نویسد:«... مولانا عرفی هیچ عیبی بغیر از بی ادبی نداشته چنانکه شیخ نظامی را بدیاد می نموده و سخنان ایشان را به نظر در نمی آورده...». (تذکره میخانه، تصیحح گلچین معانی، ص ۲۲)

۱۷- تاریخ ادبیات ایران از ادوارد براؤن ، ص ۲۲۷

۱۸- شعرالعجم، ج ۳، ص ۷۹

۱۹- دیوان نظیری نیشاپوری، بکوشش مظاهر مصفًا، کتابخانه های امیر کبیر وزوار، خرداد ماه ۱۳٤۰، ص ۹۰۵

۲۰-۲۱-۲۲- شعرالعجم، ج ۳، همان، ص ۷۵، ص ۹۰، ص ۸٤

۲۳، ۲٤- دیوان عرفی، ص ۱۹۱، ص ۱۹۷

۲۵- آئین اکبری، علامه ابوالفضل، ترجمه اردو از مولوی محمد فداعلی ، سنگ میل پبلی کیشنز، لاهور ، ۱۹۸۸، ص ۸۰۵:

۲٦، ۲۷، ۲۹- شعرالعجم،ج ۳، همان ،ص ۸۳، صص ۸۳، ۸٤، ص۸٤، ص ۸٤

۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳٤، ۳۵، ۳٦، ۳۷- دیوان عرفی، ص ۲۹۸، ص ۲۹۵، ص ۲۰٦، ص ۲۲۷، ص ۲۵۷، ص ۳۰۳، ص ۲۵٤

۳۸- شعرالعجم، ج ۳، همان، ص ۹۰

۳۹- آئین اکبری، همان، ص ۸۰۵

٤۰- دیوان نظیری نیشاپوری، ص ۹۰۵

٤۱- شعرالعجم، ج ۳، ص ۸۸

٤۲- تذکره شعرای کشیمر، همان، ص ٤۹۱

٤۳، ٤٤، ٤۵- دیوان عرفی، ص ۱٦، ص ۸، ص ۳۷

٤٦- تذکره شعرای کشمیر، ص ٧٩٢

٤٧- دیوان عرفی، ص ٢٨

٤٨- شرح احوال و آثار عبدالرحیم خانخانان، تألیف دکتر سیّد حسین جعفر حلیم، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد، ١٩٩٢م، ص ٣٤٧

٤٩، ٥٠، ٥١- دیوان عرفی، ص ٧، ص ٢٤، ص ١٥٦

٥٢، ٥٣- شعرالعجم، ج ٣، ص ٩٤، ص ١٠٢

٥٤، ٥٥، ٥٦، ٥٧، ٥٨، ٥٩، ٦٠، ٦١- دیوان عرفی، ص ٣٧، ص ١٣، ص ٩٧- ص ٣٣٣، صص ٥٦، ٥٧، ص ٥٠٢، ص ٣٢٥، ص ٦٩ص

٦٢- شعرالعجم، ج ٣، ص ١٠٧

٦٣-٦٤، ٦٥، ٦٦، ٦٧-دیوان عرفی،ص٢٤٨، ص٢٢٧، ٨،ص٢٠،ص٣٧٤

٦٨- تذکره شعرای کشیمر، همان ص ٨٣١

٦٩- دیوان عرفی، ص ٣١
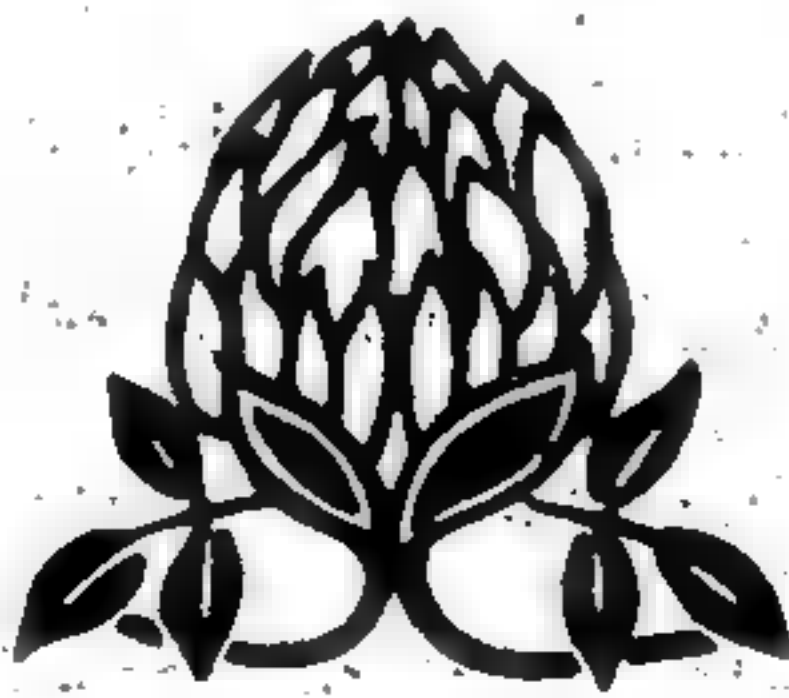
محمد اقبال شاهد
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه تهران (ایران)

معرّفی نسخه خطّی «جواهر عباسیه»

شهر بهاول پور مرکز و پایتختِ والیان شکوهمند ایالت عباسیان بوده است. این شهر در جنوبِ بزرگترین و حاصلخیز ترین استانِ پاکستان، پنجاب بوده است. نیم میلیون جمیعتِ مردم درین شهر زندگی می کند و دارای فرودگاه، راه آهن، دانشگاه، دانشکدهٔ پزشکی و چند دانشکدهٔ پسرانه و دخترانه می باشد.

اگر به تاریخ قدیم قسمتِ بهاولپور نگاه کنیم آشکار می شود که این منطقه اهمیتِ فوق العاده ای داشته است. بقول یکی از باستان شناسانِ بزرگ، محمد رفیق مغل،تهذیب و فرهنگ رود خانهٔ ها کره (گهگهر) نسبت به فرهنگ موهنجو درو و هرّپا بیشتر قدامت دارد و وادئ سرسوتی به سببِ حاصلخیز بودن مانندِ بهشت بوده است.

اثار باستانی ایالت بهاولپور مانند بقیه ساختمانهای قدیمی نظیر: پتن منارا، قلعه اسلام گر، قلعه دین گر و قلعه دراور و نیز اشیاء مکشوفه مانند ظروف فلزی و سفالین، اسلحه و لباس های جنگی، آلات گرانبهای طلا و نقره و عتیقه هایی که از حفّاریِ بسترِ رودخانه به دست آمده است حاکی از عظمتِ این سرزمین متمدّن و با فرهنگ است.

اچ شریف، یکی از شهرهای نواحی بهاولپور، مرکز بزرگ علم و ادب بوده است و اوّلین تذکره شعرای فارسی «لباب الالبابِ» محمد عوفی در دوره ناصرالدین قباچه در همین شهر نوشته شد. امروز هم تعداد زیادی از

نسخه های خطّی در کتاب خانه گیلانیه محفوظ است و فهرست آنها توسّطِ آقای دکتر غلام سرور به چاپ رسیده است.

یکی از این نسخه ها «جواهر عبّاسیه» تصنیف محمد اعظم بهاولپوری است. اعظم در سال های آغاز قرنِ نهم میلادی، تاریخ نویسِ دربارِ صادق خان ثانی، فرمانروای بهاولپور بود. اعظم «جواهر عباسیه» را در مقدمه به عنوانِ تذکره خوانین» نیز یاد می کند و تاریخ تصنیف کتاب را از «مقصود اعظم» استخراج نموده که ۱۲۵۱هـ می باشد.

«جواهر عبّاسیه» بصورتیکه از نامش آشکار است تاریخ فرمانروایانِ عباسیه بهاولپور است. تعداد برگهای این نسخه ۲۴۲ می باشد و به قطع ۲۳×۱۱ است. از مطالعهٔ صفحاتِ اوّلین معلوم می شود که این نسخه بدست خود مصنف کتابت شده است. کاتب با آمیزشِ گل کاری در خطِّ نستعلیق یك خطّ نوینی ابداع کرده است و این خط مشابه با خطّ بهار رائج در ایران می باشد. زیبائی این خط مثلِ گلستانی است البته در خواندن مشکلاتی پیش می آید و فقط کسی که سابقه در مطالعه و تحقیق دربارهٔ نسخه های خطّی دارد می تواند از سیاق و سباق آن مفاهیم پی ببرد.

روی صفحهٔ اوّلِ نسخه (لوح کتاب) طرحِ گرافیك مانند گنبدهای مساجد و مقابر ترسیم شده است که در پشتِ آن مناره های رو به آسمان بنظر می رسد. به سبب حاشیه های این صفحه منظره ای مانند در را جلوی چشمانِ بیننده می آورد و طرزِ ساختمانِ بناهای اسلامی در شبه قاره را نشان می دهد.

شیوه نگارش «جواهر عباسیه» شگفت انگیز و زبان رایج و شایسته دربارهای ملوك بکّار رفته است. جمله های مسجّع و مقفّی و شیوه بیان عالمانه دارد. مصنّف در نثر نویسی از ترکیب های عربی که استفاده نموده

است دالِ تسلّط او بر زبان عربی است. به تقلید گلستان سعدی شیرازی در بعضی از موارد استدلال از شعر فارسی و عربی هم نموده است.

اعظم به زبان فارسی شعر نیز سروده است. و دیوان شعر او به عنوانِ مجموعه اعظم (نسخه خطّی) دلیل بر پختگی کلام اوست. درباره اعظم بهاولپوری چیزی که جالبِ توجه می باشد این است که او تحت تأثیرِ شعراء و ادبایٔ قرن هفتم و هشتم هجری بوده است به همین سبب نثرِ «جواهر عبّاسیه» در پیروی گلستان سعدی شیرازی بنظر می رسد و شعرِ او مظهرِ تقلیدِ سبک شعر حافظ شیرازی می باشد.

از: عرفی شیرازی
(جمال الدین بن زین العابدین چادرباف)

با عاشق خود چرا چنینی

دل بردی و در کمین دینی — با عاشق خود چرا چنینی
پر خون دل و دیده از تو تا کی — تا چند تو خصم آن و اینی
دل بردی و عقل و دین ربودی — وین طرفه که باز در کمینی
سروی است که جلوه می کند خوش — با قد تو در حریر چینی
برگرد تو حلقه بسته خوبان — چون خاتم حسن را نگینی
حسن تو ز مهر و ماه بگذشت — خورشید سپهر هفتمینی
چندان که به تو وفا نمودم — از تو رسدم جفا و کینی
ای آنکه ز کبر و ناز هرگز — سوی من مبتلا نبینی
وصل تو کجا شود میسّر — با همچو منی کجا نشینی

چون دست نمی دهد وصالت
دست من و دامن خیالت

غلام نصیر الدین نصیر
گولڑہ شریف

ھدیۂ عقیدت

بحضور امام الشہداء حضرت حسینؓ

دانند اھل دل کہ دلم نسبت ولا — دارد بہ مصطفےٰؐ و بہ اولاد مصطفےٰؐ

مستم بہ حب خواجۂ کونین و بوتراب — شادم بہ مہر فاطمہ زہرا و آل ھا

ختم الرسل حسینؓ و حسنؓ حیدرؓ و بتولؓ — نازم کہ نسبت است باین پنج تن مرا

شان نزول آیہ تطہیر خاصۃً — زہراؓ و حیدرؓ و حسنینؓ اند و مصطفےٰؐ

اقطاب و اولیائے جہاں خاک این در اند — گسترده دامن طلب از بہر اقتضا

اوج شرف نگر کہ سر منبر از رسولؐ — آمد ندائے لحمک لحمی بہ مرتضےٰؓ

یعنی کہ ہست جسمک جسمی بہ فرع و اصل — گویا منم تو و تو منی اے اے حق آشنا

سرمایہ نجات بود حب اہل بیت — صد مرحبا بہ جان محبان باحیا

خواھی گر التفات نبی در ہجوم حشر — اول ز روی صدق بہ آلش کن التجا

ہرگز کسے بہ آل محمدؐ نمی رسد — گر رازی زمان بود و شیخ اولیاء

اے ہم نشین بیا کہ بتو از صمیم دل — رانم سخن بہ مدح شہنشاہ کربلا

آن سبط مصطفےٰؐ و جگر پارۂ علیؓ — پور بتولؓ و وارث انداز انبیاءؑ

آن تشنہ کہ آبِ رخِ دین زخونِ اوست | آن میرِ کاروانِ شہیدانِ پارسا
نورِ احد، فروغِ صمد، مشعلِ ابد | مصباحِ لطف، شمعِ کرم، نیّرِ سخا
برہانِ صدق، حجتِ اکمل، دلیلِ حق | منشورِ آدمیت و دستورِ ارتقا
فخرِ وجود، نقطۂ جود، آبِ ہست و بود | خاقانِ فضل، قیصرِ دین، خسروِ بقا
حق ناز و حق طراز و حق آغاز و حق مآل | حق باز و حق نواز و حق انداز و حق ادا

حبِ نبیؐ و آلِ نبیؐ بے گمان نصیرؔ
فضلِ خداست ذالک یُؤتیہ لمن یّشا

وارث کرمانی

تضمین

بر غزل استاد شهریار

این قدر دیر آمدی ای دوست در دنیا چرا
حال میپرسی ز من عهد جوانی را چرا
بهریک آشفته سر این زحمت بیجا چرا
آمدی جانم بقربانت ولی حالا چرا
بیوفا حالا که من افتاده ام از پا چرا

ایکه با فصل گل و جام می ناب آمدی
لطف فرمودی که بهر جان بیتاب آمدی
بالب جان بخش و با حسن جهانتاب آمدی
نوشدارو ئی و بعد از مرگ سهراب آمدی
سنگدل این زودتر میخواستی حالا چرا

در شب تارم امید روی زیبای تو نیست
درد ما شایان انفاس مسیحای تو نیست
انتظار از حد گذشت اکنون تمنای تو نیست
عمر ما را مهلت امروز و فردای تو نیست
منکه یک امروز مهمان توام فردا چرا

در ره الفت متاع دین و ایمان داده ایم
شعر در عشق تو گفتیم و بر ایران داده ایم
نامه را از خون دل رنگ گلستان داده ایم
نازنینا ما بناز تو دل و[1] جان داده ایم
دیگر اکنون با جوانان ناز کن با ما چرا

[1]: استاد شهریار درین جا "جوانی" نوشته است اما من تحریف کردم و دل و جان نوشتم زیرا "جوانی" در مورد اینجانب درست نبود.

سید حسنین کاظمی

فردوسی شبه قاره هند و پاکستان

میر ببر علی انیس

آخر چه شد بگلشن هستی بهار نیست — گل مرد و لاله خفت و نوای هزار نیست

آن شمع بزم شعر و سخن، قهرمان رزم — ببر علی و نقش گر ذوالفقار نیست

افسرده اند نرگس و نسرین و نسترن — در بوستان عشق چو صوت هزار نیست

ای بلبل نوا گر بستان "لکهنؤ" — پهلو شکست زانکه دلم در قرار نیست

عالم تمام گشته ملول و حزین چو شاد — "کس نیست کو بماتم تو سوگوار نیست

دنیای شعر و علم و ادب غمگسار تست

در سینه های مردم عارف حزار تست

یکتا گلی، بمثل تو باغ ادب نداشت — بلبل جز از سرودن شعرت طلب نداشت

سفتی هزار لؤلؤی لالا بسلک نظم — دری در آن نبود که خوش تاب و تب نداشت

میخواهم از تو دانش و بینش خدای من — عرضی جز این به درگه عالی رب نداشت

میر بخت بر کشاکش دنیا هزار اشک — جز ناله های درد و مصیبت بلب نداشت

درویش بود و چشم بمال جهان ندوخت
الماس و دُرّ و تیشهٔ شهر حلب نداشت

خون میخورد جهان ز غم جانگزای او
سیلاب اشک میرود اندر عزای او

فکرت به آسمان شد و مریخ صید کرد
چون دید هیچ مشتری در انجمن نبود

بر کوهسار و وادی و دشت و دمن پرید
مرغ خیال، بسته به صحن چمن نبود

بردی تو فن مرثیه گویی به اوج عرش
مثل تو کس غریق غم پنج تن نبود

هر کس که داغ هجر و فراق تو دیده است
زار و نزار در غم تو مثل من نبود

جاوید مانده ای تو به آثار خوب خویش
فنکار مرده بود اگر زنده فن نبود

آثار تو روان و سلیس و نفیس هست
حسنی نداشت جلوه چو فکر حسن نبود

فکر حسن چو داشتی حسنش فزوده ای
جاوید گشته ای و دل ما ربوده ای

قطعه

شاعر، ادیب و ناظم شیرین دهن نبود
مثل تو ای انیس خدای سخن نبود

نقشی که ساختی بقلم مو چو لوح گشت
شیرین نبود شهره اگر کوهکن نبود

صابر ابوهری
جگادهری هند

قطعات

بر جمال دیگران پروانه ای | حسن و نور خویش را بیگانه ای
تو ندانی از کجائی کیستی | کم نظر دیوانه ای، دیوانه ای

ای که از ذوق نظر بیگانه ای | تو چه دانی از مقام کبریا
تا به بینی جلوهٔ حسن ازل | از فسون ما سوا بیرون بیا

از جهان رنگ و بو گردان نظر | دید حق است زندگی را ماحصل
پاک باش و در درون خویش بین | تا به بینی جلوهٔ حسنِ ازل

تا برون آید صدای لا اله | سینه ام را چاک گردان ای خدا
من ندارم آرزوی باغ خُلد | باطنم را پاک گردان ای خدا

جمله موجودات را سید توئی | از مقام خویشتن غافل مشو
بر جمال دیگران تاکی نظر | از جمال خویشتن آگاه شو

پروفیسر مقصود جعفری

غزل

زندگی را ندیدم و مردم
دست بر آسمان بر آوردم

خو گرفتم برنج و غم از عشق
غصه های جہان بسی خوردم

باده خواران بہ قصہ ام تشنہ
تشنۂ عارفانہ ای دُردم

روشنی داده ام بہ تیره دلان
ہمچو شمعی اگرچہ افسردم

جعفری غیر عشق و رسوائی
چہ متاعی ازین جہان بُردم

محسن احسان

نعت

وہ آفتابِ ہُدا ہے وہ عکسِ نورِ خدا
وہی ہے پیکرِ بخشش وہی ظہورِ خدا

اسی نے بخشی ہے انساں کو عظمتِ انساں
وہ بے نواؤں کا ہے ہم نوا حضورِ خدا

اسی سے آنکھوں پہ روشن کتابِ خندۂ صبح
اسی سے دل میں اترتا ہے رنگ و نورِ خدا

اسی نے سجدہ گذاری میں مستیاں بھر دیں
اسی سے خوں میں رچی ہے مئے طہورِ خدا

اسی سے میری تمناؤں کی پذیرائی
اسی سے زندگی میں ثروت و سرورِ خُدا

اسی پہ بھیجتا ہے ہر کوئی درود و سلام
اسی کی ذات میں ظاہر ہوا شعورِ خدا

عطا حسین کلیم

نعت

ہر دور کا سرمایہ ہے فیضان محمدؐ
معراج ہے انسان کی عرفان محمدؐ

ہے فقر علیؑ، فقر محمدؐ ہی کی تصویر
حسن عمل فاطمہؑ ہے شان محمدؐ

کردار حسینؑ عکس ہے کردار نبیؐ کا
اقوال حسنؑ، حامل برہان محمدؐ

کمتر نہ ہمیں سمجھو، کہ وابستۂ نسبت
کچھ بھی سہی، پر ہیں تو غلامان محمدؐ

کرتا ہوں کلیم آل محمدؐ کی گدائی
اس در سے ہوا ہے مجھے عرفان محمدؐ

عارف جلالی
اسلام آباد

غزل

از وفور سوز پنہان آشکارا سوختیم
د این تماشا بین که از بہر تماشا سوختیم

سینۂ ما یک جہان آتش خوابیدہ داشت
تابش رویش بدیدیم و سراپا سوختیم

حرف جان بردن سلامت در کتاب ما نبود
نکتہ ای دیدیم آنجا و ہمانجا سوختیم

داستان ہا در دل اما، بر زبان مہر سکوت
عاد دانستیم اظہار تمنا سوختیم

شعلۂ عشقش فرو نگذاشت ما را لحظہ ای
از دم ہموارہ گرم آتش آسا سوختیم

سوختن کار دگر ہست الحذر ای دوستان
ما کہ جان انجمن بودیم تنہا سوختیم

نوک ہر خاری کہ بود از خون ما سیراب شد
در چمن از خندۂ بیجان گلہا سوختیم

آبروی کشتگان عشق در دنیا ز ماست
ما کہ از فرط حرارت جا و بیجا سوختیم

ما کہ دوزخ را ارم سازیم از انفاس پاک
شعلہ گشتیم و میان قعر دریا سوختیم

چون سمندر بارہا در مجمر سوزان عشق
خاک گشتیم و تپیدیم و دوبارا سوختیم

آن گل خندان کہ عارف یاس بخشید و برفت
کی خبر دارد کہ بی او ما کجا ہا سوختیم

حسین انجم
مدیر مسؤل۔ طلوع افکار

بیاد انقلاب اسلامی ایران

اے زمین انقلاب وائے لوائے انقلاب
اے ثمر زائیدۂ کرب و بلائے انقلاب

اے زمین ملّت ایرانیان خوشس سخن — فارسیٔ شکرستان جہان تیرا وطن
تجھ پہ نازاں ہیں سخن سنجانِ عالم آج بھی — تو ہے عشاقِ سخن کی جان عالم آج بھی
تجھ پہ تاباں ہے علوم مشرقی کا آفتاب — سر پہ ہے تیرے کلاہِ علم، ہاتھوں میں کتاب
ایک عالم ہے منور تیرے نور و فکر سے — تر سدا نوک قلم رہتی ہے تیرے ذکر سے
ہے مۓ عرفاں رواں تیری ورید تاک سے — کتنے مہر و ماہ فن ابھرے ہیں تیری خاک سے
سرزمیں سے تیری اٹھے وہ فقیہان کرام — علم سے جن کے ہے روشن مطلع عالم تمام
تھا انہیں مردانِ حق میں اک وہ مردِ خوش سیر — سر پہ جس کے کہکشاں تھی جیب میں جس کے قمر
نام اس روح روانِ انقلاب دہر کا — تھا خمینیؒ اور تھا ہم رتبہ وہ ماہ و مہر کا
فکر نے اس کی اک عالم میں اجالا کر دیا — کشور ایران کا اس نے بدل بالا کر دیا
اس کی اک آواز پر لاکھوں نے اپنا سر دیا — اس نے لفظ شاہ کو رسوائے عالم کر دیا
اس نے دست جور کی بڑھ کر کلائی موڑ دی — نخوت شاہی کی شمشیر طلائی توڑ دی
سر شہنشاہی کا قدموں سے کچل کر رکھ دیا — پشۂ ناپاک کو چٹکی سے مل کر رکھ دیا

اے ستم دیدوں کے حامی زیر دستوں کے امام
تیری عظمت کو حسین انجم بھی کرتا ہے سلام

ظفر جونپوری

"دانش"

بڑی خوشی ہوئی پاکر جریدۂ "دانش"
زہے نصیب کہ پوری ہوئی دلی خواہش

ہر اک ورق پہ ہے فصل بہار کا عالم
نظر نواز گلوں کے نکھار کا عالم

ہے اس کا اپنا جو انداز، وہ ہے معیاری
ہے جیسی شان، اسی شان کی ہے تیاری

زبان سلیس، عبارت روان، کلام آساں
ہے دلپذیر تخیل برائے حسن بیاں

ہے چیدہ چیدہ مضامین کا یہ گلدستہ
تخیلات ہیں اک دوسرے سے وابستہ

جو غور کیجیے، ہے نثر و نظم دونوں خوب
حسین طرز ادا ہے، حسین ہے اسلوب

مدیر سبط حسن ہیں تو یہ ضمانت ہے
وہیں وہ لفظ ہے، جس کی جہاں ضرورت ہے

اسی طرح سے برابر بلند ہو معیار
کمال فن سے ہو ذوق کمال کا اظہار

مری دعا ہے یہی اے ظفر کہ یہ گلزار
رہے خزانۂ ابلاغ کا امانت دار

یعقوب علی رازی
پشاور

مبارکباد

مبارک ملت ایران اسلامی حکمرانی
مبارک تهنت روحانیان اوج مسلمانی
مبارک سالگرد شانزدهم آزادیٔ ایران
مبارک رهبر اسلامیان طرز جهانبانی

مرکز روحانیان ایران نو پائنده باد
رهبر اسلامیان ایران نو پائنده باد
بر خمینیؒ رحمت پروردگار عالمین
خامنه ای جاودان ایران نو پائنده باد

عارف جلالی
اسلام آباد

رباعیات

گہ مست چو رند لاابالی هستم
گہ طائر عالم خیالی هستم
اسرار خودم هنوز معلومم نیست
عارف هستم کہ من جلالی هستم

گشتیم چو واقف ز کلیسا و کنشت
صحرا همہ دریا شد و دریا همہ دشت
بر ما کہ قلندریم فرقی نکند
قرنی کہ نیامده است و سالی کہ گذشت

کتابهایی که برای دانش دریافت شد

١ - حسین بن منصور حلاج : ڈاکٹر سلطان الطاف علی ١٤ مارچ ١٩٩٥ مطبع : نادر آرٹ پریس ، نیا بازار ، لاهور-

٢ - غزل در غزل : (مجموعه شعر) شادان دهلوی ، پبلیشر ، سید اینڈ سید، ٦ - تھاکرداس بلڈنگ ایم.اےجناح روڈ، کراچی-

٣ - عالم رحمت : (مجموعه نعت) شادان دهلوی ، ایضا"-

- قدرت مستطیل : (رباعیات و قطعات کا مجموعه دسمبر ١٩٩٣) شادان دهلوی ایضا"-

٥ - مناقب قربی : (مجموعه مناقب دسمبر ١٩٩٣) شادان دهلوی : ایضا"-

٦ - ضابطه حیات : مرتبه سید وجیه الحسن زیدی ایضا"-

٧ - نقیبان کربلا : صفدر حسین ڈوگر ، عالمی مجلس اهل بیت - پاکستان پوسٹ بکس ١٦١٣، اسلام آباد - سال اشاعت ١٩٩٣-

8 - Poet and Hero in the persian book of Kings 1994 by alga M. Davidson cornell University Press Ithaca & London-

١٠ - شیعه کتب حدیث کی تاریخ تدوین : مولف حجته الاسلام سید حسین تقی، سال اشاعت، ١٩٩٣ م خراسان بک سینٹر- ١٢ سنیعه آرکیڈ، بریٹو روڈ، کراچی -٧٤٨٠٠

١١ -اوصاف حدیث : از آیته الله سید مرتضی حسین -ناشر زهرا (س) اکادمی پاکستان کراچی -سال اشاعت ١٩٩٢-

١٢ - آسان مسائل از- م - وحیدی - سال اشاعت ١٩٨٦ دارالثقافت الاسلامیه کراچی، پاکستان-

13 --The Principle of education up bringing by Hazarat Ayatullah Syed Ibne Hasan Najafi, Kharasan book centre, 12 - Sania Arcade Britto Road, Karachi-74800-

١٤ - شان اسلام قبل اسلام: مستحسن زیدی - تاریخ اشاعت ١٩٩١- ٩-٣، زاهد روڈ چکلاله، راولپنڈی کینٹ -

١٥ - سرزمین انقلاب : مصنف سید علی اکبر رضوی، سال اشاعت ١٩٩٥، قیمت دو سو روپیے، اداره ترویج علوم اسلامیه، بی - ٨١، KDA ، A-1کراچی ٧٥٣٥٠

١٦ - حرف دعا: ڈاکٹر اسد اریب، سال اشاعت ١٩٩٥ ، حیدریه کالونی گل گشت، ملتان-

مقالاتی که برای دانش دریافت شد

۱ - ابوالبرکات منیر لاهوری و مثنوی در صفت بنگاله : دکتر ام سلمی دهاکه -
۲ - سفرنامه جام جم هندوستان : سید اختر حسین کلکته هند -
۳ - زبان پشتو و پیوستگیهای آن : دکتر شفقت جهان ختک، تهران -
٤ - فکر اقبال و زبان شیرین فارسی : خانم دکتر فرحت ناز، اسلام آباد -
۵ - تنفر شدید اقبال از اسارت و بردگی : محمد شریف چودهری ملتان -
٦ - سنسکرت متون کے فارسی تراجم : محمد انصار الله علیگڑھ هند -
۷ - پیام مشرق اور فیض تراجم : صلاح الدین حیدر - ملتان -
۸ - ماهر افغانی ایک شاعر : رشید نثار، راولپنڈی -
۹ - فقیهه اعظم مولانا ابویوسف : مجیب احمد، گوجرانواله -
۱۰ - اردو زبان کی ابتدا : سید شهزاد حیدر، جهنگ -
۱۱ - عشق شور انگیز فخرالدین عراقی و نمودهای متنوع آن در آثار او : دکتر حسین رزمجو - مشهد، ایران -
۱۲ - شیخ حزین لاهیجی : آقای دکتر نیک نژاد، بنارس هند
۱۳ - دکتر نبی هادی استاد بخش فارسی : سید اختر حسین، هند
١٤ - همارے استاد محترم : ایک تعارف، سیده تنویر، فاطمه؛ حیدر آباد -
۱۵ - علامه عبدالعلی کاکر : ابوالخیر زلاند، کوئٹه -
۱٦ - خواجه محمد شاه بخش عاصی کی فارسی شاعری : ڈاکٹر محمد بشیر انور ملتان، اردو -
۱۷ - محل آرا : اسلم محمد، لاهور
18-Mazdakism a missing link : by javed Akhtar, Balochistan
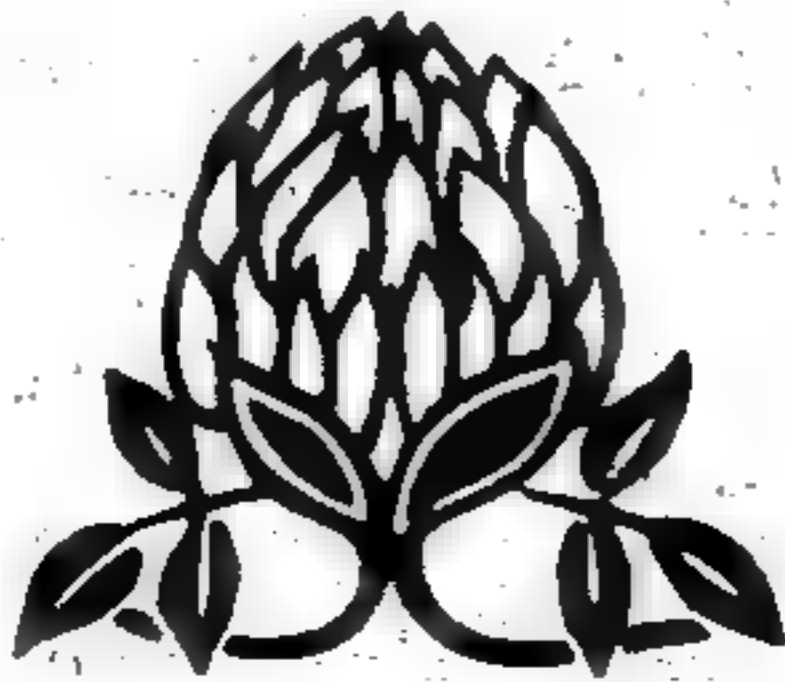
کتابها و نشریات تازه

۱ - حسین بن منصور حلاج (اردو):

رساله ایست مختصر از دکتر سلطان الطاف علی در شرح حال و افکار حلاج در ۷۷ صفحه. مؤلف فهرست ۳۹ کتاب حلاج را ذکر کرده است (ص ۵۹ - ۶۰) و گفته است که علی بن عثمان الجلابی مؤلف "کشف المحجوب" می گوید که وی پنجاه کتاب از مؤلفات حلاج را خودش در بغداد و نواحی آن دیده است. (ص ۵۸) مؤلف بعضی اشعار منتخب از دیوان حلاج و ترجمه اردو آن را هم آورده است (۶۱ - ۶۳) در پایان روایات مختلف درباره قتل حلاج آورده است و اظهار عقیده کرده است که علت اصلی قتل حلاج سیاسی بود نه مذهبی (ص ۶۸ - ۷۰) و از افکار حلاج دفاع کرده است. این کتاب را اکادمی حضرت غلام دستگیر با همکاری ناشاد پبلشرز کویته و لاهور در ۱٤ مارس ۱۹۹۵ منتشر نموده و بهای آن ۶۵ روپیه می باشد. این رساله مختصر مطالب سودمندی درباره شرح حال و افکار حلاج دارد و برای کسانی که علاقمند باین موضوع هستند مفید است.

۲ - مجله ایرانشناسی (اردو و فارسی) :

شماره ۳ مجله ایران شناسی بابت پاییز ۱۳۷۳ / ۱۹۹٤ چاپ و نشر خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در لاهور قسمت اردو در ۱۱۲ صفحه شامل هفت مقاله : دانشگاه در ایران از دکتر سید محمد اکرم اکرام و تجلی عشق در شعر رومی از پ. شجیعی ترجمه اردو از دکتر خواجه عبدالحمید یزدانی و آثار و افکار حکیم سبزواری از محمود عنبرانی ترجمه اردو از محمد انور خان وراثچ و زندگی مردم ایران ده هزار سال قبل ، از دکتر عیسی بهنام ، ترجمه اردو از رشید بخاری و دبستان مصوری (نقاشی) ایران از ادگار بلوشه و تلخیص و ترجمه فارسی از جلال ستاری و ترجمه اردو از پروفسور محمد رفیق و ملی شدن نفت ایران از مصطفی علم ترجمه و تلخیص اردو از محمد اظهر و قسمت انگلیسی شامل ٤۷ صفحه سه مقاله : سرزمین و مردم ایران از دکتر حافظ نیا و آموزش در ایران (قسمت سوم) و قانون اساسی ایران (قسمت سوم)

۳ - مجله ایرانشناسی (اردو و انگلیسی) :

شماره ٤ بابت زمستان ۱۳۷۳ / ۱۹۹۵ (شماره مخصوص سمینار ایران شناسی منعقده ۳۰ / ژانویه ۱۹۹۵ مجله ایرانشناسی است که خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران لاهور چاپ و نشر نموده است قسمت اردو مشتملست بر

پنج مقاله در ۶۳ صفحه. تصوف در ادب فارسی از دکتر سید محمد اکرام اکرام و مشروطیت از دکتر آفتاب اصغر و کتابخانه های ایران از پروفسور عبد الجبار شاکر و انقلاب اسلامی ایران از پروفسور شیخ نوازش علی و قسمت انگلیسی در ۱۱۳ صفحه بر هشت مقاله : نظام آموزشی ایران از دکتر حافظ نیا و قانون اساسی و حکومت ایران از دکتر حسن عسکری رضوی و نمای ایران و رسانه های غربی، از مغیث الدین و نظام بهداری در جمهوری اسلامی ایران دکتر ارشد الحق عثمانی و سرزمین و ملت ایران (۲) از دکتر حافظ نیا و آموزش در ایران (قسمت ٤) و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (قسمت ٤) بهای تکشماره این مجله ٤۰ روپیه و ابونمان (اشتراک) سالیانه آن ١٤۰ روپیه است.

٤ - امت مسلمه و اقبال (انگلیسی) :

کتاب بسیار مفیدی درباره افکار علامه محمد اقبال لاهوری از محمد شریف چوهدری که اداره تحقیقات تاریخ و فرهنگ ملی اسلام آباد در ۱۹۹٤ چاپ و نشر نموده است و شامل ٦ باب و ۳ ضمیمه است. باب اول در جستجو برای اجتماع ایده آلی باب دوم در آغاز و تطور نظریه امت و باب سوم اندیشه اقبال پیرامون انسان و اجتماع باب چهارم در خودی : واحد ساختمان اجتماعی در فلسفه اقبال باب پنجم در روش تغییر و تبدل در اجتماع اسلامی و باب ششم در خلاصه و نتیجه گیری و ضمیمه اول ترجمه انگلیسی میثاق مدینه و ضمیمه دوم فهرست آثار اقبال و ضمیمه سوم فرهنگ کلمات غیر انگلیسی که درین کتاب به کار رفته است، دارد. قاضی (بازنشسته) دکتر جاوید اقبال فرزند دانشمند علامه اقبال طی پیشگفتاری ازین اثر تحقیقی مؤلف ستایش نموده و آنرا یک اضافه پر ارزشی در ذخیره ادبی پیرامون امت مسلمه محسوب داشته است. بهای این کتاب ۲۵۰ روپیه پاکستانی و ۱۸ دلار آمریکائی می باشد. الحق کتابیست بسیار ارزشمند در موضوع اقبال شناسی و برای کسانی که به افکار اقبال علاقمند هستند مطالب بسیار مفید و اطلاعات سودمندی دارد.

۵ - کوه قاف کے اس پار (آنسوی کوه قاف) (اردو) :

اولین سفرنامه سید علی اکبر رضوی از صاحبان شرکت های قالی بافی و اولین مؤسس کارخانه قالی بافی در پاکستان است که حاوی سرگذشت مسافرت وی به تاجیکستان و ازبکستان است که پس از استقلال آنها از شوروی صورت گرفت یعنی ۲٦ سپتامبر ۱۹۹۲ آغاز شد و روز ۱۰ اکتبر ۱۹۹۲ بپایان رسید. در مقدمه کتاب به عنوان "ابتدائیه" مؤلف به ضمن سرگذشت مسافرت خود به عراق و زیارت کربلا و نجف و قطعه معروف فارسی در شهادت امام حسین (ع)

منسوب به شیخ اجمیری و شعر بسیار زیبای علامه اقبال بفارسی "در معنی حریت اسلامیه و سر حادثه کربلا" و قطعه شعری به عنوان "مناجات" به تعاون ظفر جونپوری "بزبان اردو آورده است. در مقدمه کتاب دکتر شکیل نوازش رضا تاریخ سفرنامه های اردو به عنوان "سفرنامه کا سفر" (سفر سفرنامه) را شرح داده است. سپس متن سفرنامه مؤلف به تاجیکستان و ازبکستان به عنوان "طلوع" (ص ٤١ تا ١٠٦) به زبان ساده و شیرین آمده است و سپس مؤلف بعضی هدایات برای مسافران به آسیای مرکزی ذیل عنوان "زاده راه" و بعضی اطلاعات مختصر درباره کشورهای مشمول سازمان همکاری اقتصاد "اکو" آورده است. در پایان مصاحبه ای بزبان اردو شامل شرح احوال مؤلف که دکتر شکیل نوازش علی از مؤلف بعمل آورده آمده است. ناشر این کتاب اداره ترویج علوم اسلامیه کراچی و بهای آن ٥٠ روپیه پاکستانی می باشد. این سفرنامه دارای مطالب و اطلاعات بسیار مفیدی است درباره کشورهای مسلمان نشین تاجیکستان و ازبکستان که الحق زادگاه دانشمندان بزرگ امثال رودکی و مولوی و فقهای نامدار مانند مرغینانی وغیره می باشد و مؤلف ضمن سرگذشت مسافرت به بعضی نکات بسیار مفیدی درباره بعضی مراکز تاریخی و فرهنگی و مردان بزرگ این مناطق اشاره کرده است.

٦ - سرزمین انقلاب (اردو) :

دومین سفرنامه سید علی اکبر رضوی است که درباره مسافرتی که وی از شهرهای مختلف ایران کرده و بسیاری از افراد برجسته آن سرزمین را ملاقات نموده است. وی روز ١٥ نوامبر ١٩٩٣ با هواپیما عازم ایران شد و روز ٢٩ نوامبر ١٩٩٣ به پاکستان مراجعت نمود. چنانکه درین کتاب شرح داده خانواده وی اصلاً ایرانی است بنابر این علاقه فراوانی به سرزمین و مردم ایران دارد. و چندین بار قبل از انقلاب اسلامی ایران هم به خاک پاک ایران مسافرت کرد و اوضاع آن کشور را قبل و بعد از انقلاب از نزدیک مشاهده و طی این سفرنامه مقایسه نموده است . سبک نگارش وی ساده و در عین حال بسیار مطبوع و لطیف است و در موارد مختلف بعضی اطلاعات تاریخی و ادبی را هم اضافه نموده است.

در ابتدای کتاب نظری که آقایان دکتر سبط حسن رضوی و سید هاشم رضا و حکیم محمد سعید و قاضی نصرت و دکتر اسد اریب و حسین انجم و فصاحت حسین سید و امام راشدی درباره مولف و کتاب وی اظهار کرده وضمن ستائیش از مؤلف و کتابش قطعهٔ شعر فارسی که دکتر تسبیحی طی آن تاریخ مسافرت وی را مطابق سالهای مسیحی و هجری قمری و شمسی سروده و شعری بزبان اردو پروفسور ظفر حسین جونپوری ساخته و طی آن از مؤلف و سفرنامهٔ وی ستائش

نموده، ارائه شده است. همچنین در آغاز کتاب دو قطعهٔ شعر در حمد باری تعالی و مناجات از عطار و یک شعر در نعت رسول اکرم(ص) از غالب دهلوی و یک قطعه شعر از دکتر محمد اقبال در منقبت و مناجات حضرت علی (ع) و چند عکس از مزارات مقدس و بناهای تاریخی و نمونه های قرآن پاک بخط حضرت علی (ع) وغیره آمده است. سپس مؤلف مطالب مختصری درباره تاریخ و جغرافیای ایران و چند قطعه شعر از آیت الله خمینی (رح) و ترجمه منظوم آن از پروفسور فیضی و بعد ازان سرگذشت مسافرت خود را آورده است. در پایان اسم پانزده کتاب فارسی و انگلیسی آمده است که مؤلف در تألیف این کتاب از آن استفاده نموده است. بهای این کتاب دویست روپیه است و اداره ترویج علوم اسلامیه کراچی آن را چاپ و منتشر نموده است.

۷ - شان اسلام قبل (از) اسلام:

در این کتاب آقای مستحسن زیدی آنچه در کتب مذاهب قدیم ؛ مانند یهودیت و مسیحیت و مذاهب هندو و بده "ما انزل من قبلک" درباره اسلام و پیغمبر اسلام و اهل بیت وی آمده در هفت قسمت (حصه) آورده و از اقتباساتی از کتب مقدس این مذاهب ثابت کرده است که قبل از بعثت رسول اکرم(ص) درین کتابها اشاراتی درباره بعثت پیغمبر اسلام(ص) و اهل بیت وی آمده است. مؤلف در این راه بسیار زحمت کشیده و مطالبی را از کتب قدیم در موضوع کتاب جمع آوری نموده است و در آغاز کتاب مؤلف ذیل عنوان "پیش لفظ" (پیشگفتار) نعت رسول اکرم(ص) از حضرت ابوطالب بعربی و ترجمه آن به اردو از پدر مؤلف و منقبت حضرت علی (ع) از علامه اقبال و ترجمه اردو از پدرش و شعر فارسی در منقبت امیر المؤمنین علی (ع) از علامه اقبال که در مجله "مخزن" لاهور شماره ژانویه ۱۹۰۵ و "باقیات اقبال" (ص ۱۹۲ - ۱۹٤) بچاپ رسیده و شعری در منقبت حضرت سیده فاطمه (ع) از علامه اقبال و ترجمه آن بزبان اردو آورده است. کتاب ارزشمندیست برای کسانی که علاقمند به موضوع کتاب هستند. این کتاب در سال ۱۹۹۱ چاپ و منتشر شده است. بهای آن ذکر نشده است.

٨ - مجموعه مقالات (اردو و انگلیسی)

این کتاب مجموعه مقالاتی است بزبان اردو و انگلیسی در "کنگره افکار و نظریات حضرت امام خمینی (ره)" ارائه و قرأت شد که در ٥ و ٦ ژوئن ١٩٩٤ به اهتمام خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران لاهور برگزار شد. قسمت اردو در ٢٢٠ صفحه شامل ترجمه اردو سخنرانی آقای رحیمیان نماینده رهبر در بنیاد شهید انقلاب اسلامی و سپاس نامه دکتر حافظ نیا مدیر خانه فرهنگ لاهور و خطابه آقای حنیف رامےرئیس مجلس ایالتی پنجاب لاهور و مقالاتی درباره ولایت فقیه و دولت اسلامی از سید افضل حیدر و ولایت فقیه و نظریه دولت اسلامی از امان الله شادیزئی و مقام اجتماعی زن در اسلام از بشیر احمد صدیقی و اضافه بابی نو در ادب عرفانی ایران از دکتر تنویز کوثر و مستقبل بینی در افکار امام خمینی از سید حسین عارف نقوی و سیاست دولت از دیدگاه امام خمینی از پروفسور حمید رضا صدیقی و صاحبزاده خورشید احمد گیلانی و امام خمینی و عهد او از دکتر رشید احمد خان و مستقبل بینی امام خمینی از دکتر سید سبط حسن رضوی و انقلاب اسلامی ایران و دنیای اسلامی از سید سبط حسن ضیغم و امام خمینی و استعمار آمریکائی از دکتر ظهور احمد اظهر و از ملوکیت ایرانی تا انقلاب امام خمینی از دکتر علی مهدی و ولایت فقیه از قمر سهارنپوری و حضرت امام خمینی و وحدت دین و سیاست از دکتر محمد ریاض و تصوف و امام خمینی جنبه عرفانی و عشقی از منظر نقوی و ایران و جهان اسلام از دکتر سید محمود علی شاه و امام خمینی و ابر قدرتها از سید کوثر عباس نقوی و عرفان آگهی گوشه ای از شخصیت امام خمینی از شیخ نوازش علی و امام خمینی و دکتر شریعتی و اقبال از دکتر وحید قریشی و افکار امام خمینی و مستقبل بینی از نصرت علی صدیقی و قسمت انگلیسی در ١٣ صفحه مشتمل است بر پیام سید یوسف رضا گیلانی رئیس مجلس ملی پاکستان و مقاله‌ای درباره بررسی از سیاست خارجی ایران از دکتر احمد الدین حسین استاد بخش علوم سیاسی دانشگاه بهاء الدین زکریا ملتان این کتاب در موقع چاپ بطور دقت تصحیح نشده بنابر این غلطهای چاپی بکثرت بچشم می خورد و اگرچه یک غلط نامه مفصلی در چهار صفحه در آغاز کتاب آمده اما غیر از آن هم غلطهای چاپی درین کتاب فراوان وجود دارد. بهای این کتاب ١٢٠ روپیه است.

٩ - ادبی زاویے (اردو)

این کتاب مجموعه مقالات ادبی و تحقیقی دکتر گوهر نوشاهی که مجلس فروغ تحقیق اسلام‌آباد در ٢١٢ صفحه در دسامبر ١٩٩٣ چاپ و نشر کرده است. این کتاب مشتملست بر چهار قسمت قسمت اول هشت مقاله در نقد ادبی درباره

اسلوب (سبک) و تهذیب (فرهنگ لکهنو و فسانه آزاد و طرز تحقیق دکتر جمیل جالبی و بریشم عود و شعر ظفر اقبال و شماره میر سوز اردوی معلی و فارسی ادب در پاکستان و در میان محبت ها، و قسمت دوم در تحقیق دارای ۶ مقاله درباره قدیم‌ترین متن قصیده ای از سودا و کلام فگار و مثنوی گنج اسرار و روابط صوفیای سند و پنجاب و ترجمه های اردوی Muhammadan Dynasties تألیف استانلی لن پول و مصاحبه ای درباره تحقیق اردو و قسمت سوم دارای سه‌گزارش درباره اردو در قطر و خدمات ده ساله مجلس ترقی ادب و دو سال مقتدره قومی زبان (فرهنگستان ملی اردو) و قسمت چهارم دو مقاله درباره سید عابد علی عابد و سید امتیاز علی تاج است. بهای کتاب صد روپیه است. کتابی است دارای مقالات سودمندی درباره بعضی‌مطالب ادبی و تحقیقی و بعضی افرادی معروف ادبی مانند استاد مرحوم سید عابد علی عابد و نمایشنامه نگار و داستان نویس مرحوم سید امتیاز علی تاج و من حیث المجموع برای علاقمندان ادب و تحقیق جالب و مفید است.

۱۰ - اردو زبان کی مختصر ترین تاریخ (اردو)

این کتاب را دکتر سلیم اختر تألیف و مقتدره قومی زبان (فرهنگستان زبان ملی) اسلام‌آباد در ۲۳۲ صفحه در ۱۹۹۵ چاپ و نشر نموده است این مشتملت بر ۸ باب که مؤلف طی آن درباره آغاز زبان اردو و نهضت های اصلاحی و خط و فرهنگ نویسی و دستور نویسی و تراجم‌واصطلاحات سازی بزبان اردو به شرح و بحث پرداخته است و ازین لحاظ برای کسانی که علاقمند به تاریخ زبان اردو و مطالب مزبوط به این زبان هستند، مطالبی مفید و پر ارزش دارد. بهای این کتاب ۶۰ روپیه پاکستانی است. ترتیب فنی و علمی این کتاب را دکتر گوهر نوشاهی با دقت تمام انجام داده است.

دکتر سید علی رضا نقوی

اخبار فرهنگی

گزارشی از اجلاس برنامه ریزی کنگرهٔ بین المللی مطالعات ایرانی :

اجلاس برنامه ریزی کنگرهٔ بین المللی مطالعات ایرانی در تاریخ ۲۰ و ۲۱ اسفند ماه ۱۳۷۳ (برابر با ۱۱ و ۱۲ مارس ۱۹۹۵ م) در تهران برگزار شد. هدف از برگزاری اجلاس یاد شده ایجاد و تقویت حلقه ارتباط بین ایران شناسان داخلی و خارجی بوده است. این اجلاس به نام برنامه ریزی و برای تعیین زمان، مکان، موضوعات و نحوهٔ برگزاری کنگره‌های بین المللی مطالعات ایرانی آینده تشکیل گردید.

پیش از برگزاری این اجلاس سؤالات متعددی در جلسات مربوط به برگزاری اجلاس برنامه ریزی شکل گرفته بود. ضرورت تشکیل کنگرهٔ بین المللی مطالعات ایرانی تا چه اندازه می تواند مورد توجه باشد ؟ در دوران حاضر، کدام یک از موضوعات مطالعات ایرانی بیشتر توجه ایران شناسان داخلی و خارجی را به خود جلب می کند ؟ دورهٔ ایران باستان تا چه اندازه می تواند در مطالعات ایرانی به عنوان یک بحث تخصصی مطرح باشد ؟ جلب متخصصان ادوار تاریخی مطالعات ایرانی و نحوهٔ ارتباط با آنها و دریافت نظریات آنان چگونه می تواند امکان پذیر باشد ؟ محدودیتهای موجود در برگزاری و دعوت از ایران شناسان کدامند ؟

با در نظر گرفتن مسائل یاد شده و با تأیید مقام محترم ریاست جمهوری اسلامی ایران ، اجلاس برنامه ریزی کنگرهٔ بین المللی مطالعات ایرانی با شرکت، اساتید ایران شناس ایرانی و اساتید ایران شناس کشورهای : آذربایجان ، آلمان ، آمریکا، ارمنستان، ازبکستان، انگلستان، اوکراین، ایتالیا، بنگلادش، پاکستان، تاجیکستان ، ترکیه ، چک ، چین ، ژاپن ، سوئد ، فرانسه ، قرقیزستان ، کانادا ، لهستان ، هلند و هند تشکیل گردید. (فهرست اسامی شرکت کنندگان به پیوست موجود است.) تنوع کشورها ، به دلیل توجه به حضور ایران شناسان از کشورهای شرقی و غربی و تبادل نظرات آنان با یکدیگر و با ایران شناسان ایرانی بوده است تا این که عاملی جهت آشنایی و ارتباط ایران شناسان سراسر گیتی باشد. ایران شناسان از بین شخصیتهای کلیدی حوزه های مطالعات ایرانی داخل و خارج کشور برگزیده شدند. ایران شناسان شرکت کنندهٔ در این اجلاس شامل اساتید مجرب و کهنه کار و نیز اساتید جوانتر ، در عین حال از لحاظ علمی توانا ،

بوده اند. به این ترتیب ، برنامه ریزان دبیرخانه کنگرهٔ بین المللی مطالعات ایرانی ضرورت استفاده از نظرات اندیشمندان جوان حوزه های مطالعات ایرانی را در کنگرهٔ بین المللی مطالعات ایرانی ملحوظ داشتند.

اجلاس برنامه ریزی کنگرهٔ بین المللی مطالعات ایرانی همان گونه که انتظار می رفت ، زمینهٔ خوبی را جهت ارتباط اساتید ایران شناس و آشنایی با حوزهٔ فعالیت کشورها در باب موضوع مطالعات ایرانی فراهم آورد. برنامه های جنبی اجلاس نظیر موسیقی و نیزگردش ۱۱ شهر و مسافرت به شهرهای شیراز، اصفهان و رامسر با توجه به تفاهم و حسن نیت حاکم بر جمع ، باعث گردید که روابط ایران شناسان با یکدیگر از طریق بازدید از حوزهٔ مطالعهٔ مشترک خود تقویت گردد.

در طی اجلاس و در پی بحثهای مختلف ، تصویب نامه ای تهیه گردید که در آن نظرات اکثریت اعضای شرکت کننده لحاظ شده است. در این تصویب نامه که به امضای شرکت کنندگان داخلی و خارجی اجلاس رسید مقرر شد نخستین کنگرهٔ بین المللی مطالعات ایرانی حدوداً دو سال دیگر و در ایران برگزار گردد و کنگره های بعدی نیز به فاصلهٔ هر سه الی چهار سال در یکی از کشورهای داوطلب برگزاری کنگره برقرار گردد. این تصویب نامه در هفت بند به تصویب و امضای اعضای شرکت کننده در اجلاس که از آنها در تصویب نامه به عنوان اعضای مؤسس نام برده شده رسید. (متن تصویر تصویب نامه به پیوست موجود است.)

شایان ذکر است نمایندگان کشورهای ترکیه ، چین و هند از جمله کشورهایی بودند که آمادگی خود را برای برگزاری کنگره های بین المللی مطالعات ایرانی آینده اعلام کردند.

عنوان نخستین کنگرهٔ بین المللی مطالعات ایرانی بنا بر نظرات اکثریت غالب شرکت کنندگان "ایران و تمدن جهانی" خواهد بود. جزئیات و تفاصیل مربوط به نحوهٔ پذیرش مقالات و تشکیل کمیسیونهای فرعی، تاریخ دقیق برگزاری کنگره های آینده ، تصویب پیش نویس اساسنامهٔ کنگرهٔ بین المللی مطالعات ایرانی ، تدوین سیاستهای مالی به منظور تسهیل شرکت ایران شناسان در کنگره‌ها و مسائل دیگر بر عهدهٔ هیئت علمی کنگره خواهد بود. ترکیب هیئت علمی کنگره شامل پنج تن از اساتید ایران شناس ایرانی و پنج تن از اساتید ایران شناس خارجی خواهد بود و مشاورین ایران شناس داخلی و خارجی نیز در موارد لازم مساعدتهای مورد نیاز را به هیئت علمی خواهند نمود.

باتوجه به این که اجلاس برنامه ریزی کنگرهٔ بین المللی مطالعات ایرانی از سوی دبیرخانه کنگرهٔ بین المللی مطالعات ایرانی مستقر در مرکز مطالعات و

تحقیقات فرهنگی بین المللی برگزار شد، این مرکز مسئول ادامهٔ فعالیتهای مربوط به هماهنگی و پیگیریهای لازم جهت تشکیل هیئت علمی دائمی و کارهای مربوط به برگزاری اولین کنگرهٔ بین المللی مطالعات ایرانی و برقراری ارتباطات بعدی با ایران شناسان داخلی و خارجی گردید.

تصویب نامه اجلاس برنامه ریزی کنگره بین المللی مطالعات ایرانی :

در اجلاس متشکل از ایران شناسان کشورهای جهان که در تاریخ ۲۰ و ۲۱ اسفند ماه ۱۳۷۳ (برابر با ۱۱ و ۱۲ مارس ۱۹۹۵م) ، با حضور بیش از ٤٠ نفر از شخصیت های فرهنگی و علمی جمهوری اسلامی ایران ، حدود ۳۰ نفر میهمان از سایر کشورها در تهران برگزار گردید ، این تصمیمات اتخاذ شد.

۱ - شرکت کنندگان در اجلاس ۱۱ و ۱۲ مارس ۱۹۹۵ اعضای مؤسس اولین کنگره بین المللی مطالعات ایرانی خواهند بود.

۲ - شرکت کنندگان تصویب نمودند کنگره ای تحت عنوان :

"کنگره بین المللی مطالعات ایرانی" :

هر سه تا چهار سال یک بار برگزار گردد که مکان برگزاری اولین اجلاس آن در جمهوری اسلامی ایران و در دو سال آینده خواهد بود.

۳ - برای مدیریت علمی کنگره هیئت علمی متشکل از ایران شناسان برجسته، متخصصان مطالعات ایرانی و به انتخاب اعضای شرکت کننده، تعیین خواهدگردید. این هیئت مسئولیت تعیین موضوعات ، زمان و مکان دقیق اجلاس اول را به عهده خواهد داشت.

٤ - مدیریت اجرایی کنگره اول بعهدهٔ دبیرخانهٔ اجلاس برنامه ریزی خواهد بود. مدیریت اجرایی کنگره های بعدی بعهده کشور برگزار کننده آن می باشد.

۵ - اعضاء مؤسس کنگره پس از بازگشت به کشور خویش همکاری های لازم را در برقراری ارتباطات بین هیئت علمی دبیرخانه و ایران شناسان و مراکز ایران شناسی کشورشان بعمل خواهند آورد.

٦ - متن دائم اساسنامه کنگره بین المللی مطالعات ایرانی از سوی دبیرخانه کنگره اول تهیه و پس از مشورت با ایرانشناسان کشورهای مختلف به تصویب اولین کنگره ایرانشناسان خواهد رسید.

۷ - این تصویب نامه در هفت بند به تصویب اعضای مؤسس کنگره بین المللی مطالعات ایرانی رسید.

مراسم تودیع

روز یک شنبه مورخ ۷۴/۴/۴ مراسم تودیع دانشجویان بخش زبان فارسی در محل خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در مولتان دایر گردید. پس از قرائت قرآن، یکی از دانشجویان بنام خانم نرجس نقوی ضمن اظهار تشکر از زحمات خانه فرهنگ، گفتند

خانه فرهنگ ایران در مولتان، با اقدامات لازم جهت دایر نمودن بخش فارسی (فوق لیسانس) یک نیاز مهم علمی را تأمین کرد. سپس خانم دکتر ممتاز غفور رئیس دانشکده دولتی بانوان و استاد معروف زبان فارسی ، دکتر محمد بشیر انور استاد زبان فارسی، هر یک به تفصیل و درخصوص همکاریهای دیرینه فرهنگی میان ایران و پاکستان و نقش زبان فارسی درمیان دو ملت با یک فرهنگ مشترک مطالبی را ایراد نمودند.

در خاتمه سرپرست خانه فرهنگ ازکلیه دانشجویان و اساتید جهت همکاری و برپایی و هدایت کلاسهای فارسی تقدیر و تشکر نمودند و اظهار امیدواری نمود که در زمینه اعزام دانشجویان ممتاز به ایران جهت کسب مدرک دکتری اقدام لازم به عمل آید.

پس از اختتام برنامه ازکلیه مهمانان پذیرائی مختصر به عمل آمد.

ملاحظات :

در سال ۱۳۶۶ تاکنون کلاسهای فارسی فوق لیسانس (سال اول و دوم) با همکاری دانشگاه بهاءالدین زکریا شهر مولتان در خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در مولتان دایر گردیده که پس از امتحانات مدرک فوق لیسانس از سوی دانشگاه به دانشجویان داده می شود.

سیمینار بین المللی دربارهٔ "شعر فارسی" در لندن
بمناسبت سالگرد وفات آقا صادق پارسیگوی معروف پاکستان
۲۵ دسامبر ۱۹۰۹ - یکم ژوئیه ۱۹۷۷

سیمینار بزرگی درباره شعر فارسی در لندن بمناسبت هیجدهمین سالگرد وفات شادروان آقا صادق شاعر معروف فارسی و اردو و پنجابی به اهتمام مؤسسه هنر و ادبیات جهان سوم به نظارت دکتر نوید حسن پسر ارشد آقا صادق روز اول ژوئیه ۱۹۹۵ م در تالار لندن کامدن سنتر برگزار گردید.

ادیبان و شاعران که از پاکستان دعوت خصوصی داشتند عبارت بودند از دکتر سید سبط حسن رضوی نویسندهٔ تذکره معروف فارسی گویان معاصر پاکستان و آقای احمد فراز شاعر معروف و رئیس بنیاد ملی نشر کتاب و آقای حسن رضوی و آقای مشکور حسین یاد منتقد معروف و دکتر مظفر عباس و دکتر سعادت سعید و دکتر اصغر ندیم ملک که در این سمینار شرکت کردند.

شاعران و ادیبانیکه از نقاط مختلف بریتانیا شرکت کردند، عبارت بودند از خانم نور جهان نوری و خانم پاکیزه بیگ و خانم پروین میرزا و آقای عاشور کاظمی شاعر معروف انگلستان و آقای کیانوش و دکتر مختارالدین احمد و دکتر اعظم امروهوی و آقای باقر نقوی و آقای اکبر حیدرآبادی و آقای صفی حسن و خانم شبانه‌انجم. اندیشمندان و پژوهشگران چندین مقاله تحقیقی بعنوان سبک پاکستانی در شعر فارسی گویان معاصر پاکستان، آقا صادق و اقبال، سبک غزل و فن موسیقی و کتاب جوهر عروض و شعرهای ضد استعمار و عشق رسول (ص) و آل رسول، و افکار انقلابی آقا صادق، در این سمینار ارائه شد. در پایان دیوان فارسی چاپ اخیر بعنوان "قند فارسی" به مهمانان گرامی اهداء گردید.

آثار آقا صادق بالغ بر ۲۵ کتاب به نظم و نثر می باشد که چندین بار به چاپ رسیده است. غزل وی از موضوعات مختلف مشحون است مانند عواطف و احساسات عشق، تصوف، عرفان، فلسفه و اخلاق و بدون اغراق می توان گفت که وی غزلسرای توانای این عصر بوده است. غزل را در تتبع استادان پیشین سروده است مانند حافظ و سعدی و گاه گاه از شیوهٔ نظیری و ظهوری هم پیروی کرده است. کلام صادق از حیث محاسن معنوی و محاکات صوتی و صنایع لفظی هم بسیار جالب است وی بیشتر قطعات و منظومات سروده است و قدرت کلام وقوت انسجام در این منظومات هویداست.

محفل تجلیل برای آقای حسنین کاظمی شاد شاعر ذواللسانین اسلام آباد

محفلی برای تجلیل و تقدیر از خدمات شعر و ادب آقای شاد کاظمی به اهتمام بزم جام ادب بروز شنبه دوم سپتامبر ۱۹۹۵ م در تالار مرکز ملی پاکستان اسلام آباد بریاست دکتر سید سبط حسن رضوی رئیس انجمن فارسی برگزار گردید که در آن عدّه کثیری از شاعران و ادیبان این ناحیه از قبیل آقای شوکت واسطی سید ظهیر زیدی و انجم خلیق فردوس عالم و مقصود جعفری و نیسان اکبرآبادی و علمدار سید شرکت کردند.

آقای حسنین کاظمی شاد کوششهای بسیار برای احیای شعر فارسی در این دیار کرده‌اند و به هر دو زبان فارسی و اردو و شعر سروده چندین مجموعه کلام را به‌طبع رسانیده‌اند از قبیل "چنگ عشق" که اثر پرفروغ او دارای بیان شیرین و دلپذیر فارسی است اخلاق عالی و شیوه های شرقی وی در گفتار و کردارش پدیدار است.

از اشعار وی میتوان شاخ گلی چند فراچید که ادب پژوهان را ارمغان باشد و فارسی زبانان را گل بدامان

هر چیز وقف عشق شد و صبرمانده بود — آنهم بیک تبسم جانان فروختیم
آن سوز عشق و شور محبت که داشتیم — در اصفهان و مشهد و تهران فروختیم
کالای عشق اینقدر ارزان نبود شاد — صد آرزو به جنبش مژگان فروختیم

بیرون چه کنی از چمن خویش چو خارم — گلزار محبت گل بی خار ندارد
عشق است و هزاران غم و اندوه و مصیبت — بیمار محبت دگر آزار ندارد
از شاد حزین قهر مکن ای بت طناز — بی چاره بجز مهر و وفا کارندارد

بعضی از آثار حسنین کاظمی بقرار زیر می باشد

۱ - چنگ عشق — مجموعه غزلیات فارسی
۲ - چشم کمخواب — مجموعه غزلیات اردو
۳ - توشه — مجموعه منظومات
٤ - کربلا - دشت خون — نثر اردو

جلسۀ معارفه رایزن فرهنگی جدید

روز دوشنبه ۱۳/ شهریور ۱۳۷۴ مطابق ۴ / سپتامبر ۱۹۹۵ جلسه معارفه جناب آقای علی ذوعلم رایزن فرهنگی جدید جمهوری اسلامی ایران در هتل هالیدی ان اسلام‌آباد به اهتمام انجمن دوستی ایران و پاکستان بریاست جناب آقای مهدی آخوندزاده سفیر کبیر جمهوری اسلامی ایران در پاکستان با شرکت عده‌ای از دانشمندان و نویسندگان و شخصیت های ممتاز فرهنگی پاکستان و نمایندگان فرهنگی سایر کشورها در پاکستان تشکیل شد. آقای ذوعلم فارغ التحصیل دانشگاههای اصفهان و تهران و حوزه علمیه قم و متخصص علوم اسلامی و برنامه ریزی هستند و قبل از مأموریت جدید ایشان مشاور وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در آمور آموزش و برنامه ریزی بودند. آقای مرتضی پویا رهبر حزب جهاد و صاحب امتیاز روزنامه "مسلم" اظهار فرمودند که زبان فارسی بصورت زبان مستضعفین درآمده است پاکستان و ایران که همیشه نزدیک ترین روابط دوستانه داشته هیچوقت به هیچ کشور همسایه تجاوز نکرده و نخواهند کرد. ایشان تأکید فرمودند که زبان فارسی باید احترام و مقام خود را در میان مستضعفین حفظ کند. ضمن تشکر از حضار و بانیان جلسه درباره آقای ذوعلم سابقه طولانی مناسبات دوستانه ایران و پاکستان و نزدیکی افکار بلند علامه اقبال لاهوری و قائداعظم محمد علی جناح مؤسس پاکستان و با آرمانهای انقلاب اسلامی ایران صحبت کردند. در پایان جناب آقای سفیر کبیر اظهار امیدواری کردند که آقای ذوعلم از موقعیت استفاده کرده تلاش و کوشش های جدی برای تحکیم بیشتر روابط فرهنگی بین دو کشور برادر و همسایه بعمل آورند. ایشان به فعالیتهای بانوان و شرکت ۳۰ نفر از بانوان ایران در کنفرانس زنان در بیجنگ چین اشاره فرموده تأکید فرمودند که کشورهای اسلامی باید بیش از پیش ازین نیروی عظیم زنان استفاده کنند. در پایان جلسه از حضار محترم پذیرائی بعمل آمد.

جلسه تودیع سرپرست مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان :

روز سه شنبه ۲۱/شهریور ۱۳۷۴ برابر با ۱۲ سپتامبر ۱۹۹۵ جلسه تودیع و تجلیل از آقای محمد اسعدی سرپرست مرکز تحقیقات فارسی ابران و پاکستان اسلام‌آباد در محل مرکز با شرکت جناب آقای مهدی آخوندزاده سفیر کبیر جمهوری اسلامی ایران در پاکستان وعده‌ای از استادن دانشگاههای پاکستان و دانشمندان و شعراء و نویسندگان معروف این کشور از جمله دکتر رحیم بخش شاهین رئیس بخش اقبال شناسی دانشگاه آزاد علامه اقبال و خانم شگفته موسوی رئیس بخش فارسی و دکتر مهرنور محمد مؤسسه زبانهای نوین و دکتر علیرضا نقوی بخش فارسی دانشگاه بین الملل اسلامی اسلام‌آباد و آقای جان

عالم رئیس بخش اردو و فارسی دانشکده دولتی پسرانه اسلام‌آباد و سید مرتضی موسوی مدیرکل مراکز ملی پاکستان و خانم محموده هاشمی رئیس بخش برنامه های برون مرزی رادیو پاکستان و دکتر عارف نوشاهی محقق فارسی تشکیل شد. از میان هیئت استادان دانشگاه پنجاب لاهور آقایان دکتر ظهور اظهر رئیس دانشکده خاورشناسی و دکتر آفتاب اصغر استاد فارسی دانشکده خاورشناسی و همچنین دکتر سید سبط حسن رضوی رئیس انجمن فارسی اسلام‌آباد و آقای مقصود جعفری استاد انگلیسی و شاعر فارسی و دکتر محمد صدیق مشاور رئیس دانشگاه آزاد علامه اقبال و دکتر گوهر نوشاهی معاون فرهنگستان پاکستان و خانم دکتر فرحت ناز استاد فارسی دانشکده دولتی دخترانه اسلام‌آباد و رئیس بخش بانوان انجمن فارسی اسلام‌آباد از خدمات آقای اسعدی و مرکز تحقیقات فارسی سخن راندند و آقایان حسنین کاظمی و سلمان رضوی و دکتر محمد حسین تسبیحی شعرای ممتاز فارسی بصورت شعر خدمات سرپرست مرکز را مورد ستایش قراردادند. آقای اسعدی در ضمن نطق خود به خاطرات شیرین دوران اقامت خود در پاکستان اشاره و از همکاری دوستان و محققان پاکستانی اظهار تشکر کردند. آقای ذوعلم رایزن فرهنگی جدید جمهوری اسلامی ایران طی سخنرانی خود اهداف مرکز تحقیقات فارسی را شرح داده به لزوم تشیید مناسبات فرهنگی بین دوکشور برادر و همکیش ایران و پاکستان تأکید کردند. در پایان آقای سفیر کبیر جمهوری اسلامی ایران از قدمت روابط دوستانه دو ملت و اشتراک منافع ایران و پاکستان و اهمیت فارسی درین سامان بویژه پس از استقلال ایالتهای مسلمان نشین آسیای مرکزی مفصل صحبت کردند. سپس با صرف شام این جلسه تودیع به پایان رسید.

مصاحبه مطبوعاتی انجمن فارسی پاکستان

روز چهارشنبه ۲۲/ شهریور ۱۳۷۴ برابر با ۱۳/ سپتامبر ۱۹۹۵ ساعت چهار بعد از ظهر مصاحبه ای مطبوعاتی به اهتمام انجمن فارسی پاکستان با شرکت آقایان دکتر سید سبط حسن رضوی رئیس انجمن و دکتر ظهور احمد اظهر رئیس دانشکده خاورشناسی لاهور، دکتر ظهورالدین احمد و دکتر آفتاب اصغر و آقای نوازش علی استادان بخش فارسی دانشکده خاورشناسی و دکتر علیرضا نقوی استاد فارسی و دکتر محمد صدیق شبلی مشاور رئیس دانشگاه آزاد علامه اقبال تشکیل شد. تعداد زیادی از روزنامه نویسان و نمایندگان خبرگزاریها درین مصاحبه حضور داشتند. پس از قرأت آیاتی از قرآن مجید آقای دکتر ظهور اظهر درباره وضعیت کنونی زبان فارسی در مؤسسات آموزشی پاکستان و اهمیت آن نظرات خود را ارائه دادند. سپس دکتر آفتاب اصغر درباره همین موضوع اظهار

نظر فرمودند. سپس اساتید محترم به پرسشهای روزنامه نویسان و نمایندگان خبرگزاریها پاسخ دادند و یادداشتهایی درباره موضوع کنفرانس به زبان فارسی و انگلیسی و اردو بین نمایندگان مطبوعات توزیع گردید. در پایان پذیرایی شرکت کنندگان این کنفرانس بعمل آمد.

تأسیس انجمن فارسی در بلتستان

بلتستان دارای سابقهٔ تاریخی و فرهنگی درخشانی است که پس از ورود اسلام توسط عرفا و علمای ایرانی مخصوصاً میر سید علی همدانی، تحت تأثیر فرهنگ غنی اسلام و ایران قرار گرفت به طوری که امروزه بلتستان به ایران کوچک شهرت دارد و مردم آن از طرفداران صمیمی انقلاب اسلامی و فارسی دان هستند. در طول قرنها که دهها شاعر فارسیگو و نویسندگان چیره دست از این مرز و بوم برخاستند و خدمات بزرگی به زبان و ادبیات فارسی نمودند و اکنون نیز مشغول فعالیت هستند.

ادباء و اساتید این دیار بتاریخ ۲۸ مرداد ۱۳۷۴ هـ‌ش (۱۹ اوت ۱۹۹۵م) جلسه‌ای در شهر سکردو برگزار کردند و طی آن انجمن فارسی بلتستان تأسیس گردید. اهداف این انجمن گسترش زبان فارسی در مراکز آموزشی، تشکیل کلاسهای فارسی آموزی، چاپ و نشر آثار شعراء و نویسندگان بومی ، تشکیل گردهمائیها، برگزاری مناسبتهای مهم و ایام‌الله می باشد. مسئولین برجستهٔ انجمن از قرار ذیل می باشند :

۱ - بنیانگذار و مسئول ارتباطات عمومی : سید محمد رضوی بلتستانی ، نویسنده و فارسی دان.

۲ - رئیس انجمن : پروفیسور سید فاضل شاه زیدی رئیس بخش فارسی، دانشکدهٔ دولتی سکردو.

۳ - دبیرکل : پروفیسور حشمت علی کمال الهامی، استاد دانشکده و شاعر فارسی
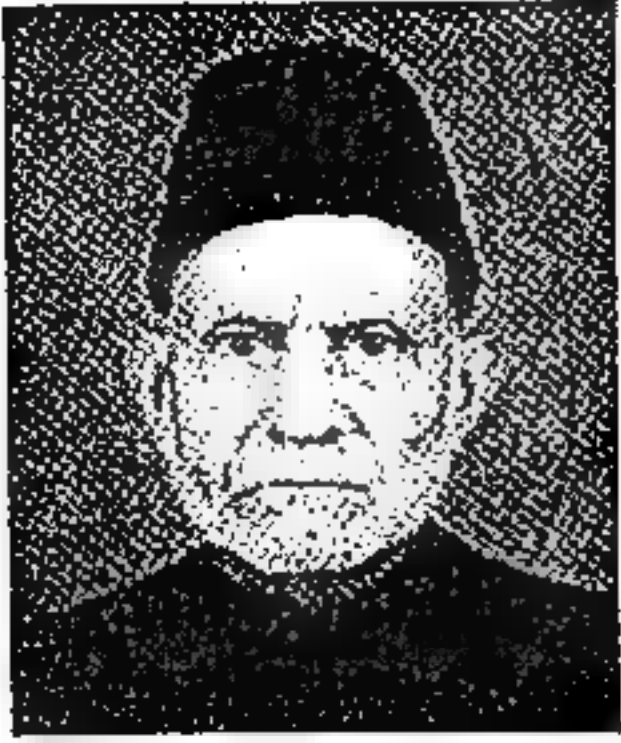
وفیات

درگذشت یک ادیب سخنور

ادیب محقق و سخنور معروف و روز نامه نگار سرشناس الحاج سرفراز حسین خان جعفری متخلص به تحسین روز سه شنبه شانزدهم ماه مه ۱۹۹۵ برابر با ۲۶ اردیبهشت ۱۳۷۴ بسن ۸۷ سالگی در راولپندی فوت کرد.

مرحوم تحسین جعفری در ۲ ژانویه ۱۹۰۸ در دهکده منگنار در کشمیر نزدیک پونچهہ بدنیا آمد. وی سردبیر روزنامه های هفتگی "کشمیر" و "آزاد کشمیر" بود و مقاله های وی در روزنامه ها و مجلات معروف کشور از جمله مجله وحدت اسلامی انتشار می یافت. از مؤلفات وی به نثر و نظم اردو "سرمایه نجات" و بهتر پیاسے(هفتاد و دو نفر تشنه) و مسلک شبیر و اقبال و سچی کهانیان (قصه های راست) و معاون ریاضی (کتابی در ریاضی) ، جغرافیای پونچهہ، سفینه نجات ، جنت سوزان ، سچّےموتی (گوهرهای اصیل) و چراغ مصطفوی منتشر و بعضی ازکتابهای وی هنوز انتشار نیافته است. کتاب وی به نام "پوشه تهڑ" بزبان کشمیری جزو کتابهای درسی بخش کشمیر شناسی در دانشگاه پنجاب می باشد. وی پنج پسر به نام آقایان نثار جعفری و سرگرد (بازنشسته) رفیق جعفری (شاعر و ادیب و خطیب) و مقصود جعفری (استاد زبان انگلیسی و شاعر اردو و انگلیسی و فارسی و مشاور نخست وزیر کشمیر آزاد) و شفیق جعفری و انوار حسین جعفری که همه ادیب و سخنور هستند و یک دختر دارد.

اداره دانش از پروفسور مقصود جعفری و سایر بازماندگان مرحوم تحسین تسلیت نموده، خواستار آمرزش و تعالی مراتب و درجات مرحوم از درگاه خداوند متعال می باشد.

شعری که آقای دکتر محمد حسین تسبیحی در رثای مرحوم سروده‌اند ، جداگانه در همین شماره منتشر می گردد.

سروده: دکتر محمد حسین تسبیحی (رہا)

تحسین نامه

در رثاء درگذشت الحاج سرفراز حسین خان تحسین جعفری رحمة اللّٰه علیه رحمةً واسعةً

تحسین جعفری چو برفت از جهان ما — گریان و غمزده همه یاران باوفا
گشته خزان، گل و گلزار و گلستان — از رفتن ادیب و سخندان خوش نوا
تحسین جعفری که دلش زنده بود و خوش — آه و دریغ و درد که رفت از میان ما
شیرین زبان و نوحه گر و مرثیه نگار — تحسین جعفری گل یارانِ باصفا
مقصود جعفری که بُوَد پور آن بزرگ — مرگ پدر زده به دلش زخم جان گزا
تاریخ فوت او به حروف جُمل بُوَد — اینگونه از سخنور افسرده بینوا
"تحسین جعفری همه با سالک طریق" — پیوسته در طریق محبت زده عصا
"مهر عروج آینهٔ اسرار جعفری" — تاریخ هجری آمده از درگه خدا
۱۳۷۴ ه.ش
۱۴۱۵ ه - ق
"تحسین جعفری سر دولت مشام پاک" — تاریخ عیسوی شده در نغمه جان فزا
۱۹۹۵ م
همواره جان و دل طلبد یار رفته را — یعنی که گوش جان همه دارد از و صدا
جنّات عدن و دوحهٔ طوبیٰ و جوی شیر — یا رب نصیب حضرت تحسینِ ما نما

پیمانگر محبت و یارانِ جعفری
دارد نوای ناله و زاری ازین "رہا"

ظہیر زیدی: اسلام آباد

میر تقی میر اور ان کی فارسی شاعری

میر محمد تقی میر خلف ارشد میر محمد علی متقی کا شرفائے اکبر آباد (آگرہ) میں شمار ہوتا تھا سراج علی خان آرزو جو زبان فارسی کے معتبر اور مسلم الثبوت محقق تھے نے "گلزار ابراہیمی" میں لکھا ہے کہ میر کا ان سے دور کا رشتہ تھا اور عوام میں خان آرزو کے بھانجے مشہور تھے۔ چونکہ خان آرزو کی ہمشیرہ میر کی سوتیلی ماں تھیں۔(۱)

میر کی ولادت ۱۱۳۵ھ اور وفات ۱۲۳۵ھ یا ۱۲۲۵ھ بمطابق ۱۸۰۸ء ہوئی (۲) میر کا قد میانہ لاغر اندام، گندمی رنگ تھا۔ ہر کام متانت اور آہستگی سے کرتے تھے، بات بہت کم اور آہستہ آواز میں نرمی کے ساتھ، ضعیفی نے ان صفتوں کو اور بھی قوی کر دیا تھا۔

میر کی عمر ابھی ۱۱ سال کی تھی کہ ان کے والد کا انتقال ہو گیا، ان کی صوفیانہ ریاضتوں کا ذکر میر نے اپنی آپ بیتی (۳) میں کیا ہے، میر کے منہ بولے چچا امان اللہ درویش جو کہ میر کے والد کے جگری دوست تھے بھی رحلت کر گئے جنکا میر کو بے حد رنج تھا، بچپن کے ان واقعات نے ان کے ذہن پر رنج والم کے دیرپا نقوش ثبت کئے جن سے ان کی شاعری حدر درجہ متاثر ہوئی۔ والد کی وفات کے بعد ان کے سوتیلے بھائی محمد حسین نے بھی ان کے سر پر دست شفقت نہ رکھا، چنانچہ عمر ۱۱ سال اور بقول آسی وشاہ سلیمان ۱۴ یا ۱۷ سال کی تھی جب میر بڑی کسمپرسی کے عالم میں بسلسلہ معاش ۱۱۷۳ھ کے اواخر میں دہلی منتقل ہوئے (۴) دہلی میں نواب صمصام الدولہ رئیس دہلی نے جو میر کے والد کے قریبی دوست تھے اپنی سرکار سے ایک روپیہ روزینہ مقرر کر دیا، مگر نواب صمصام بھی نادر شاہ کی جنگ میں مارے گئے تو میر کا روزینہ بند ہو گیا اس کے بعد میر اکبر آباد واپس آگئے مگر اس مرتبہ یہاں آکر اور زیادہ پریشان ہوئے اور پھر دوسری بار دہلی آگئے (۵) اس بار اپنے سوتیلے ماموں سراج الدین علی خان آرزو کے پاس ٹھہر کر تحصیل علم کیلئے کوشاں ہوئے۔ اس امر میں اختلاف ہے کہ خان آرزو میر کے استاد تھے، میر نے ایک جگہہ اسکا اعتراف کیا ہے، (۷) مگر دوسری جگہہ اس امر پر خاموش رہے (۸) اور لکھا ہے کہ انہوں نے دہلی میں میر جعفر عظیم آبادی اور امروہہ کے میر سعادت علی سے تعلیم حاصل کی۔ بہر حال قرین قیاس یہ ہے کہ خان آرزو نے جو اس زمانے کے ادبا اور شعراء کے مرجع تھے میر کو کچھ نہ کچھ فیض ضرور پہنچایا ہو گا۔ میر محمد حسین اکبر

آبادی نے بھی اسکی تائید کی ہے(۹)

زندگی کے ناگفتہ بہ حالات کی وجہ سے میر پر جنون کی کیفیت طاری ہو گئی تھی جسکی شدت علاج و معالجہ سے دور تو ہو گئی مگر ان تلخ تجربات نے ذہن پر مستقل اور دیرپا اثرات چھوڑے۔(۱۰) میر بھی اہل کمال لوگوں کی طرح مفلوک الحال رہے۔ میر کو اپنے آگے کسی کی بلندی جچتی نہ تھی، اپنی تنک مزاجی کے سبب میر تمام زندگی راحت و آرام سے محروم رہے اس پر بھی اپنے حال پر فخر کرتے تھے، اگرچہ دہلی مین شاہ عالم کے دربار اور شرفا کی محافل میں میر کی بڑی عزت کی جاتی تھی اور ان کے جوہر کمال اور نیکی اطوار کی وجہ سے سب ان کا احترام کرتے تھے، مگر اپنی مفلوکیت کی بنا پر میر نے ۱۱۹۶ھ میں دہلی کو خیر باد کہا اور لکھنؤ کیلئے روانہ ہو گئے، روانگی کے وقت میر کے پاس گاڑی کیلئے کرایہ تک نہ تھا۔ ناچار ایک شخص کے ساتھ شریک راہ ہو گئے، راستے میں اس نے میر سے گفتگو کی تو میر نے اسکو ایسا کرنے سے یوں کہہ کر منع کیا کہ صاحب میری زبان کو خراب نہ فرمائیں۔

میر نے لکھنؤ پہنچ کر ایک سرائے میں قیام کیا، وہاں معلوم ہوا کہ ایک مشاعرہ ہے، میر غزل لکھ کر مشاعرے میں شریک ہوئے، میر کی وضع قطع پرانی، کھڑکی دار پگڑی، پچاس گز کا جامع، ایک پورا تھان پتولئے کا کمر میں بندھا، ایک رومال سنہری پڑی دار تہہ کیا ہوا کمر میں آویزاں، مشروح کا پاجامہ جس کے عرض کے پائچے، ناگ یعنی انی دار جوتی جسکی ½ ۱ بالشت اونچی نوک، کمر میں ایک طرف تلوار دوسری طرف کٹار اور ہاتھ میں جریب، غرض کہ جب محفل مشاعرے میں داخل ہوئے تو شہر لکھنؤ کے نئے انداز، نئی تراشیں، بانکے، ٹیڑھے جو ان جمع، میر کو دیکھکر سب ہنسنے لگے۔ یہ غریب الوطن، زمانے کے ہاتھ شکستہ، بہت دل تنگ ہوئے اور عجیب مایوسی کے عالم میں ایک سمت بیٹھ گئے۔ جب شمع میر کے سامنے آئی تو پھر لوگوں نے ان کو دیکھا اور کانا پھوسی کرنے لگے، کچھ نے ازراہ مزاح میر کا وطن دریافت کیا تو میر نے یہ قطع فی البدیہہ کہہ کر غزل میں شامل کر لیا:

کیا بود و باش پوچھو ہو پورب کے ساکنو ہم کو غریب جان کے ہنس ہنس پکار کے
دلی جو ایک شہر تھا عالم میں انتخاب رہتے تھے منتخب ہی جہاں روزگار کے
اسکو فلک نے لوٹ کے ویران کر دیا ہم رہنے والے ہیں اسی اجڑے دیار کے

لکھنؤ میں میر کی شہرت آگ کی صورت پھیل گئی، میر کی خبر نواب آصف الدولہ کو بھی ہوئی، نواب نے مبلغ ۲۰۰ روپیہ ماہانہ وظیفہ دینا شروع کر دیا، میر نے لکھنؤ میں بھی اپنی

تنک مزاجی کو ترک نہ کیا، نواب صاحب نے غزل کی فرمائش کی، میر نے تین دن تک نواب کی فرمائش پوری نہ کی نواب نے یاد دہانی کرائی، میر نے تیوری بدل کر کہا جناب عالی غلام کی جیب میں تو بھرے ہی نہیں کہ کل آپ نے فرمائش کی آج غزل حاضر کر دے، نواب نے کہا خیر میر صاحب جب طبیعت حاضر ہو گی کہہ دیجیئے گا۔ ایک دن نواب نے بلا بھیجا، جب پہنچے تو دیکھا نواب حوض کے کنارے کھڑے ہیں، ہاتھ میں چھڑی ہے، پانی میں لال سبز مچھلیاں تیرتی پھرتی ہیں، آپ تماشہ دیکھ رہے ہیں، میر کو دیکھ کر بہت خوش ہوئے اور کہا میر صاحب کچھ فرمایئے، میر نے غزل سنانی شروع کی، نواب سنتے جاتے تھے، نواب کہتے جاتے تھے کہ ہاں پڑھئے، آخر چار شعر پڑھکر میر ٹھہر گئے اور بولے پڑھوں کیا، آپ تو مچھلیوں سے کھیلتے ہیں، متوجہ ہوں تو پڑھوں، نواب نے کہا جو شعر ہو گا آپ متوجہ کر لے گا۔ میر کو یہ بات زیادہ ترنا گوار گذری۔ غزل جیب میں ڈال کر چلے گئے اور پھر جانا چھوڑ دیا چند روز کے بعد ایک دن بازار میں چلے جاتے تھے کہ نواب کی سواری سامنے سے آ گئی، دیکھتے ہی نہایت محبت سے بولے کہ میر صاحب آپ نے تو بالکل ہمیں چھوڑ دیا۔ کبھی تشریف بھی نہیں لاتے میر نے کہا بازار میں باتیں کرنا آداب شرفا نہیں، یہ کیا گفتگو کا موقع ہے، غرض بدستور اپنے گھر بیٹھے رہے اور فقر و فاقہ میں گذارہ کرتے رہے۔ آخر ۱۲۲۵ھ میں فوت ہوئے اور سو برس کی عمر پائی۔ ناسخ نے تاریخ کہی کہ "واویلا مرد شہہ شاعران

تصانیف (۱) کلیات نظم اردو جس میں غزلیات کے ۶ دیوان، چند صفحے جن پر میر نے فارسی کے عمدہ متفرق اشعار پر اردو مصرعے لگا کر مثلث اور مربع کیا ہے جو میر کی ایجاد ہے چار قصیدے منقبت میں، ایک نواب آصف الدولہ کی تعریف میں، چند مخمس، ترجیع بند، رباعیات، مستزاد، ۲ واسوخت، ایک ہفت بند ملا حسن کاشی کی طرز پر شاہ ولایت کی شان میں، مثنویاں (۲) نکات الشعراء (۳) ذکر میر (۴) دیوان فارسی (۵) فیض میر (۶) مراثی۔

میر کی غزلوں سے منتخب کردہ اشعار کے بارے میں کہا گیا ہے کہ وہ ان کے ۷۲ نشتر ہیں، مگر یہ قیاس ہی ہے، اس لئے کہ انکا جو شعر پڑھا جاتا ہے وہ ان ۷۲ میں شمار کیا جاتا ہے (۱۲) میر نے زبان اور خیالات میں جسقدر فصاحت اور صفائی پیدا کی انتہا ہی بلاغت کو کم کیا ہے یہی سبب ہے کہ غزل اصول غزلیت کے لحاظ سے سودا سے جو ان کے ہم عصر تھے بہتر ہے میر کا صاف اور سلجھا ہوا کلام اپنی سادگی میں ایک انداز رکھتا ہے اور فکر کو لذت بخشتا ہے، اسی وجہ سے خواص میں معزز اور عوام میں ہر دل عزیز ہے، حقیقت میں میر نے سوز کا رنگ لیا مگر ان کے یہاں فقط باتیں ہی باتیں ہیں، میر نے ان میں مضمون داخل کیا اور گھریلو

زبان کو متانت کا رنگ دیکر محفل کے قابل کیا،چونکہ مطالب کی وقعت، مضامین کی بلند پروازی، الفاظ کی شان و شکوہ، بندش کی چستی، لازمہ قصاید کا ہے وہ طبیعت کی شگفتگی اور جوش و خروش کا ثمر ہوتا ہے اسواسطے میر کے قصیدے کم ہیں، انہوں نے طالب سخن پر روشن کر دیا ہے کہ قصیدہ اور غزل دونوں میدانوں میں دن رات کا فرق ہے اور اسی منزل میں آکر سودا اور میر کے کلام کا حال کھلتا ہے۔

امراء کی تعریف میں قصیدے نہ کہنے کا یہ بھی سبب تھا کہ توکل اور قناعت انہیں بندے کی خوشامد کی اجازت نہ دیتی تھی یا خود پسندی اور خود بینی جو انہیں اپنے میں غرق کئے دیتی تھی وہ زبان سے کسی کی تعریف نکلنے نہ دیتی تھی چنانچہ کہتے ہیں اور خوب کہتے ہیں:۔

مجھکو دماغ وصف گل و یاسمن نہیں
میں جوں نسیم بادہ فروش چمن نہیں

کل جا کے ہم نے میر کے در پر سنا جواب
مدت ہوئی کہ یاں وہ غریب الوطن نہیں

میر کی زبان شستہ، کلام صاف، بیان ایسا پاکیزہ جیسے باتیں کرتے ہیں، دل کے خیالات جو کہ سب کی طبیعتوں کے مطابق ہیں محاورہ کا رنگ دیکر باتوں باتوں میں ادا کر دیتے ہیں اور زبان میں خدا نے ایسی تاثیر دی ہے کہ وہی باتیں ایک مضمون بن جاتی ہیں ،اسی واسطے ان میں بہ نسبت اور شعراء کے اصلیت کچھ زیادہ قائم رہتی ہے بلکہ اکثر جگہ یہی معلوم ہوتا ہے گویا نیچر کی تصویر کھینچ رہے ہیں۔یہی سبب ہے کہ دلوں پر اثر بھی زیادہ کرتی ہیں، وہ گویا اردو کے سعدی ہیں عاشق مزاج شعراء کی رنگینیاں اور خیالات کی بلند پروازیاں ان کے مبالغوں کے جوش و خروش سب کو معلوم ہیں مگر اسے قسمت کا لکھا سمجھو کہ ان میں میر کو شگفتگی یا بہار عیش و نشاط یا کامیابی وصال کا لطف کبھی نصیب نہ ہوا۔وہی قسمت کا غم جو ساتھ لائے تھے اسکا دکھڑا سناتے چلے گئے جو آج تک دلوں میں اثر اور سینوں میں درد پیدا کرتے ہیں کیونکہ ایسے مضامین اور شعراء کے لئے خیالی تھے،ان کا کلام صاف کہدیتا ہے کہ جس دل سے نکل کر آیا ہوں وہ غم و درد کا پتلا ہی نہیں حسرت و اندوہ کا جنازہ بھی تھا۔ ہمیشہ وہی خیالات لیے رہتے ہیں جو دل پر گذرتے تھے وہی زبان سے کہہ دیتے تھے اور سننے والوں کیلئے نشتر کا کام کر جاتے تھے۔ان کی غزلیں کہیں شربت اور کہیں روح افزا ہیں، مگر چھوٹی چھوٹی بحروں میں فقط آب حیات بہاتے ہیں۔جو لفظ منہ سے نکلتا ہے تاثیر میں ڈوبا ہوا نکلتا ہے۔

مولانا حالی کا خیال ہے کہ اردو میں سب سے پہلے میر نے عشقیہ قصے بصورت مثنوی

لکھے ۔ عبد السلام ندوی نے دعوی کیا ہے کہ میر مثنوی کے موجد ہیں اور انکا عمدہ نمونہ پیش کرتے ہیں (۱۴) مگر یہ رائے درست نہیں ۔ میر کی مثنویوں سے پہلے بھی اردو میں ہر قسم کی مثنویاں دکن میں موجود تھیں اور زبان اور لہجے کے تفاوت کے باوجود دکن کی مثنویاں کافی کامیاب ہیں ۔ (۱۵)

"گلشن بے خار" میں میر کا تذکرہ اس طرح کیا گیا ہے:

میر تخلص افصح فصحا اشعر شعرا سخنور عالیمقام محمد تقی نام از اہل اکبر آباد خواہر زادہ سراج الدین علیخان آرزو ست لطافت با طبعش ہمزاد است و با کلامش حرف عیز حمد بلبل و فغان خاو طوطی ناطقہ شکر بارش رونق بازار عنادل شکستہ و صفیر خامہ گلستان نگارش نالہ بر لب مرغ بستانی بستہ صفحہ خیالش بجلوہ ریزی لالہ عذاران افکار دلاویز چون اندیشہ عاشق قطعہ گلزار است و رشحہ قلمش در شگفانیدن گلہای مضامین تازہ ہمرنگ ابر نوبہار صد آہ درد ناک بتاثیر یک مصراع اونیست و ہزار عزائم تسخیر ہم سنگ نسیم بیتش لو حلاوت سخنش بکام مشتاقان گوارا تر از شہد لعل شکر بار است و نمک گفتارش بمذاق شوریدہ طبعان بامزہ تر از پستہ تبسم دلدار [illegible] اگر سحر است سحر حلال است و فکرش اگر از قوت کمتسبی است از چہ اعجاز [illegible] تطلیب [illegible] دارد [illegible] مثنوی گوئی [illegible] پایہ پست و بلند کہ در کلامش [illegible] رطب و یابس کہ درا بیاتش [illegible] واز [illegible] کہ گفتہ اند فرد شعر گرا [illegible] از باشد بلند و پست نیست + در ید بیضا ہمہ انگشتہا یکدست نیست ۔ و [illegible] دریں باب تحت تصرف مرزا رفیع سودا گذشت و بغایت چیدہ و سرہ است فلیتذکر تششش دیوان ریختہ با اصناف سخن نظم کرد و مسدس کہ بمضامین دلسوخت گفتہ بتازہ شہرت بدہ دارد از اقسام شاعری ناد در تسنید [illegible] فکر خوشی نداشتہ چند انکہ غزلش بلند مرتبہ تر است ہمچنان قصیدہ [illegible] پست پایہ تر در بد و حال بشاہجہان آباد آمدہ تمتع نیافتہ ناکام برگشتہ در لکھنو بگذرانید و با یحتاج از سرکار نواب وزیر الممالک بہادر می یافت

ہمدران جا بسیر ملک عدم شتافت دیوانہایش ملاحظہ شد

میر کو نہ صرف اپنے زمانے میں کامیابی اور معراج حاصل ہوئی بلکہ آتے زمانے تک میر کی شاعری کو سند حاصل رہے گی۔ میر کو ہر زمانے کے شعراء نے خراج تحسین پیش کیا ہے، مثلاً ناسخ کہتے ہیں: آپ بے بہرہ ہے جو معتقد میر نہیں۔

غالب: ریختہ کے تمہیں استاد نہیں ہو غالب ۔۔۔۔ کہتے ہیں اگلے زمانے میں کوئی میر بھی تھا

میر کی فارسی شاعری:

میر نے اردو شاعری کی بدولت شہرت حاصل کی اور اسکا چرچہ بجا ہوا مگر میر نے فارسی شاعری میں بھی کمال حاصل کیا ہے۔ اور جیسے جیسے زمانہ آگے بڑھتا جائیگا ان کی فارسی شاعری کے بھی جوہر کھلتے جائیں گے اور یہ بھی اپنے نقطہ عروج پر پہنچ جائے گی۔ انشاء اللہ

مولانا امتیاز علی خاں عرشی: نقوش، میر تقی میر نمبر ۳ ص ۸۔۷ پر رقمطراز ہیں:

رضا لائبریری رام پور میں میر تقی میر کے کلیات کا ایک بہت اچھا نسخہ محفوظ ہے۔ اس میں نکات الشعراء کے علاوہ ان کی نظم و نثر سارا کام ایک تا چھے اردو دیوان، دیوان فارسی، فیض میر اور ذکر میر شامل ہیں، دیوان اول کے خاتمے (ورق ۲۴۷ ب) میں کاتب نے لکھا ہے۔ ۱۷

"دیوان اول سن تصنیف میر محمد تقی صاحب بتاریخ بست و ہفتم شہر رمضان سنہ یکہزار دوصد و چہل و پنج ہجری بخط بدربط فقیر حقیر پر تقصیر بندہ شیخ لطف علی حیدری حسب فرمائش مرزا صاحب کرم گستر مرزا قنبر علی صاحب، دام اشفاقہ، اختتام پذیرفت" کلیات کے آخری ورق (۸۲۳ ب) میں لکھا ہے:۔

الحمد اللہ کہ بفضل ایزد مستعان و عنایت آئمہ علیہ الصلوات والسلام کلیات میر محمد تقی میر صاحب غفر اللہ ذنوبہ بتاریخ مسلخ شہر رمضان المبارک سنہ یکہزار و دوصد و چہل و شش ہجری بروز دوشنبہ یک روز باقی ماندہ از خط بدربط احقر العباد شیخ لطف علی حیدری بپاس خاطر فرمائش مرزا قنبر علی صاحب زاد اشفاقہ صورت اختتام پذیرفت"

ان دونوں تحریروں سے معلوم ہوتا ہے کہ شیخ لطف علی حیدری نے مرزا قنبر علی صاحب کیلئے ایک برس اور دو یا تین دن میں اسے لکھا اور ۲۹ رمضان ۱۲۴۶ھ (۱۲ مارچ ۱۸۳۱ء) اسکی تاریخ اختتام تھی۔

اس کی کتابت بھی اہتمام سے کی گئی۔ چنانچہ ذکر میر کو چھوڑ کر اور سب کتابوں کے شروع میں خوبصورت طلائی لوح اور پوری کتاب میں رنگین جدول کھینچی گئی ہے پوری

کتاب کے اوراق کی تعداد ۸۲۳ ہے اور فل اسکیپ ناپ کا ۱۷ استری مسطر کام میں لگایا گیا ہے کتابی کیڑوں نے اسے پڑھنے کی کوشش کی مگر شاید میر کی قنوطیت نے ان کے کام و دہن پر اچھا اثر نہ کیا اس لئے کتاب کے صفحے بد نمائی سے اور اشعار کے لفظ قطع و برید سے محفوظ رہے

اس کلیات کے فارسی حصہ (دیوان ـ فیض میر ـ ذکر میر) کے بارے میں صرف اتنا کہنا ہے کہ اس میں ذکر میر کا پہلا ایڈیشن شامل ہے، جو میر صاحب نے پچاس سال کی عمر میں لکھا تھا اور نسخہ مطبوعہ کے صفحہ ۱۲۸ کی سطر ۴ کے اس مصرع پر ختم ہوتا ہے۔

"این شامت اعمال قیامت بسر آورد"

ہمارے نسخہ میں اس مصرع کے بعد حسب ذیل عبارت بھی پائی جاتی ہے جو دوسرے ایڈیشن میں حذف کر دی گئی۔

"چنانچہ ظاہر است حسام الدین خاں در حقیقت از میارفت، چرا کہ بدست دشمنان جانی افتادہ است تا مقدور زندہ نخواہند گذاشت پیشتر اختیار خدا است کہ او بر ہمہ چیز قادر است۔

احوال فقیر از سہ سال آنکہ چون قدردانی درمیان نیست، دعرصہ روزگار بسیار تنگ است، توکل بخدائی کریم کہ او رزاق ذی القوۃ المتین است کردہ بخانہ نشستہ ام ظاہراً اسباب باعرہ چند مثل ابو القاسم خاں برادر خورد عبد الاحد خاں مجد الدولہ و وجیہ الدین خاں برادر حسام الدین خان و بیرم خان صاحب، خلف الصدق بہرام خان کلاں کہ در آدمی روشی یکتائی روزگار خود اند و قطب الدین خاں پسر سعد الدین خاں خانساماں اگرچہ سنش کم است اما فہم درستی دارد و خالی از سعادت مندی نیست و قاضی لطف علی خان کہ او میانہ می زید، گاہ گاہ ملاقات کردہ می آید، خواہ از دست الیشان انتفاعی برسد یا نرسد، مایۂ توکل ہمیں صاحبانند و گاہی اینچنیں ہم اتفاق میشود کہ کسی فقیر و شاعر و متوکل دانستہ بطریق نذر چیزی میفرستند محل شکر است اکثر قرضداری میباشم و بعسرت تمام بسر میکنم" (ورق ۸۱۵-۸۱۶ الف)

ڈاکٹر اکبر حیدری کاشمیری اپنے مقالہ بہ عنوان: (میر کا دیوان فارسی، قلمی و غیر مطبوعہ ایک تعارف (نقوش) میں لکھتے ہیں:

فارسی کے بلند پایہ شاعر، ممتاز ناقد اور ماہر لغات سراج الدین علی خاں آرزو (متوفی ۱۲۶۰ھ) نے اپنے تذکرہ شعر فارسی مجمع النفائس (سال تصنیف ۱۱۶۴ھ) میں میر کی فارسی شاعری کو درج ذیل الفاظ میں سراہا ہے:

"میر محمد تقی المتخلص بہ میر... در اول بہ مشق اشعار ریختہ، کہ بزبان اردو شعریست بطرز فارسی توغل بسیار نمودہ، چنانچہ شہرہ آفاقست، بعد آن بگفتن اشعار فارسی بطرز خاص گردیدہ، قبول خاطر ارباب سخن، و دانایان این فن گشت، طبعش بہ مضامین تازہ و غیر مبتذل معنی پرداز است و اشعار او بہ لطافت ادا و انداز، از بسکہ ذہن مناسب و طبع ثاقب یافتہ، در ابتدائی مشق شعر رتبہ سخن را بہ پایہ اشتہار رسانید... ہرچند میر دیوان مختصر دارد، اما غزلہای دردمندانہ و عاشقانہ می گوید"۔

آرزو کے بعد اکثر و بیشتر اردو اور فارسی تذکرہ نگاروں نے میر کی فارسی شاعری کی تعریف کی ہے۔ قیام الدین حیرت نے ۱۱۷۲ھ میں ہندوستانی فارسی شعرا کا تذکرہ مقالات الشعراء کے نام سے مرتب کیا، میر نے انہیں فارسی اشعار اپنے ہاتھ سے لکھ کر تذکرے میں شامل کرنے کیلئے بھیجے تھے مؤلف تذکرہ کے الفاظ یہ ہیں:

"در فارسی ہم مہارتی پیدا کردہ، چند شعر خود را بخط خود نگاشتہ برای صاحب خداوند دادہ بود کہ داخل تذکرہ نمایند۔

... مصحفی میر کی فارسی شاعری کے بارے میں لکھتے ہیں:

"دعوی فارسی چنداں نہ دارد، اگرچہ فارسی کم از ریختہ نمی گوید، می گفت کہ دو سال شغل ریختہ موقوف کردہ بودم، در آن ایام قریب دو ہزار بیت فارسی صورت تدوین یافتہ"

بہت سے لوگ میر کے فارسی کلام سے واقف نہیں ہیں، ان کی نظر سے نکات الشعراء ذکر میر اور فیض میر گذری ہیں، لیکن دیوان فارسی نہیں، یہ دیوان ہنوز غیر مطبوعہ ہے، اسکے چند مخطوطات ادبیات اردو حیدر آباد، رضا لائبریری رامپور اور جناب سید مسعود حسن رضوی کے کتاب خاتون میں محفوظ ہیں ایک بیاض قلمی مسلم یونیورسٹی علی گڑھ کے کتاب خانے میں ہے، ایک نسخہ شاہان اودھ کے کتب خانے میں بھی تھا اس میں ۱۲۰۴ ہجری کی تاریخ بھی درج تھی۔ اس میں ۲۱۰ صفحات تھے ہر صفحے میں ۱۸ شعر، رباعیات و فردیات ۴۰ صفحات پر مشتمل تھیں، یہ دیوان کہاں ہے کچھ معلوم نہیں۔

متذکرہ بالا مخطوطات میں نسخہ ادبیات اردو حیدر آباد بہت ہی پرانا ہے، یہ میر کی حیات میں نقل کیا گیا تھا۔ ترقیمہ کی عبارت یہ ہے:

"تمام شد دیوان فارسی از میر تقی میر بدست لالہ دولت رام بتاریخ چہارم ذی قعدہ ۱۱۹۲ھ موافق ۲۰ جلوس والا بحسب فرمائش شیخ محمد شکر اللہ تحریر پذیرفت"

نیر مسعود: (ابتدائیہ، دیوان میر فارسی، نقوش میر تقی میر نمبر ۲ (ص ۳۸-۳۷) میں میر

کے بارے میں لکھتے ہیں:

کوئی ساٹھ برس پہلے والد مرحوم پروفیسر مسعود حسن رضوی ادیب کو میر کی غیر مطبوعہ تحریروں کا ایک مجموعہ ملا جسکا ذکر انہوں نے اسطرح کیا:

"ایک زمانہ ہوا کہ اودھ کے شاہی کتب خانوں کی فہرست میں میں نے ذکر میر کا نام دیکھا، حضرت میر کی خود نوشتہ سوانح عمری کی زیارت کیلئے دل بے چین ہو گیا، میں ان دنوں قدیم اور کم یاب کتابوں کی تلاش میں لکھنؤ کی گلیوں کی خاک چھانتا پھرتا تھا، میری آنکھیں ذکر میر کو ڈھونڈتی تھیں لیکن اسکا پتا کہیں نہ لگتا تھا طلب صادق کی کشش دیکھئے کہ ایک مدت کے بعد مجھے میر کی غیر مطبوعہ اور نہایت کم یاب تصنیفوں کا ایک مجموعہ ہاتھ آگیا اس مجموعہ میں ذکر میر بھی تھا، میر کا فارسی دیوان بھی تھا اور رسالہ فیض میر بھی تھا"

تذکروں میں میر کی فارسی کے متعلق خود میر کے دو قول ملتے ہیں۔ مصحفی میر کے حالات کے ذیل میں لکھتے ہیں: "می گفت کہ دو سال شغل ریختہ موقوف کردہ بودم در آن ایام قریب دو ہزار بیت صورت تدوین یافتہ"۔ دوسرا قول سعادت علی خاں ناصر نے نقل کیا ہے:

"اور میر صاحب یہ شعر فارسی پڑھتے تھے اور کہتے تھے۔

"روئے تماشگاف دری (ے) گر نظارہ کرد: اے یار رشک بین کہ دلم پارہ پارہ کرد

دیوان میں یہ شعر اس طرح سے آیا ہے:

"چشمے بہ یک طرف کہ دلم رشک پارہ کرد، روے تراشگاف درے گر نظارہ کرد"

شیخ علی خریں بیشتر یہ شعر مجھ سے پڑھواتے تھے اور وقت رخصت ایک اشرفی دیتے تھے اور یہ اتفاق ایک ہفتہ میں دو روز ہوتا تھا"..... میر کا فریں سے صرف ایک مطلع برفی ہفتہ دو اشرفیوں کی خطیر رقم وصول کرتے رہنایوں بھی قرین قیاس نہیں ہے۔

مصحفی کے بیان کے مطابق میر اپنے فارسی شعروں کی تعداد ۲ ہزار کے قریب بتاتے ہیں لیکن ان کے فارسی دیوان میں شعروں کی تعداد پونے تین ہزار سے متجاوز ہے، اس فرق کی کئی توجیہیں ممکن ہیں، یا تو میر کی یادداشت نے دھوکا کھایا یا مصحفی سے نقل قول میں غلطی ہوئی۔ یا میر ۲ سال کے اندر قریب ۲ ہزار شعر کا فارسی دیوان تیار کر لینے کے بعد بھی گاہے گاہے فارسی میں شعر کہتے رہے۔ دیوان میر مخلوطہ ادیب میں جا بجا حاشیوں پر غزلیں بڑھائی گئی ہیں۔ ممکن ہے یہ غزلیں فارسی گوئی کے اس ۲ سالہ دور کے بعد کہی گئی ہوں اور

دیوان کی ترتیب اول میں شامل نہ ہوں۔

اس سوال کا تشفی بخش جواب ملنا مشکل ہے کہ میر کی فارسی گوئی کہ وہ دو سال کون سے تھے۔ فیض میر میں میر کا کوئی فارسی شعر نظر نہیں آتا۔ اگرچہ انہوں نے دوسروں کے شعر درج کیے ہیں۔ لیکن ذکر میر میں انہوں نے اپنے بھی فارسی شعر درج کیے ہیں، فیض میر کا زمانہ تالیف معلوم نہیں ذکر میر آصف الدولہ کے عہد میں تمام ہوئی اور اس زمانے میں میر دانتوں کی تکلیف سے عاجز آکر انہیں نکلوا چکے تھے، اسکا ذکر کرتے ہوئے انہوں نے اپنا یہ شعر لکھا ہے:

روزی خود را بہ رنج از درد دندان می خورم نان بخون تر می شود چون لقمہ نان می خورم

میر کے دیوان فارسی کے مطالعہ سے معلوم ہوتا ہے کہ جو مضامین انہوں نے اردو میں باندھے ہیں ذہی بے کم وکاسات فارسی میں بھی ملتے ہیں، ان اشعار میں بھی میر کی وارفتگی اور سوز و گداز کی مثالیں ملتی ہیں۔

میر فارسی کے ممتاز شعرا میں سے ایک ہیں، اردو کی طرح میر کو فارسی میں بھی ہر صنف میں قدرت حاصل ہے، بد قسمتی سے میر کے فارسی کلام پر تذکرہ نگاروں نے کوئی توجہ نہیں دی، ہاں ۱۹۲۸ء میں رام پور کے "نیرنگ خیال" میر نمبر میں میر کے فارسی کلام کے عنوان سے ایک مقالہ شایع ہوا تھا، ۱۹۴۳ء میں ڈاکٹر ابو اللیث صدیقی نے "میر کا فارسی کلام کے عنوان سے ایک مضمون لکھا، جناب محمود حسن قیصر امروہوی نے "میر بحیثیت شاعر" ایک مضمون لکھا میر کے فارسی دیوان میں ۵۲۱ غزلیں، ۱۰۳ رباعیات اور ایک مسدس ہیں۔ غزلیں ردیف کے اعتبار سے درج ذیل ہیں:۔

الف ـ ۵، ب ـ ۶، ت ـ ۸۵، ث ـ ۱، ج ـ ۱، چ ـ ۱، ح ـ ۱، خ ـ ۲، د ـ ۱۳۳، ر ـ ۱۶، س ـ ۴، ز ـ ۷، ش ـ ۱۶، ص ـ ۱، ض ـ ۱، ط ـ ۲، ظ ـ ۱، ع ـ ۲، غ ـ ۲، ف ـ ۱، ق ـ ۲، ک ـ ۴، ل ـ ۹ م ـ ۶۵، ن ـ ۲۸، و ـ ۱۵، ہ ـ ۱۹، ی ـ ۴۵

میر صاحب کی فارسی غزلوں کو انشاء اللہ آئندہ تحریر کیا جائیگا، سردست میر کا فارسی میں مسدس (ترجیع بند) حضرتِ علیؑ مشکلکشا کی مدح میں "در منقبت" درج ذیل کیا جاتا ہے:۔

در منقبت

تاثیر شد ز ناله نفس بی سرایت است
کی از کسم بغیر تو چشم حمایت است
یا مرتضی علیؑ کرمت بی نهایت است

دیری ست کز جفای سپهر ستم شعار
نی دست بر تدارک و نی آشنا دیار
یا مرتضی علیؑ کرمت بی نهایت است

یک ره به سربیا و به خاکم عیان نگر
چشمی کشا و این مژه خون فشان نگر
یا مرتضی علیؑ کرمت بی نهایت است

ای آن که بعد ختم رسل جانشین تو ای
قیوم عرش و حامی شرع متین تو ای
یا مرتضی علیؑ کرمت بی نهایت است

کس را در این زمانه خیال کمال نیست
یاری گری ز اهل جهان احتمال نیست
یا مرتضی علیؑ کرمت بی نهایت است

تا چند سر به سنگ زنم گریه سر کنم
لطفی که در ممانعت غم جگر کنم
یا مرتضی علیؑ کرمت بی نهایت است

از اضطراب دل ز نظرها فتاده ام
تو خود سوار دولت ای و من پیاده ام
یا مرتضی علیؑ کرمت بی نهایت است

دل داغ و سینه چاک و جگر خون ز غم مراست
نالم اگر نه پیش تو پس داد رس کجاست
یا مرتضی علیؑ کرمت بی نهایت است

امید دارم از تو که امداد من کنی
چون وقت خاص دست دهد یاد من کنی
یا مرتضی علیؑ کرمت بی نهایت است

ختم است بر تو بعد نبیؐ خوبی صفات

دل تنگیم ز چرخ به اقصائے غایت است
از خاک بر گرفتنم اکنوں رعایت است
هنگام دست گیری و وقت عنایت است

هر دم ز دیده می رودم بحر بی کنار
چون موج گشته ام همگی حیرتی کار
هنگام دست گیری و وقت عنایت است

دستم بنه به سینه و دل را تپان نگر
لطفی نما و حال من خسته جان نگر
هنگام دست گیری و وقت عنایت است

نور سپهر و رونق روی زمین تو ای
یعنی که جرم پوش و نیایش گزین تو ای
هنگام دست گیری و وقت عنایت است

دارم اضطراب و کسی را خیال نیست
این یک دو روزه مهلت ما جز و بال نیست
هنگام دست گیری و وقت عنایت است

تا کی به آه و ناله شب خود سحر کنم
رحمی که با ثبات به کنجی بسر کنم
هنگام دست گیری و وقت عنایت است

بر خاک آستان حسان رو نهاده ام
پسند پائمال حوادث چو جاده ام
هنگام دست گیری و وقت عنایت است

هنگامهٔ عجب ز فلک بر سرم بپاست
مگذار ناامید که از تو امید ماست
هنگام دست گیری و وقت عنایت است

یک گونه پاس خاطر ناشاد من کنی
رحمت به آه و ناله و فریاد من کنی
هنگام دست گیری و وقت عنایت است

ذات تو یاد می دهد از جلوه های ذات

سہل است پیش قدرت تو حل مشکلات	عاجز نوازی کہ بیابم زغم نجات
یا مرتضی علیؑ کرمت بی نہایت است	ہنگام دست گیری ووقت عنایت است
کوہ وقار بود کہ ممنون ہر خسی ست	بہر تلاش نان بہ درِ ناکس و کسی ست
ذلت بے تنبہ میر این قدر بسی ست	بخشا کشی کہ بی دل و بی یار و بی کسی ست
یا مرتضی علی کرمت بی نہایت است	ہنگام دست گیری ووقت عنایت است

۱۔ آب حیات ص ۲۱۶۲۔ مقدمہ کلیات میر ص ۳۸، ۳۔ ذکر میر مطبوعہ انجمن ترقی اردو مقدمہ ص ۲-۱، ۴۔ انتخاب کلام میر ص ۳ ، ۵۔ آسی کلیات میر ص ۱۵ ، ۶۔ خان آرزو انگریزی در کتب خانہ پنجاب یونیورسٹی، ۷۔ تذکرہ نکات الشعراء، ۸۔ ذکر میر ۹۔ محاکات الشعراء، ۱۰ ذکر میر۔ مثنوی خواب وخیال، ۱۱۔ میر صاحب نواب آصف الدولہ کی فرمائش پر لکھنو گئے تھے اور نواب سالار جنگ کی وساطت سے انہیں زاد راہ بھی دیا گیا تھا۔ اس لئے یہ درست نہیں کہ ان کے پاس گاڑی کا کرایہ تک نہ تھا اور میر صاحب بجائے سرائے کے لکھنو میں نواب سالار جنگ کے یہاں مقیم رہے۔ ۱۲۔ آب حیات ، ۱۳ مقدمہ شعر و شاعری ۱۴۔ شعر الہند، ۱۵۔ مقدمہ گلشن عشق، ۱۶۔ گلشن بے خار ص ۲۱۰ ، ۱۸ ۔ ۱۷ النقوش میر تقی میر نمبر ۳ ص ۷، ۱۹ دستور الفصاحت ص ۲۳، ۲۰ ایضاً ۲۱ عقد ثریا ۲۲ اودھ کیٹیلاگ ص ۵۰۹ مطبوعہ کلکتہ، ۲۳ فیض میر مرتبہ مسعود حسن رضوی ادیب ۱۹۲۹ء، ۲۴ نقوش میر تقی میر نمبر ۳ ، ۲۵۔ ایضاً۔ ص ۵۸، ۴۳، ۲۶۔ ایضاً ص ۲۲۷۔ ۲۲۴۔
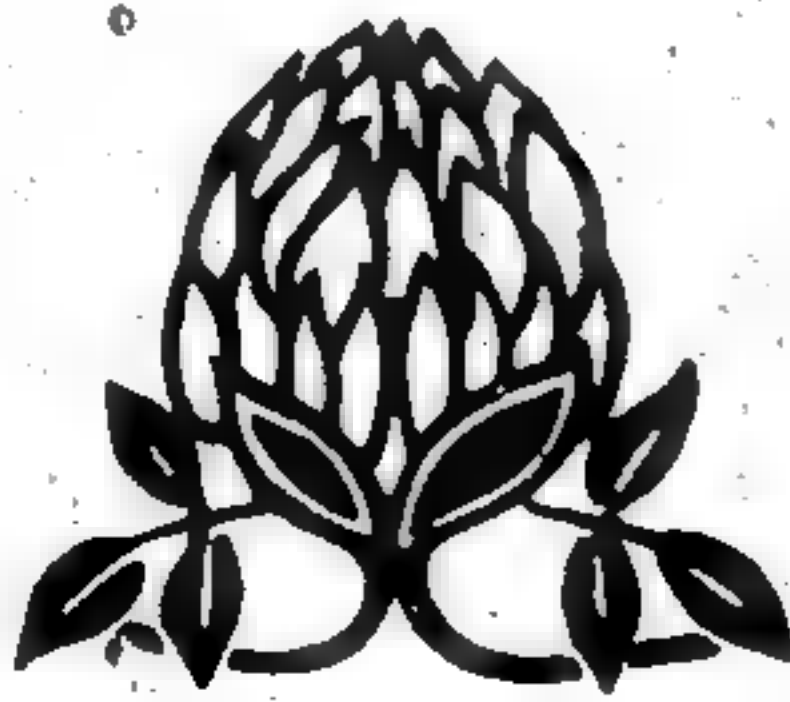
۴۹، کوثر بلاک، اعوان ٹاون
ملتان روڈ، لاہور، ۵۴۵۷۰
فون نمبر: ۷۸۳۳۲۰۵

استدراک

محترم المقام جناب ڈاکٹر سید سبط حسن صاحب رضوی

سلام مسنون:

امید ہے کہ آپ خیریت سے ہوں گے۔ مجلہ دانش کی حالیہ اشاعت (موسم بہار ۱۹۹۴ء نمبر ۳۷) میں جناب رشید نثار اپنے مقالہ "پروفیسر آغا صادق مرحوم" میں رقمطراز ہیں:

یہاں ان کے خاندانی نسب اور تعلق کا ذکر باعث دلچسپی ہو گا کہ ان کے مورث اعلیٰ سید محمود مکی سلسلہ (امام) نقی علیہ السلام سے متعلق تھے اور جب اولاد علی علیہ السلام کو سب و شتم کا نشانہ بنایا گیا تو سید محمود عرب سے وارد سندھ ہوئے۔ بعد ازاں بھکر میں اقامت گزیں ہوئے۔ بالآخر ڈیرہ سیداں کپور تھلہ میں آباد ہو گئے۔ مذکورہ سادات بھاکری کے جدامجد تھے آغا صادق کے مطابق سادات کا یہ سلسلہ، لدھیانہ، جالندھر، فیروزپور، گورداسپور امرتسر (کے اضلاع) تک پھیلا ہوا تھا (ص: ۱۵۶، دانش)۔

مجھے جناب رشید نثار کی مندرجہ بالا سطور کے بارے میں کچھ عرض کرنا ہے۔

سید محمود مکی اسلامی دنیا اور انساب کے سلسلہ کتب کی معروف شخصیت ہیں، شیر سواران کے اسم گرامی کا حصہ ہے جناب حکیم سید عبدالحی الحسنی لکھنوی، اپنی مشہور کتاب نزہۃ الخواطر (جلد اول) میں جناب سید محمود مکی شیر کا شجرہ نسب یوں بیان کرتے ہیں۔

سید محمود مکی شیر سوار بن سید محمد شجاع بن سید محمد ابراہیم بن سید ابوالقاسم بن سید زید بن سید ہارون بن سید عقیل بن سید اسمعیل بن سید ابوالحسن علی المختار اصغر (علی الاشقر) بن سید ابو عبداللہ جعفر الثانی الذکی بن الامام ابوالحسن سید علی النقی علیہ السلام۔

جب سید محمود مکی شیر سوار سندھ میں پہنچے تو اس وقت بکھر / بھکر نام کا وہاں نہ کوئی گاؤں تھا اور نہ قصبہ، بلکہ جیسا کہ روایات بیان کی جاتی ہیں اور کتب انساب میں مرقوم ہے کہ وہاں پہنچ کر سید محمود نے گائے (بقر) ذبح کی جس سے بقر سے بکھر / بھکر بن گیا جو آج سکھر ہے آپ بکھر ہی میں اقامت گزیں ہوئے دریاؤں کے سنگم پر واقع اس قصبہ نے تاریخ سندھ میں قلعہ بکھر کے نام سے کافی اہمیت اختیار کر لی تھی، یہی وجہ ہے کہ اس شہر میں کئی نامور اہل قلم

اور درویشوں کا تذکرہ تاریخی کتب میں محفوظ ہے۔یہیں سید صاحب مرحوم سکھر کلکٹوریٹ کے بالکل سامنے مدفون ہیں اور ساتھ ہی آپ کی زوجہ محترمہ کی قبر اطہر بھی ہے اس لئے یہ لکھنا درست نہیں کہ سید صاحب ڈیرہ سیداں میں پہنچے بلکہ آپ کی اولاد میں سے کوئی بزرگ وہاں پہنچے ہوں گے جنہوں نے ڈیرہ سیداں آباد کیا ہو گا۔ شجروں میں آپ کے اخلاف کی جدول یوں دی گئی ہے۔
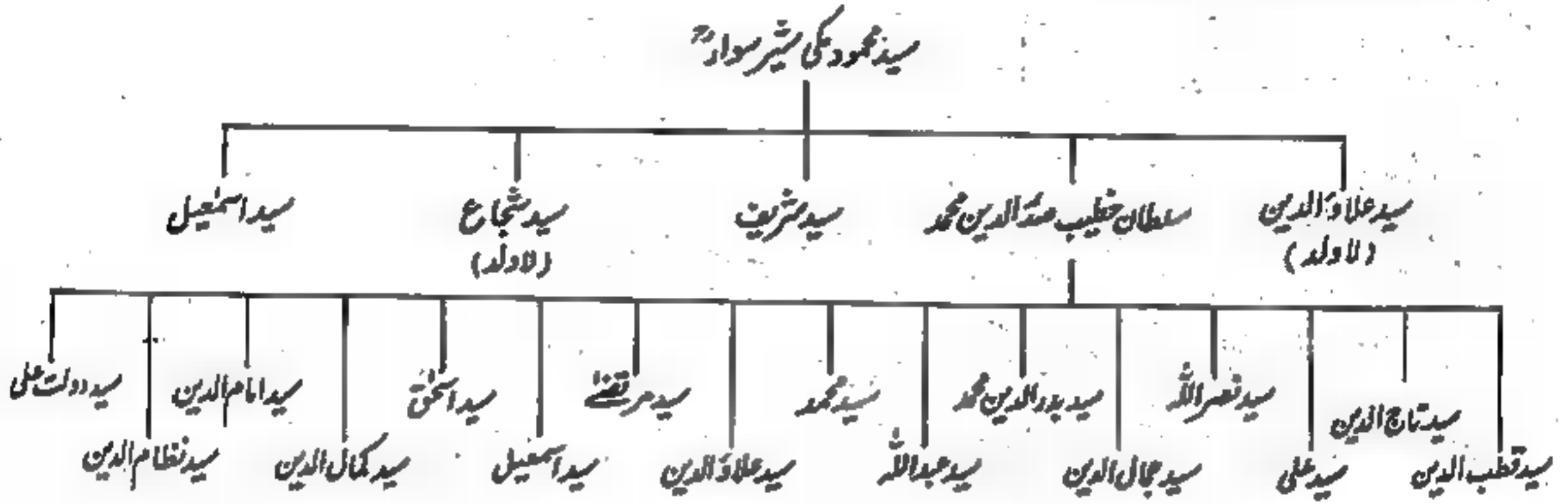
جناب سلطان خطیب صدر الدین محمدؒ اور ان کی زوجہ محترمہ کا مرقد بھی سکھر اور روہڑی کے اس پل کے قریب کے بنا ہوا ہے جو دونوں شہروں کے ملانے کے لئے تعمیر کیا گیا ہے وہیں کوئٹہ جانے والی ریل کا پل بھی بنا ہوا ہے درمیان میں درختوں اور جھاڑیوں کے جھنڈ میں مرقد ایک چاردیواری میں تعمیر کیا گیا ہے سلطان خطیب صدر الدین سید محمد کو زندہ پیر کے نام سے یاد کیا جاتا ہے اور آپ کی کرامات کے بارے میں بہت سے واقعات بیان کئے جاتے ہیں۔ حکیم سید عبدالحی الحسنی لکھنوی سلطان خطیب سید صدر الدین محمد کا ذکر بھی اپنی کتاب کی پہلی ہی جلد میں کرتے ہوئے بیان کرتے ہیں کہ ان کے اخلاف پورے ہندوستان (و پاکستان) میں پھیلے ہوئے ہیں اور ہماری دانست میں جناب پروفیسر آغا صادق بھی اسی سلسلہ نسب کی ایک کڑی تھے کیونکہ اسی علاقہ (کپور تھلہ، جالندھر وغیرہ) میں مشہور قصبہ جگراؤں میں بھی سادات بھاکریہ موجود تھے اور انہیں میں ارسطو جاہ سید رجب علی بھی تھے جو انیسویں صدی کے مشہور سکالر عالم دین اور فرنگی سرکار کے میر منشی (چیف سیکرٹری) کے عہدہ پر فائز تھے۔ مشہور اردو شاعر سید عابد علی عابدؒ بھی اسی شاخ کے گل سر سبد تھے جناب سلطان خطیب صدر الدین سید محمد کی نسل سے مشہور پنجابی شعراء سید وارث شاہ و مصنف قصہ ہیر رانجھا (جنڈیالہ شیر خان ضلع شیخوپورہ) سید فضل شاہ نواں کوٹی (نواں کوٹ ملتان روڈ لاہور) سید اکبر شاہ (موضع گٹھ برابر نزد زکریا یونیورسٹی ملتان اور فلمی گیت نگار سید تنویر نقوی (لاہور) بھی ہوئے ہیں اس فقیر کو بھی یہ فخر حاصل ہے کہ اس کا تعلق بھی

بھاکری سادات سے ہے اور میری جنم بھومی آلو مہار شریف (سیالکوٹ) ہے بھاکری سادات کا سلسلہ پورے ہندوستان میں پھیلا ہوا تھا۔ مشرقی پنجاب کے علاوہ ٹھٹھ قادر شاہ (شیخوپورہ سنکھترہ۔ کوٹلی سیداں سید کالے شاہ (سیالکوٹ) ٹبہ بوٹے شاہ (گجرات) اوچ شریف (بہاولپور) پہاڑپور، (داجھل وڈیرہ غازیخان) شاہ دی ڈھیری (ٹیکسلا) کیمبل پور شہر، ہزارہ ڈویژن کے کئی دیہات جھنگ، ملتان کے ضلعوں کے کئی دیہات اور جموں (مقبوضہ کشمیر) میں بھی اس نسل کے کثیر لوگ آباد ہیں راجستھان اور بھارت میں اس نسل کے لوگ آج بھی آباد ہیں اور نقل مکانی کر کے آنے والے کافی لوگ کراچی اور سندھ میں آکر آباد ہو چکے ہیں گویا اپنے ہی گھر لوٹ آئے ہیں سندھ کے سادات میں بھی یہ نسل موجود ہے اور عجیب بات ہے کہ روہڑی میں آباد اس نسل کے لوگ اپنے نام کے ساتھ سید لکھنے کے ساتھ ساتھ نام کے بعد خان بھی لکھتے ہیں جیسا کہ سر سید احمد خان لکھا کرتے تھے ممکن ہے خانی کسی خطاب کا حصہ ہو جو آج تک اس شاخ میں رائج ہے۔

رضوی اور کرمانی سادات کے بارے میں بھی یہی رائے ہے کہ وہ بھی دسویں امام حضرت علی النقی علیہ السلام کی نسل سے ہیں نقوی سادات کے موضوع پر سید مقصود نقوی برادر خرد پروفیسر ڈاکٹر سید سہیل بخاری نے ریاض الانساب المعروف بہ گلزار نقی اور پروفیسر سید جلیل نقوی نے تاریخ بروالہ سیداں، لکھ کر وقیع کام کیا ہے لیکن اس سلسلہ میں تحقیق کی ہنوز گنجائش ہے کیونکہ جس انداز میں سلطان خطیب صدر الدین سید محمد کی اولاد میں سولہ فرزند دکھائے گئے ہیں اتنی اولاد ہونا بعید از قیاس بہر حال نہیں تاہم ہماری دانست میں آپ کے بیشتر فرزندوں کے نام کے ساتھ محمد ضرور لکھا جاتا ہے۔ جس طرح سید بدر الدین محمد ایک ہی بزرگ ہیں اور ان کا مرقد مبارک اوچ شریف میں ہے۔ اسی طرح بقیہ نام بھی اسی انداز میں ہوں گے لیکن قلمی نسب ناموں کو تحریر کرتے وقت اس جانب پوری طرح دھیان نہ دینے کی وجہ سے ایک ایک نام کو یقیناً دو الگ الگ نام سمجھ لیا گیا ہو گا اور نام اور لقب اکٹھا لکھنے کی بجائے دو الگ الگ نام کر دیئے گئے یا ایسا سمجھ لیا گیا لیکن اس مین شبہ نہیں ہے کہ سید سلطان خطیب صدر الدین سید محمد کثیر الاولاد تھے اور انساب کی تمام کتب میں ان کے بارے میں یہی درج ہے اور اس زمانے میں بھی سادات عظام سے متعلق افراد کی نسلی تعداد دیکھ کر جناب سلطان خطیب صدر الدین محمد کے کثیر الاولاد ہونے پر یقین لانا پڑتا ہے سید ناصر الدین محمود بن مخدوم سید حسین جہانیان جہانگشت بن سید احمد کبیر بخاری بن سید جلال الدین حیدر سرخ بخاری کی اولاد ۲۸ افراد پر مشتمل تھی اس

لئے اس قسم کی کثیر الاولادی کی کئی مثالیں مل جاتی ہیں یہ سطور جناب ڈاکٹر رشید نثار کی تحریر سے پیدا ہونے والے شبہ کو دور کرنے اور صحیح صورت حال سے آگاہ کرنے کے خیال سے لکھی گئی ہیں تاکہ پیدا شدہ ابہام دور ہو سکے اور تحریر کا مسطورہ بالا حصہ کہیں غلط حوالوں کے طور پر قبول نہ کر لیا جائے۔

فقط والسلام

سید سبط الحسن ضیغم
۵/ اگست ۱۹۹۴ء

جلسۂ تودیع آقای محمد اسعدی سرپرست مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

مجله هایی که برای دانش دریافت شد

فارسی :

۱ -کیهان فرهنگی ، فاصلهٔ انتشار دو ماه آبان ، آذر و دی ماه ، بهمن و اسفند ماه ، ۱۳۷۳ ، شماره ۸، ۹، ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۲
خیابان فردوسی ، کوچه شهید شاه چراغی ، مؤسسه کیهان ، دفتر کیهان فرهنگی ، شماره صندوق پستی ۹۶۳۱ - ۱۱۳۶۵، تهران، ایران

۲ -کیهان اندیشه : فاصله انتشار دو ماه . مهر و آبان . آذر و دی ۱۳۷۳ - شماره ۷۹۵۶ - نشریهٔ مؤسسه کیهان قم ، خیابان حجت شماره ۴۵ -

۳ -آئینهٔ پژوهش : مرداد ، شهریور و مهر ، آبان . شماره دوم و سوم . فاصلهٔ انتشار دو ماه قم خیابان شهداء (صافیه) کوچه ۱۵ ، پلاک ۵، صندوق پستی ۳۶۹۳ / ۷۱۸۵ م -ایران

۴ -شعر : مهر ، مرداد و شهریور ، شماره دوازدهم و سیزدهم ، فاصلهٔ انتشار دو ماه ، مجلهٔ شعر ، صندوق پستی ۱۶۷۷ - ۱۵۸۱۵ - تهران -ایران

۵ -اقبالیات : شماره : ۱۲ ، اقبال اکادمی پاکستان ۱۱۶ -میکلوڈ روڈ لاهور

۶ - نشریه انجمن دوستداران فارسی : ماهنامه، شماره ، ۳ ، خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران ، لطیف آباد حیدرآباد -سند

۷ - سروش : ماهنامهٔ ، ربیع الثانی ، جمادی الثانی ۱۴۱۵ ، ادارهٔ مطبوعات پاکستان -اسلام‌آباد

۸ -آشنا : ماهنامه، آذر و دی ۱۳۷۳ ، خیابان شهید بهشتی ، بنیاد اندیشه اسلامی طبقه ۴ - تهران

۹ -شعر ، سال دوم ، شماره ۱۶ ۱۳۷۳ - تهران صندوق پستی ۱۵۸۱۵/۱۶۷۷

اردو

۱ -سب رس : ماهنامه ، شماره ۲ ، ۳ ، ۶۴ دی ۱۴۳ بلاک بی ، تیموریہ (نارتھ ناظم‌آباد) کراچی ۷۴۷۰۰

۲ - خواجگان : (ماهنامه) شماره ۵۳ جلد ۲،۵ ۱۰،۹ -کالج روڈ ، جی -او -آر، شاهراه قائداعظم، لاهور

۳ -صدق : ماهنامه، جنوری ۱۹۹۵ "اسدا کیڈمی" میرا کتب خانه حضرو (اٹک)

۴ -طلوع افکار : دسمبر ، جنوری ۱۹۹۵، ۲۸ /ایچ رضویه سوسائٹی کراچی - ۷۴۶۰۰

■ - قومی زبان : ماہنامہ جلد ۲۷، ۶۷ شمارہ ۳ ، ۵ ، ۶، ۷،انجمن ترقی اردو ڈی ۱۵۹ ، بلاک ۷، گلشن اقبال کراچی ۷۵۳۰۰

۶ - تجدید نو : ماہنامہ ، شمارہ ۲، ۳، ۷، راوی بلاک ، علامہ اقبال ٹاؤن لاہور

۷ - شمس الاسلام : ماھنامہ ، شمار ۲ ، ۳ ، ٤ ، ۷ ، مجلس مرکزیہ حزب الانصار بھیرہ (سرگودھا)

۸ - انجمن وظیفہ پاکستان : ماھنامہ ، جلد ۲۹ شمارہ ۸، ۱۱، انجمن وظیفۂ سادات و مومنین پاکستان ، فیض رود لاہور

۹ - اخبار اردو : ماہنامہ، جنوری، فروری ، مقتدرہ قومی زبان اسلام آباد

۱۰ - احقاق الحق : ماھنامہ شمارہ ۲ ، ٦ ، ۹ ، ۹، ۱۰، ۷، جلد ٦ شمارہ ۷ جولائی ۱۹۹۵ مرکز تحقیقات اسلامیہ بلاک ۲ ، سرگودھا

۱۱ - الشریعہ : ماھنامہ ، جلد ۲ ، ٦ شمارہ ۲ ، ۳ ، ٦ ، الشریعہ اکادمی مرکزی جامع مسجد گوجرانوالہ

۱۲ - اکرام المشائخ : سہ ماھی ، جلد ۵ شمارہ، ۱ ، خانقاہ عالیہ چشتیہ ، ڈیرہ نواب صاحب ضلع بھاولپور

۱۳ - علم کی دستک : سہ ماھی ، اقبال نمبر ، علامہ اقبال اوپن یونیورسٹی اسلام آباد

۱٤ - شمس و قمر : ماھنامہ جلد ۵ شمارہ ٦، ۱۰، ۱۲، ۲۵۸، شاہ فیصل کالونی حیدرآباد

۱■ - الاصول العشرہ : تالیف نجم الدین کبری ، مجلس تحقیق و تالیف فارسی گورنمنٹ کالج لاہور

۱٦ - معارف : ماھنامہ، جنوری ، فروری ، مارچ اپریل ، جون ، دارالمصنفین ، شبلی اکیڈمی ، اعظم گڑھ، بھارت

۱۷ - خیرالعمل : ماھنامہ ، جلد ۱۷ شمارہ ٦ ، ۹ ، ضیغم السلام اکیڈمی ، ٦٦ ، قاسم روڈ نیو سمن آباد ، لاہور

Echo of Islam & Oct 1994 No. 124 Echo of Islam , P.O Box 14155 - 3897 Tehran - Iran

Hamdard Islamic US, Vol. XVIII - XVII Sfr-win 1995 No. 1 - 4 Bait ul Hikmah at Madinat Al-hikmah, Muhammad bin Qasim avenue Karachi - 74700

Friend's Pesshective Vol. No. 11, Rawalpindi

۱۸ - انتظار، جلد ۱ شمارہ ۳، ٤، ۵، مئی جون/جولائی ۹۵، فلیٹ نمبر ۱ پلاٹ ۵، پلازہ مارکیٹ G - 8/1 - اسلام آباد

١٩ -المبلغ : جلد ٤:٤، شمارہ ٣، ٦، ٧اپریل جون، جولائی، ١٩٩٥، محمدیہ پبلشرز دارالسلام محمدیہ سرگودھا

٢٠ -کنزالایمان : جلد ٥، شمارہ ٣، ٤، مئی جون، ١٩٩٥ دھلی روڈ صدر بازار لاھور چھاؤنی.

٢١ -فکر و نظر : سہ ماہی، شعبان، شوال و ذوالقعدہ و ذوالحجہ ١٤١٥ / محرم ١٤١٦ اپریل / جون ١٩٩٥ شمارہ ٤ ١٤١٥ ھ ادارۂ تحقیقات اسلامی - بین الاقوامی اسلامی یونیورسٹی -اسلام آباد

٢٢ - ھمدرد صحت : ماھنامہ ذی الحجہ ١٤١٥ محرم الحرام ١٤١٦ صفر المظفر ھمدرد فاؤنڈیشن -ناظم آباد -کراچی ٧٤٦٠٠.

٢٣ - سپوٹنک : ماھنامہ، جلد ٦، شمارہ ٥، مئی ١٩٩٥، ماھنامہ سپتنک چوک ریگل، دی مال لاھور ٥٤٠٠

٢٤ -دی ایجوکیشن میگزین : ماھنامہ ١٦اپریل، ٦مئی ١٩٩٥، جلد ٢ شمارہ، ٧، ٨، این دبلیو ٣٣، نزد اصغر مال کالج راولپندی

٢٥ - خبرنامہ اکادمی : جلد ١٢، شمارہ ١٠، اپریل ١٩٩٥، اکادمی ادبیات پاکستان، اسلام آباد

٢٦ - نئی نئی باتین : عورت اور پردہ سلسلۂ اشاعت نمبر ٥، ٦ ادارۂ مسعودیہ ٢/٦، ای - ٥، ناظم آباد، کراچی، پاکستان

٢٧ - ھومیوپیتھی، ماھنامہ، شمارہ ٦، جلد ١٢، جون شمارہ ٧ جلد ١٢ جولائی اگست شمارہ ٨، جلد ١٢، ١٩٩٥، جی /٢٠٠ لیاقت روڈ، راولپنڈی

٢٨ - درویش : ماھنامہ : جلد ٧ شمارہ ٦، المصطفی، ھومیو کلینک، ٥٤، عبدالکریم روڈ لاھور

٢٩ -کنزالایمان : جلد ٥ شمارہ ٥ جولائی ١٩٩٥، ماھنامہ کنزالایمان، دھلی روڈ صدر بازار لاھور کینٹ.

٣٠ - تنظیم المکاتب : جون، جولائی، تنظیم المکاتب گولہ گنج لکھنؤ - ھند

٣١ - الاعتصام : ھفت روزہ، جلد ٤٧، شمارہ ٢٦، ٢٧ و٢٨، جولائی ١٩٩٥، شیش محل روڈ، لاھور

٣٢ -اقبال : جلد ٤٢، اپریل ١٩٩٥ شمارہ ٢، بزم اقبال، ٢-اقبال روڈ، لاھور

Iqbal Review : Journal of the Iqbal Academy of Pakistan, April 1995 Vol:36, No.I, Iqbal Academy, Lahore

٣٤ - پاک نبی کی پاک زندگی : ادارۂ اشاعت و تبلیغ اسلام، پشاور

مجموعہ مقالات

کانفرنس افکار و نظریاتِ حضرت امام خمینیؒ

۵-۶ جون ۱۹۹۳ء

زیر اہتمام

خانہ فرہنگ جمہوری اسلامی ایران - لاہور

۴- مین گلبرگ روڈ - لاہور

۷۸۶

سرزمینِ انقلاب

(سفرنامہ)

سید علی اکبر رضوی

ناشر
جاوداں
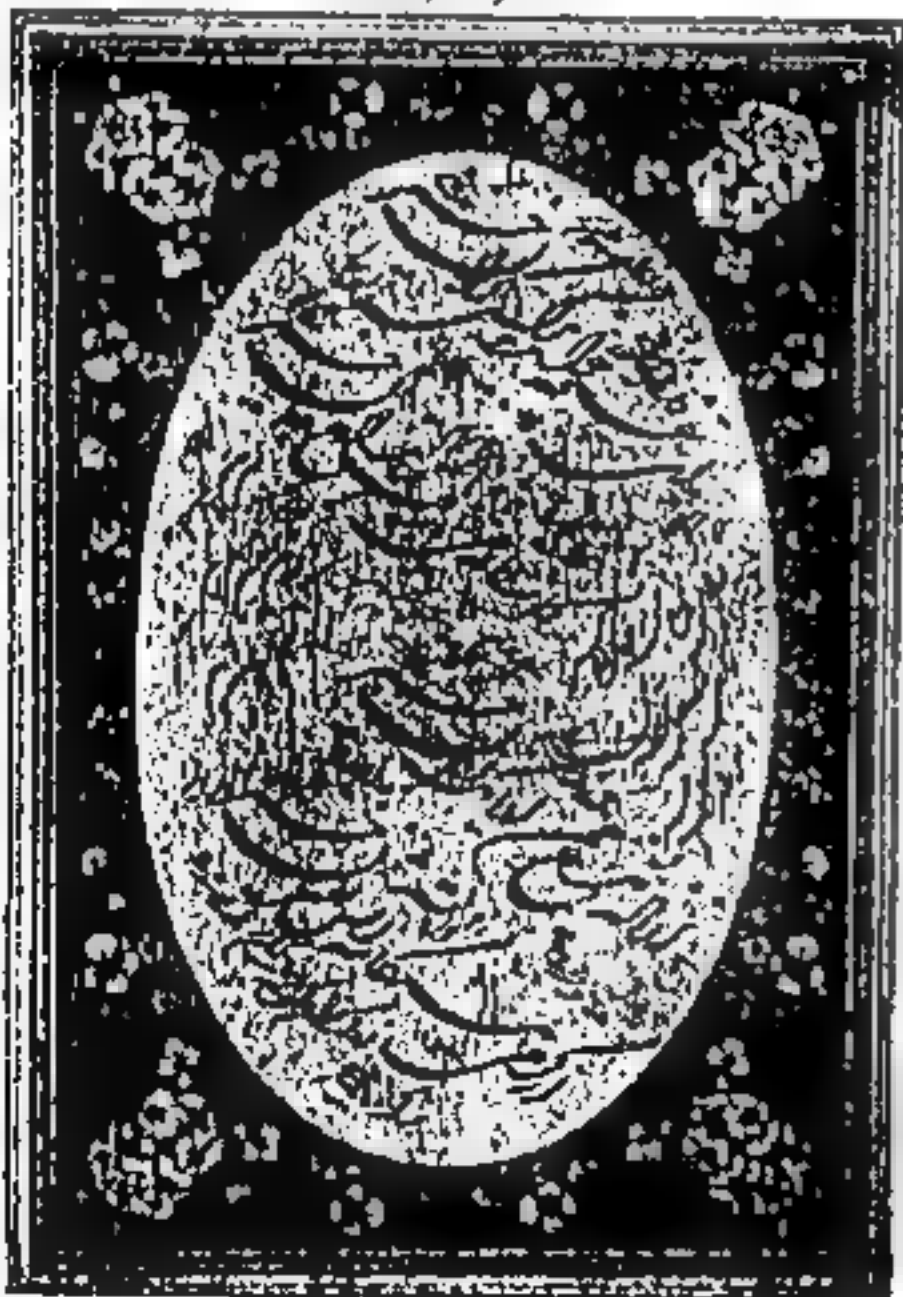
THE MUSLIM UMMAH AND IQBAL

MUHAMMAD ASHRAF CHAUDHRI

National Institute of Historical and Cultural Research
Islamabad — Pakistan
1994

ادبی زاویے

ڈاکٹر گوہر نوشاہی

مجلس فروغ تحقیق، اسلام آباد

Islamic culture is no where to be seen. It is true that there is some sort of semblance of unity among the Muslims and efforts have been made to institutionalise this unity in the form of Organisation of Islamic Countries. At every international event concerning Muslims, the Muslim masses react spontaneously and simultaneously in the same manner which shows that there are elements of unity of Islamic culture throughout the world. But as far as the true spirit of Islamic culture, the love of knowledge, observation, experimentation etc. are concerned, these are no where present. The institution of Ijtihad has been inactive for the last five centuries. On the whole, the Islamic countries are on defensive vis-a-vis the onslought of Western cultural invasion. There is, however, a spirit of Islamic renaissance which can be seen throughout the world but this force has not yet been harnessed and channelised in the form of institutions for the benefit of Muslim Ummah.

REFERENCES

1- Reconstruction of Religious Thought in Islam. Allama Muhammad Iqbal, published by Javed Iqbal, Lahore, 1982. p. 131.
2- Ibid - p. 128.
3- Ibid - p. 128.
4- Ibid - p. 129-130.
5- Ibid - p. 131.
6- Ibid - p. 131.
7- Ibid - p. 132-133.
8- Ibid - p. 135.
9- Ibid - p. 138.
10- Ibid - p. 138.
11- Ibid - p. 139.
12- Ibid - p. 139.
13- Reconstruction, p. 140.
14- Ibid - p. 140.

of time and the concept of life as continous movement in time"

25. Quran says: "And We have created you all from one breath of life".

26. Towards the end of this lecture Iqbal analyses Spangler's book "The decline of the West" in which the author has tried to emphasise that each culture has its own peculiarities and is completely isolated from all other cultures. Spangler was of the view that anti-classical spirit of Eureopean culture was not due to the influence of Islam which, to him, has Magian spirit. Iqbal emphatically refutes this viewpoint. He thinks that it is true that some of the Magian ideas have imperceptably influenced the thought of Muslims like perpetual attitude of expectation, constant looking forward to the coming of ... the Messiah etc. but, according to Iqbal these are not the essential part of Muslim thought and that Spangler has miserably failed" to appreciate the cultural value of the idea of finality of Prophethood in Islam"

27. Hence in this lecture Iqbal has provided the sound intellectual philosophical basis of separateness and uniqueness of the Muslim cultural identity throughout history. He feels that this cultural identity was brought out because of the teachings of holy Quran which gives the maximum importance to the pragmatic approach towards the life and gives rise to the method of experimentation and observation. At the same time it lays emphasis on the accuracy of information. Its whole attitude was in complete contradiction to the Greek philosopy and science. Iqbal also rejects the Spangler's idea of Islamic culture being influenced by the Magian thought and his assertion on exclusiveness of European culture. According to Iqbal there might be some Magian influence on Islam but the true Islamic spirit is anticlassical and the same spirit was given to the modern European culture by the history of Islamic influence.

28. As far as the cultural situation in Pakistan and Islamic world is concerned, unfortunately the true spirit of

immeterial beings and the space of God".

17. He also explains the differences of all those kinds of space and goes on to tell that in space the movement takes time. he has described the space and time in connection with Iraqi's view. This is a lengthy discussion and needs separate treatment. However, Iqbal concludes the discussion with the asserion that "all lines of Muslim thought converge on a dynamic conception of the universe".(2)

18. The second important source of knowledge according to Quran is history. "It is one of the most essential teachings of Quran and the nations are collectively judged and suffered for their misdeeds here and now.(3)

19. The Quran says "But as far those who treat our signs as lies, we gradually bring them down by means of which they know not and though lengthen their days, verily, my strategem is effectual (7:181:83).

20. Again the holy Quran says: "Traverse thou earth then and see that hath been the end of those who falsify the signs of God" (3:137)5.

21. In the same connection of rise and fall of nations during the period of history there is very vivid verse of holy Quran which is very meaningul and thought provoking,"Every nation hath its fixed period."(7:34)

22. Iqbal feels that the whole spirit of Ibn-e-Khuldun's views of history must have been received from the Quran.

23. Quran has given the most fundamental principle of historical criticism." (1)

"O Believers. if any bad man comes to you with the report clear it up at once. (49-6).

24. Iqbal says that Muslims have used this principle of Holy Quran while reporting the sayings of Holy Prophet(Peace be upon him). He feels that the growth of historical sense in Muslims is due to the Quran, that is why the man like Ibn-i-Ishaq, and Mas'udi were produced by the Muslim civilisation. The holy Quran clearly depicts the unity of human origin and gave the sense of the reality

10. According to sprangler the ideal of Greeks was proportion not infinite. But the ideal of Muslims as revealed in higher Sufism is the possession and enjoyment of the infinite. That is why Asharites developed different kinds of a atamism to overcome the difficulties of perceptual space. Nassir Tusi was the first to realise the necessity of abandoning perceptual space. However, Alberuni was the first to see "insufficiency of static view of the universe.

11. Iqbal is of the view that the transformation of the Greek concept of number from pure magnitude to pure relation really begins with Khawrazmi's movement from Arithmetic to Algebra. Iqbal also emphasises that the idea of evolution could be traced in the Muslim scholars. It was Jahiz who for the first time noted the changes in the life of birds caused by migration. Later on Ibn-i-Maskwaih gave it the form of more definite theory and adopted it in his theological work , Al Fayuz-ul-Asghar. Ibn-i-Maskwaih also differentiated between plant and animal life and differences between different species of plants and animals.

12. But it is really religious Psychology, as in Iraqi and Khwaja Mohammad Parsa, which brings us much nearer to our modern ways of looking at the problem of space and time.

13. According to Iraqi, the existence of some kind of space in relation to God is clear from the following verses of the Quran.

14. Dost thou not see that God knoweth all that is in the Heavens and all that is in the Earth. Three persons speak not privately together, but He is their fourth; nor five but He is their sixth; nor fewer nor more; but whereever they be He is with them' (58:7).

15. We created men, and we know what is soul whispereth to him, and we are closer to him than His neck-vein" (50-15)

16. Iqbal is of the view that there are three kinds of space "The space of material bodies, the space of

foredoomed to failure and it is what follows their failure that brings out the real spirit of the culture of Islam, and lays the foundation of modern culture a in some of its most important aspects.(3)

6. Iqbal thinks that the intellectual revolt of Islamic thinkers against Greek philosophy manifested itself in all departments of thought. He quotes the specific example of the Metaphysical thought of the Asharites . According to Iqbal Nizam was the first to formulate the principle of doubt as the beginning of all knowledge.

7. Ghazali further "amplified it in his revivication of the sciences of religion and prepared the way of Descarte's method. But according to Iqbal Ashraqi and Ibn-i-Tamimiyya under took "Systematic refutation of Greek logic". Abu Bakr Razi was the first to criticise Aristotle's first figure followed by John Stuart Mill in our own times. Ibn-i-Hazm in his " Scope of Logic" emphasised sense perception as the source of knowledge. Iqbal also quotes the discoveries of Al-Beruni, Al-Kindi, Ibn-i-Haitham etc., and their influence on the western, thinkers, philosophers and scientists. For example, Roger Bacon followed the foot steps of Muslim thinkers and scientists. He also quotes from Briffault's 'Making of Humanity' to prove that experimental method was actually learned by him from the Muslim Universities of Spain and he really imbibed the knowledge of Arabic and Arabic Sciences.(4)

8. As the Islamic concept is that knowledge must begin with the concrete because it is "the intellectual capture of and power over the concrete that makes it possible for the intellect of man to pass beyond the concrete. As the Quran says 'O, company of Djin and Man, if you can ever pass the bounds of Heaven and the Earth then, pass them'. But by power alone shall ye over pass them. ' (55.33)1 .

9. According to Iqbal the thought of limit to a perceptual space and Time staggers the mind. The mind must overcome serial time and the power vacuity of perceptual space. As the Quran Says, " And Varily Towards thy God is the Limit".2

his words " the first important point to note about the spirit of Muslim culture then is that for purposes of knowledge it fixes its gaze on the concrete, the finite. It is further clear that the birth of the method of observation and experiment in Islam was due not to a compromise with Greek thought, but to prolonged intellectuall warfare with it.(1) In this lecture he has also talked about the theories of nationalism. He says that the growth of territorial nationalism with its emphasis on what is culture and national chracteristics has tended rather to kill the broad human element in the art and literature of Europe. "

3. As far as the theme of finality of the institution of Prophethood and its importance in the cultural and intellectual evolution of Muslim community is concerned, we need a separate treatise to elaborate on its influence as a source of knowledge. Hence leaving it aside, the other two most important sources of knowledge according to Quran are Nature and History.

4. The Quran sees the "signs of the ultimate reality in the 'Sun', the 'Moon', 'the lengthening out of shadows', 'the alternation of day and night', 'variety of human colour and tongues, 'the alternation of the days of success and reverse among peoples' in fact in the whole of nature as revealed to the sense perception of man. And the Muslim's duty is to reflect on these signs and not to pass by them 'as if he is deaf and blind', for he 'who does not see these signs in this life will remain blind to the realities 'of the life to come'.(2)

5. This appeal to the concrete combined with the slow realization that, according to the teachings of the Quran, the universe is dynamic in its origin, finite and capable of increase, eventually brought Muslim thinkers into conflict with Greek thought which, in the beginning of their intellectual career, was studied by them with so much enthusiasm. Not realizing that the spirit of the Quran was essentially anti-classical and putting full confidence in Greek thinkers, their first impulse was to understand the Quran in the light of Greek philosophy which enjoyed theory and was neglectful of fact. This attempt was

By: Athar Qayyum Raja

THE SPIRIT OF ISLAMIC CULTURE AND PRESENT MUSLIM WORLD! IQBAL'S VIEW

Iqbal is one of those great personalities of the Muslim world who emphatically asserted the relevance of Islam in their respective times. He deserves to be ranked with great, Muslim thinkers, philosophers and academicians like, Imam Ghazali, Shah Waliullah, Syed Jamaluddin Afghani and Mohammad Abduhu. The task before Iqbal was the hardest, as during his life-time, the Muslim world was completely subjugated except Turkey, and even it was cut to the size and confined to the Turkey of today. Never before were the Muslims so helpless and passive in world affairs - politically, intellectually and culturally. In this back-drop, Iqbal took the ardous task of creating a sense of self-realization in Muslims and imbibed in them the true spirit of their separate identity in each and every field of life. He provided the philosophical basis for this gigantic task in his epoch-making work "The Reconstruction of Religious Thought in Islam" which is a collection of his seven lectures on different aspects of Islam .

2. The fifth lecture of 'Reconstruction' is entitled as "The Spirit of Islamic Culture". In this lecture Iqbal has dealt with the contribution of Islamic scholars and academicians in the field of knowledge and learning and tried to analyse all those ideas which provide the basis of Islamic culture and philosophy. In these fundamental ideas of Islam, Iqbal has accorded the basic importance to the idea of finality of prophethood. Iqbal has given it the fundamental significance in the development of Islamic culture and philosophy. He thinks that in this idea there is an underlying meaning of the completeness of human intellect in the sense that now it could take advantage of its own resources. Iqbal thinks that we have the right to analyse mystic experience as the source of knowledge. In

DANESH

QUARTERLY JOURNAL

Chief Editor:
Cultural Counsellor Islamic Republic of Iran

Editor:
Dr. Syed Sibte Hasan Rizvi

Honorary Advisor:
Dr. S. Ali Raza Naqvi

Published by:
Office of The Cultural Counsellor
EMBASSY OF THE ISLAMIC
REPUBLIC OF IRAN
House No. 25, Street No. 27, F/6-2
Islamabad, Pakistan.
210149/210204
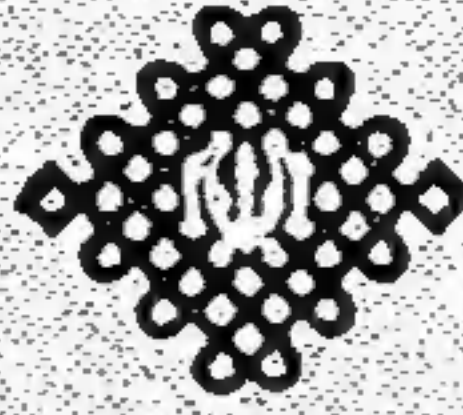
DANESH

Quarterly Journal

of the
Office of the Cultural Counsellor
Islamic Republic of Iran,
Islamabad

SUMMER, 1995
(SERIAL NO. 41)

A collection of research articles
with background of Persian Language
and Literature and common cultural heritage of
Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent.